



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۳۷۱
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۸۶۷


۱۴۸۶۷
۹۰۳۷۱
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۸۶۷
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۳۷۱



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب
۹۰۳۷۱
۱۴۸۶۷



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۳۷۱
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
۱۴۸۶۷
اهدائی
خریداری
نام کتاب
مؤلف - مترجم
کاتب
تاریخ کتابت
۱۲۲۸
فارسی - عربی
نوع خط
نوع جلد
نوع کاغذ
تزئینات و مشخصات
ملاحظات



هذا کتاب بحر الانساب در تعریف و توصیف ائمه و اولاد ایشان و مصنف او

ابو جعفر بن ... بسم الله الرحمن الرحیم ... علی الرحمة و علیه

الحمد لله الحاکی البرایا والشکر لواجب العطایا وصلی الله علی النبی والمرتضی والبتول والسبطین و
السجاد والباقر والکاظم والرضا والتقی والنقی والعسکری المهدی صاحب الزمان صلوات الله
علیه وعلیهم اجمعین اما بعد تعریف ائمه و مصنف این کتاب ابو جعفر ابن بابویه
یحیی خوارزمی رحمة الله علیه و این کتاب را بحر الانساب نام کرده و کتابت حضرت
امام جعفر صادق ع بوده که در دست مبارک آنحضرت ایستاده بود آنگاه خواجه کاینات
و سرور مخلوقات خواجه هر دو سرا یعنی جناب محمد مصطفی ص با علی مرتضی ع گفت که یا علی
بدان و آگاه باش من ازین دنیای دون سفر کنم زنان بی وفایان و بی اعتباران نان
و نمک مرا فراموش خواهند کرد و اول کسی که با تو کینه و عداوت بر میان بندد آن ابابکر بن

ابی قحافه

ابابکر ابن ابی قحافه است لعنة الله علیه باشد تا مادام که ظلم آن سگ بر او و بر اولاد علی
و زندیق عمر ابن خطاب علیه اللعنة والعذاب باشد و قبالهٔ فدک را بستانند و لگد بر شکم دختر من فاطمه
زهرا خواهند زد و بچه که محسن در بطن مبارکش هلاک شود و چون خلافت آورند آن حرام زاده
در میان مهمان تو پیدا شود و تیغ بر روی تو و فرزندان تو کشند و آن کسی که با تو حرب کند معاویه
علیه اللعنه باشد و عایشه ملعونه تیر بر لشکرگاه تو خواهد انداخت یا علی لعنت کن بدان سگ
خوارج مثل ابوبکر ابی قحافه و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان را که خون فرزندان من در گردن
آن سگ حرام زاده است و کسی که فاطمه را بیزار دارد چنان باشد که مرا آزرده باشد و هر که مرا آزرده
خصم او خدای تعالی باشد فقد لعنت الله علی القوم الظالمین و چون مدت من تمام شود وصی
من و پسر عم من و داماد من و شیر خدا تو یا علی چنان که هارون بود برادر موسی خلیفه و نایب موسی بود
همچنانکه تو نیز بعد از من جانشین من تویی چنان که خدای تعالی امر اجازه داده و ترا خلیفه و لایت
داد و چون روزگار تو تمام شود شخصی از عرب ملعون پیدا شود و نام او ملجم باشد [illegible]
و شهید کند و جناب امام حسن ع را جعده ملعونه الماس ... دو پاره جگر پاره پاره

از حلق مبارک وی بیرون آید و بدین زاری شهید خواهند کرد و چون مدت امام حسن علیه السلام
منقضی گردد خوارجان کوفه نامه‌های خلاف خواهند نوشت و حسین مرا از گورخانهٔ من
بیرون خواهند برد و چون زمین کربلا رسد خوارجان وی را شهید کنند و چون نوبت با امام زین
العابدین علیه السلام رسد خالد بن عبد الملک مروان علیه اللعنه وی را شهید کند و اولاد امام حسین علیه السلام را آواره
متفرق سازند و هر یک را بولایتی شهید خواهند کرد و چون نوبت با امام محمد باقر علیه السلام رسد او را
هشام بن عبد الملک مروان شهید خواهد کرد و اولاد امام زین العابدین بظلم هشام بن عبد الملک
علیه اللعنه روی باطراف و جوانب خواهند شد و هر یک را در شهری شهید کنند و اولاد
امام محمد باقر علیه السلام کشتی بدست حجاج بن یوسف علیه اللعنه کشته خواهند شد و حضرت امام جعفر
الصادق علیه السلام منصور علیه اللعنه شهید خواهد کرد و اما اولاد آنحضرت را در زمان حجر شهید خواهند کرد
اما علی بن موسی الرضا را مامون بزهر شهید خواهد کرد و امام محمد تقی علیه السلام بدست زن خود ام الفضل
شهید خواهد شد و او را زهر خواهد داد و اولاد آنحضرت بدست معتصم ابن هارون
علیه اللعنه شهید خواهند شد اما امام علی نقی علیه السلام متوکل علیه اللعنه شهید خواهد کرد و اولاد آنحضرت بدست

بدست همان خوارج کشته خواهند شد اما امام حسن عسکری علیه السلام را معتصم علیه اللعنه شهید خواهد کرد
و او را یک فرزند خواهد بود کنیت او چون کنیت من و اسم او چون اسم من و القاب
او چون القاب من و مرا ابوالقاسم گویند و او را هادی و در آن عصر که آن حضرت
ظهور کند عالم را از نور پروردگار منور سازد و چون حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب شنید
زار زار بگریست چنانکه اهل آسمان بمصیبت وی بگریستند و حضرت امیر گفت یا رسول الله
در حق فرزندان من چندان جفا و محنت و مصیبت و ستم رود و هیچ کس از امتان تو در
حق ایشان رحم نخواهند کرد و حضرت پیغمبر صلعم آب از دیده مبارک بگردانید و سر
بسوی آسمان کرد و گفت الهی و ملکا پادشاها هر که در حق اولاد و اهل بیت من جفا کند
تو آن قوم را رحمت نکنی

مجلس اول

در بیان خبر جناب محمد مصطفی صلعم بدان
که حضرت رسول الله فرزند بود از ذکور و اناث و از اناث جناب فاطمه علیها السلام و از ذکور قاسم
و ابراهیم اما قاسم و ابراهیم پیش از پدر بزرگوار برحمت الهی در پیوستند و تربت ایشان
در مدینه است اما فاطمه علیها السلام بعد از پدر بزرگوار هجده روز بوده است و بعضی روایت آمده

است که مدت شش ماه اما راوی گوید که در زمان رسول ص که از دنیا نقل کرد حضرت
فاطمه ع از مفارقت پدر بزرگوار بگریه مشغول شده بود روز و شب پیوسته بگریستی و مردم
مدینه از گریه فاطمه ع به تنگ آمده بودند و آن کسان که محب اهل بیت بودند نیز
بگریستند مگر ابوبکر و عمر و عثمان علیه اللعنه که منکر نبوت بودند می گفتند بروید و خانه بر سر
فاطمه ع خراب کنید القصه حضرت فاطمه ع بجوار حق در پیوست و تربت شریف او در نزد
پدر است فصل دوم در بیان فرزندان علی علیه السلام حضرت شاه مردان و شیر
یزدان و ناطق قران و ولی کردگار قاتل کفار قسیم هر دو سرا ابن عم رسول الله اسد الله
الغالب علی ابن ابیطالب ع اما آورده اند که جناب علی ع را بیست و نه فرزند بود از
ذکور و اناث و ذکور هفده تن بودند و اناث دوازده تن بودند اما ذکور امام حسن و
و امام حسین ع و محمد حنفیه و عباس و عون و محمد ماهروت و ابوبکر و عمر و عثمان و الهل و سهیل
و زید و عبد الله و سالم و ابراهیم و عقیل و ابوطالب اما دختران ام صغرا و ام کبرا و فاطمه
و میمونه و صفیه و رقیه و ام هانی و ام کلثوم و ام سلمه و زینب و رابعه و عایشه اما

اکثر

حضرت امام حسن ع را معاویه ملعون خالد بن ولید زهر داد و باعث آنکه شاید
که امام حسن ع از دست آن حرام زاده هلاک شود آخر الامر آن حرام زاده در مدینه
آمد کنیزی که او را الیسونیه خواندند هزار درهم زر رنج داد تا زن امام حسن ع را از راه بیرون
برد و الماس بحضرت امام حسن داد چنانکه هفتاد و دو پاره جگر از حلق مبارک وی بیرون آمد
و برا بدین نوع شهید کردند و تربت شریف وی در قبرستان بقیع مدفون است اما امام حسین و
ابوبکر بن علی و عمر بن علی و عثمان بن علی و عباس بن علی در زمین کربلا مدفونند چنانکه قصه
[illegible] در جمیع کتابهای معتبر مذکور است اما عون بن علی و محمد ماهرو در ولایت خراسان
در شهر طوس مدفونند و کشنده ایشان قیس بن مره علیه اللعنه بود اما حضرت محمد حنفیه را اسکندر
روایت کرده اند و بعضی گفته اند که در کوه عقیق غایب شده و بعضی گفته اند که بعد از آن
ابوعبیده ثقفی خروج کرد و چندین هزار [illegible] رسانید او را در ولایت طارم
شهید کردند و تابوت مبارک او را بر شتر بار کردند چرا که وصیت چنین کرده بود و آن شتر
در روی زمین میگردد و تا روز قیامت تابوت او بر پشت شتر خواهد بود و بعضی گفته اند

که تربت شریف او در بلخ مدفون است اما جعفر و ابراهیم از ظلم یزیدیان در ولایت درو بل
افتادند در آن جایگاه رود آب گرد بدست ابو الهر سلمی علیه اللعنه شهید شدند و شیخ ابراهیم
و شیخ یوسف شعبه کوهی یکی از ایشان را در آنجا دفن و مشهد ایشان شده اما زید و سالم
در ولایت یمن در روضه رکناباد شهید کردند و قاتل ایشان ابو البصیر دمشقی بود اما عبدالله
و ابو طالب در ولایت ری تنها افتادند مدت روزگار بتقیه بسر بردند آخر الامر
بموضع ابدان که در ولایت نیشابور بدست ایشان در آنجا شهید کردند و کشنده ایشان
عبدالله بن محمد قیمی علیه اللعنه بود اما اهل و سهل در نواحی قم افتادند ایشان را جراحت
بسیار رسیده بود چون بنزدیک غاری رسیدند بنالیدند که الها ملکا پادشاها در
میان این غار جای ده بقدرت جناب قدس اللهی آن غار شکافته شد و ایشان
در آنجایگاه غایب شدند اما دختران [illegible] حضرت امیر المومنین ع
الصلاه والسلام ام الصغری و ام الکبری و میمونه و صفیه را در شهر حلب و مسجد علی حاتم
ابن ازرق علیه اللعنه ایشان را شهید کردند رقیه و ام هانی و ام سلمه در ولایت ری فتاده اند ا

بنو

ایشان را در حوالی شهر و کوچه سوزن گران مسجدی بود او را مجد نباو گفتندی و در آن
جایگاه یک چشمه آب بود یوسف دوانقی ایشان را شهید کرد اما زینب را در شهر دمشق
در پیش مسجد بنی امیه در آنجایگاه طاقی بود که سر مبارک آنحضرت امام حسین ع بر آن طاق
نهاده بودند و خون حلق مبارک وی در آنجایگاه چکیده بود وقتی که حضرت مصیب قعقاع
ابن قعقاع خزاعی علیه الرحمه که خروج کرد اهل بیت را در کوه لبنان بیرون آورد چون
بشهر دمشق رسیدند زینب خاتون را چشم بدان خون ناحق ریخته حضرت امام حسین ع افتاد
در ساعت بجوار رحمت الهی پیوست و تربت شریف وی بر نزدیک آن طاق
واقع شده در آن جایگاه مشهد ساخته اند و آن محله سر خوانند و بعضی آن موضع را حاجات
الاکبر خوانند بنا بر خاطر خون جناب امام حسین ع اما فاطمه و رابعه و عایشه در شهر
کوفه در محله بنی کنده بدست ایاس مزارب شهید شدند [illegible] اخبار سر مبارک حاشم
بن حسن ابن علی ع روایت میکنند لوطا ابن یحیی خزاعی در زمانی که یزید علیه اللعنه که قصد اولاد
اهل بیت کرده خانه نبوت را خراب کرده درخت شجره المبارک را نهاده نخست

و علم سیاه بدر خانه خویش افراشته گرد و خانه کعبه را از آه و ناله اهل بیت خراب
کرد که صد هزار بار لعنت خدا و نفرین ملایکه بر یزید بن معاویه باد اما کسانی که این
کار کردند چهار کس بودند عبدالله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و شیث
ربعی مقدمه لشکر کفر بود که لعنت خدا و نفرین رسول صلعم بدان حرام زاده گان
باد که پشت رسول را شکستند و میان خود را در کمر عداوت بستند تا در آن
روزی که بر زمین کربلا رسیدن و پرده عصمت مصطفی را و مرتضی را دریدند و سنانها
بر روی فرزند رسول خدا کشیدند و طمع خود را در آخرت بریدند وای بر این بی‌ایمان
بی وفا وای بر جفا کننده گان عترت نبی ای شیعیان و ای محبان خانه دان
مصطفی و مرتضی چون شما را المی و غمی و همی برسد نگاه بر اهل بیت مصطفی و مرتضی کنید
و انجفای ایشان را یاد آورید و از مصیبت ایشان دیده خود را اشکبار سازید
اما در اخبار که حضرت امام حسین عم در زمین کرب و بلا نزول کرد و آن خارجیان
اهل بیت رسول را یکان یکان شهید کردند چون نوبت بحضرت امام حسین عم رسید

غلغله بهفت

غلغله بهفت آسمان رسید افتاد و زلزله بر فرشته گان بهفت آسمان افتاد و ناله و فغان
ملکان همه فغان کردند ∴ همه انگشت بر دهان کردند ۰ همه گفتند ای خدای جهان
آفریننده زمین و زمان ۰ سیدی کو چنین حلیم بود ۰ از حلیمی چنین سلیم بود ۰
ای خدایا کی این روا باشد ۰ ایذا بر حسین چرا باشد ۰ و اهل زمین بموافقت شهدای
کربلا بگریستند اما از اهل بیت کسی بجا نمانده بود دیگر جناب امام حسین شاه شهیدان کربلا چون
امام مقتدای هر دو جهان آهنگ حرب کردند غلغله در میان پرده گیان عصمت
برخاست آنگاه جناب زینب خاتون از حرم بیرون آمد نوحه کنان و دست
بر سر کوبان و روی خود شان خود را بدست و پای مبارک حضرت امام حسین علیه السلام
زد و گفت ای برادر مهربان و ای پدر و مادر مظلومان و ای شفاعت خواه
عاصیان و ای روشنی چشم مصطفی و ای سرور سینه مرتضی و ای جگر گوشه فاطمه زهرا ما
غریبانیم و ما بیکسانیم و ما مصیبت رده گانیم و ما آواره از خانه مانیم تا از آنکه میگذاری
و بسفارش ما را بکه میکنی آنگاه حضرت امام حسین عم زینب خاتون را در کنار گرفت

وسر و روی ویرا بوسه داد و گفت ای خواهر مهربان بدان و آگاه باش که مالک القدیر
کردگار و آن ملک جلیل جبار چنین حکم کرده است که ما سینه خود را باتش هجران
دنیوی بسوزانیم و لب خود را از تشنگی پاره پاره سازیم و این بلا را بر تن خویش و
و اهل بیت راه دهیم چنانکه حضرت رسول صلعم میفرماید که البلاء موکل للانبیاء حضرت
حق سبحانه و تعالی در کلام مجید میفرماید و اصحابهم مصیبةٌ قالوا باذن الله و انگاه
اهل بیت را وداع کرد چون جناب امام حسین ع سوار شد و این آیه را خواند
توکلت علی الله ان الله یحب المتوکلین و روی بحرب نهاد و چون پرده کیان
چنین دیدند فریاد و واویلا بر آوردند و از ناله اهل بیت ملایکه هفت آسمان
بگریه در آمدند و میگفتند الفراق یا نبی و علیکم اما راوی گوید که چون ناله اهل بیت
بسمع مبارک امام حسین رسید عنان مرکب بگردانید بدر خیمه آمد و گفت ای مظلومان
من وای غریبان من بگزارید تا یکساعت من رضای خدای عز و جل حاصل گردانم و جان
خود را وصل سازم و لب تشنه خود را شربت شهادت بچشانم انگاه شهربانو از

از خیمه بیرون آمد و دست و قدم حضرت امام حسین ع را بوسه داد و گفت
یا امام مظلوم و ای نور دیده مصطفی و ای جگرگوشه فاطمه زهرا بدانکه عبدالله از تشنگی
آب فریاد میکند چون امام حسین ع از شهربانو این سخن بشنید آب از دیده بگردانید
و فرزند خود را در کنار گرفت و گفت ای ظالمان اگرچه مرا گنهکار میدانید
فرزند من عبدالله چه گناه دارد که آب نمیدهید ناگاه برادرزاده سعد بن ازرق
اشعث نام تیر دو شاخ بینداخت بدهن آن شاهزاده زد که از قفای وی
بیرون آمد و جان بحق تسلیم کرد که انا لله و انا الیه راجعون چون حضرت امام حسین
فرزند خود را کشته دید زار زار بگریست و گفت لعنت الله علی قوم الظالمین بدتری بود
که تیر بر اولاد من بزد القاب الطایفه نحس بدتری نماند و انگاه امام حسین عنان
مرکب را بگردانید و گفت ای شهربانو بستان طفل خود را که از دست عدوش سیراب
شد چون پرده کیان آن طفل شش ماهه را کشته دیدند فریاد بر آوردند و میگفتند
اللهم کل بیت و البلاء و اهل بیت محمد مصطفی و المصیبت فاطمه زهرا رسید بالقال و عینیان

زار و اهل بیت را روایت کرده از زمان که مختار بن عبد الله بن ابی عبیده ثقفی خروج
کرده کشنده کان امام حسین ع را در کوفه دمار از مخالفان بر آورد و هیجده هزار کافران را
جان بجهنم رسانید و دوستان محمد مصطفی صلعم کمرهای عداوت از میان بستند و اکثر کسانی
که زبان ناسزا بر اهل بیت کشاده بودند به توفیق خدای تعالی مختار یکان یکان را بقتل آ
ورد و جان پلید ایشان را بجهنم رسانید تا اشعث که برادرزاده سعد بن ازرق
علیه اللعنه بود آن حرام زاده بزیر تیغ بیشمار روی بهزیمت نهاد و در کوشه دره
رستمدار در بالای سندک رود یار ده علیا یکبار خوشه وطن ساختند تا آن زمان
که یوسف بن یعقوب بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع از ظلم خارجیان
مدتی در شام بتقیه روزگار بسر میبرد چون دید که در آنجا نتواند بود روی بهزیمت
نهاد و در کوه پایه رستمدار افتاد و در بالای درزسندک رود بار ده علیا کلیج رسید
و همان جا بماند چون در وقتی که حضرت امام حسین ع در زمین کربلا شهید کرده بودند
و امام زاده علیا لبید و گفت الله اکبر بدتری بود که نیر زمین زد اللهی اسم این قوم

بدنبیر بماند چون امام زاده فریه بود اسم آن قوم بدنبیر بماند تا در آخر زمان که ملک
شاه غازی که کهین فرزند ملک یزدجرد بن شهریار بود ملک شاه غازی را
چهار فرزند بود ملک شرف و ملک بهمن و ملک قباد و ملک خسرو و آباد ولایت
دار المرز بر ملک خسرو قرار گرفت و نفرمود تا آن زنجابین طایفه را که بدنبیر مانده
بود بیاوردند و بعضی را بکشتند و هرخرج و تکلیفات که حاکم را بود در گردن ایشان
نهادند و هر ساله هزار دینار زر سرخ از ایشان بستد چرا که ایشان طایفه
اشعث ابن ازرق ملعون بودند که لعنت الله بر آن طایفه غلط کار و ایشان
نصب تیر عبد الله بن امام حسین شهید شده بودند و ایشان واجب ظلم بودند
روایت میکند ابو مخنف ابن لوط یحیی ازدی رحمة الله علیه چون جناب
امام حسین ع فرزندان وی را و برادرزاده کان او را جمله را شهید کردند و حضرت
امام زین العابدین ع بیمار بود و خارجیان بدبخت روسیاه باندرون
خیمه بوت آمده بودند و اهل بیت را اسیر ساختند و شخصی که نام وی نوفل

نعمان بود آن حرامزاده میخواست که جناب امام زین العابدین را شهید کنند
مردی در میان لشکر کفار بود محاسن سفید و عصای سفید در دست داشت
و نام وی حبیب ابن محمد کشی بود و گفت ای حرامزاده پدر و برادران او و عموهای
بزرگوار او را تمام بکشتند و شرم از خدا و رسول خدا ندارید که این کودک بیگناه
را بکشید فریاد برآورد که عمر سعد علیه اللعنه بانگ بر سپاه مخالفان زد و آن ملعون
گفت دست از اهل بیت بازدارید و هرچه غارت آورده‌اید بازدارید و بدهید
و امام زین العابدین را نیازارید آنگاه سرهای مبارک اهل بیت را از تن جدا کردند
از حضرت امام حسین و از برادران و فرزندان و برادرزادگان و عم زاده
و از جمله اهل بیت بودند و آن سرهای مبارک هجده سر بودند به نیزه کردند
و بجانب کوفه بردند آنگاه عبدالله زیاد علیه اللعنه فرمود تا منادی زدند و زبان
بتعرض مردمان کوفه گفتند اگر امام خود را ببینید باستقبال امام خود بیرون
آیید اما شیعیان در خانه سلیمان سیرت جمع شده بودند و همه بر تعزیت اهل

اهل

اهل بیت بگریستند وقتی که سرهای مبارک را در کوفه آوردند شیعیان را قصد
این بود که خانه عبدالله زیاد را خراب کنند چون این حکایت بگوش عبدالله
زیاد در رسید بفرمود تا آن شب سرهای مبارک اهل بیت را از شهر بیرون
بردند و سپه سالار عمر سعد علیه اللعنه سرهای خوبان را برداشته دو منزل راه برفت و
زهیر بن نمیر کندی که سپه سالار لشکر عجم بود روی بعمر سعد کرد و گفت یا امیرالمومنین
امروز شش ماه است که من در این مملکت مانده‌ام اگر صلاح دانید ما را بار کردن
که خبر از خانه خود ندارم آنگاه عمر نحس برای آن حرامزاده فرمود خلعت شاهی و اسب
گرانمایه آوردند و روانه نمودند آن ملعون سر فرود آورد و گفت یا امیرالمومنین از این
سرهای ابوترابیان یکی را بمن ده تا ببرم و آن مومنان نیز شادی کنند آنگاه عمر نحس
فرمود تا سر مبارک قاسم بن حسن را که نو داماد بود بدان حرامزاده دادند و آن
ملعون روی براه نهاد در روز و شب همی آمد و هر شهر و هر ده که رسیدندی وی را اعزاز و
اکرام کردندی و زر و مال بسیار نثار کردندی تا مردمان همدان و درگزین و قزوین



پیشتر واوندازو دیگر جایها چون بشهر یار رسیدند بزرگان و امیران ری و خوار و ورامین

و دماوند و کوه پایها جمله باستقبال آن حرام زاده در آمدند و بسیار زر و مال نثار کردند

و همی گفتند که ارواح ابوسفیان بر شما شاد باد و طغول ملعون حاکم ری بود و فرمود

تا سر امام زاده قاسم را بمیدان بردند و چوگان زدند و شرم از مصطفی و مرتضی نداشتند

که لعنت خدا و رسول و نفرین ملائکه بدان منافقان باد دائما در شاه میدان در انتظار

زنی بود از نسل جابر انصاری نام وی جاریه خاتون و مدتها بود که در آن ده مقیم بود آ

انگاه آن حرام زاده گان سر امام زاده را بخانه آن زن برسم امانت سپردند

و آن زن گفت من ندانم که این سر از آن کیست و هر روز آن سر مبارک را بجانب ری

بردندی و چوگان بازی همی کردندی تا شب جمعه رسید انگاه پیره زن در خانه رفت دید

که خانه از نور روشن شد متحیر بماند و گفت بار خدایا گران سر یکی از اهل بیت هر گز از بنی

آدم چنین علامت ظاهر نمی شود پیره زن آن نور را دید سر شاه زاده قاسم را از جای برداشت

و آن سر خون آلوده بگلاب بشست و نگاه بدان سر کرد و گفت • موی چه گونه بری در دی چ

روی چه گونه روی تابنده آفتابی انگاه پیرزن زار زار بگریست و گفت ندر کردم

که امشب شمع روشن کنم و تبر و یک این سر بزرگوار بگذارم و دیده را از خواب

غفلت باز دارم تا باید که بر من ظاهر شود که این سر از کیست چون شب در آمد

پیره زن ~~چهار~~ چهار شمع روشن کرد و تبر دیک آن سر بزرگوار بر زمین نهاد و ناگاه

بطاعت مشغول بود و بدرگاه حق سبحانه و تعالی زبان آوردی و گاه بهیبت آن

سر مبارک بگریستی تا نصف شب در گذشت انگاه شش زن آمدند اول فاطمه زهرا

دختر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فاطمه بنت اسد که مادر حضرت امیر المؤمنین علی ع سیوم

بود مادر حضرت محمد مصطفی ص چهارم خدیجه بود مادر فاطمه زهرا پنجم آسیه زن فرعون

ششم مریم بود مادر عیسی و همه جامه های سیاه و مویهای کبود انگاه سر مبارک شاهزاده

قاسم از جای برخواست و گفت السلام علیک یا جداه ببین که امتان در حق ما چه کردند

تنهای ما در زمین کربلا بماند و سرهای ما هر یک را بولایتی فرستادند و اهل بیت ما را

غارت کردند و عترت پیغمبر را بطریق اسیران بشام بردند چون فاطمه از آن سر

بریده این مجتان بشنید زار زار بگریست و بگریه درآمدند چنانکه فرشتگان هفت آسمان
بگریستند و خروش از زنان امت برخواست آنگاه فاطمه سر مبارک را بسینه خود می مالید
و زار زار میگریست و این ابیات جگرسوز را بر زبان میراند ٥ حسن را نور دیده جان مادر
حسین را سر بریده جان مادر ٥ سگان در کربلا بودند سیراب ٥ تو بگذشتی تشنه جان مادر
نهاده روی بر روی تو اعدا ٥ شبت راحت ندیده جان مادر و گفت ای فرزندان دو
من چون فردای قیامت درآید من عمامه جدت علی مرتضی را بگردن خود بیاویزم و جامه
زهرآلود حسن الرضا در دوش راست خود و جامه خون آلود حسین مظلوم را در دوش چپ
بگذارم و مرکب جراحت دیده کربلا را شوم و در عرصه عرصات قیامت بگردم و داد
شما را از آن مخالفان بستانم و چه لن بهشت نروم تا از ظالمان را گروه بگروه بجهنم نسپارم
آنگاه آن پیرزن دست دراز کرده و دامان فاطمه را بگرفت گفت ای سیده النساء تو میدانی
که ما شیعه ایم و شما را دوست میداریم زنهار که شکایت ما را پیش پدرت محمد مصطفی و شوهرت
علی مرتضی ببری آنگاه فاطمه بدست مبارک خود نامه نوشت و بدان زن داد و گفت یا عجوزه

بخدا اقرار

بخدا اقرار کردم که تو قدم در بهشت ننهم چون روز شد ظالمان آمدند و میخواستند بار دیگر
امام زاده قاسم را دیگر باره بشهر ری برند اما پیره زن را پسری بود عبدالله نام مادرش گفت
ای جان فرزند امروز می بینی که درخت های نبوت را بریدند و شاخهای ایشان را درهم
شکسته اند و میوه های او را بخشیده امروز می بینی که سر فرزندزاده محمد مصطفی و نور دیده مرتضی
و یادگار حسن الرضا قاسم ابن الحسن ع را در زمین کربلا شهید کردند سر مبارک وی را به ری
آوردند و چوگان بازی میکنند و شرم از خدا و رسول خدا ندارند لعنت خدا بر ایشان باد اگر
کندی و طول ملعون باد آنگاه پیرزن گفت ای فرزند اگر نخواهی که من شیر پستان بتو حرام
کنم بیا تا سرت را ببرم بعوض سر امام زاده قاسم بدان ظالمان دهم که مادر شرم
می آید که دیگر باره سر فرزندزاده رسول خدا را بدان ظالمان دهم آنگاه پسر گفت ای جان
مادر غلام را جان در این روز بکار آید که خواجه زادگان وی بسلامت باشند و هزار
جان من فدای امام زاده قاسم باد چون مادر از فرزند این سخن بشنید کارد برکشید و سر فرزند
خود را از تن جدا کرد و گفت ای جان مادر از تو خوشنود شدم که خدا از تو خوشنود باد آن زن

فکر بود که ناگاه حرام‌زاده کان آمدند و آن سر فرزند خود را بدیشان داد و بردند چون در میدان
ری رسیدند چندی دست بازی کردند دیدند که آن سر پاره پاره شد پس مخالفان دانستند
که این سر آن سر نیست آن حرام‌زاده کان همه یکبار روی به پیرزن نهادند تا پیرزن
را پسر دیگر بود اسمعیل نام در باغ ایستاده بود از دور دید که سواران و پیاده کان در
قفای یکدیگر می آیند پسر مادر را خبر کرد چون پیره زن از آمدن مخالفان خبر شنید بنالید
و گفت بار خدایا تو میدانی که من این جفا را بدوستی مصطفی و مرتضی میکشم اجل فرزند بر من
کمار که من تاب این سکان ندارم چون پیرزن این دعا کرد در ساعت جان بحق
تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون اما راوی گوید که فرزندان عمار یاسر که در ولایت ارنک
رود بودند شنیدند که سر مبارک شاه‌زاده قسم را در ری آوردند باز بشمیران بردند اما
ابراهیم بن محمد بن عمار یاسر با ابن عمان خویش روی بشمیران نهادند و با ظالمان مجادله
میکردند تا چندین مخالف را بجهنم رسانیدند و سر مبارک امام‌زاده قاسم و تن پیره زن و تن
پسر را در موضع زاعلیا دفن کردند شب دوشنبه بیست نهم ماه صفر و این حکایت

دربحر

در بحر الانساب مذکور شد تا علما و فضلا و صلحا را معلوم شود حکایت امام زین العابدین
امامی حسین ابن امام زین العابدین را ده فرزند بود بدین اسامی قاسم و عبدالله و حمزه و سلیمان
و ابراهیم و سعید و محمد و داود و اسد و یوسف چون امام محمد باقر را هشام بن عبدالملک بن
مروان علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کرد عبدالله و حمزه را در توابع بغداد در موضع یاقمر
شهید کردند قاسم دران هزیمت روی بدار المرز نهاد و در موضع دوازده ره شهید شد اما سلیمان و
ابراهیم دران هزیمت روی بنجیل خرزویل نهادند چون بنجیل خرزویل رسیدند مدتی
بسر بردند و مردمان نجیل سلیمان را کدخدا ساختند اما مظفر و فضل و هارون و کنانه و خالد
و علی و ادهم و سالم و قایم و حاتم اما ابراهیم را در خرزویل کدخدا ساختند و ابراهیم را
ده فرزند بود بدین اسامی حسام الدین و نظام الدین و شرف الدین و جلال الدین و
غیاث الدین و علاء الدین و ابوتراب و عباس و حمدان و جعفر اما داود و محمد
و اسد و یوسف دران هزیمت روی باصفهان نهادند چون باصفهان رسیدند
در محلت سرخ فرود آمدند اما حسن بن محمد بن علی بن ناشم بن محمد بن سید بن امام حسن

را دختری بود سکینه نام و برابعقد محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع درآوردند و محمد را شش
فرزند بود بدین اسامی جدان و برهان و نعیم و فهم و قطر و ظهر اما اسد و یوسف را مدتی
در صفهان وطن بود و باز روی بسبزوار نهادند و مردمان سبزوار ایشان را بسیار رعایت
کردند و اسد و یوسف را کدخدا ساختند اما اسد را ده فرزند بود بدین اسامی محمود و داود
و یحیی و ذکریا و شریا و لوط و شعیب و یونس و اسحاق اما یوسف را چهارده فرزند بود
بدین اسامی غالب و طالب و مهلب و مطلب و علی و زید و محسن و اهل و
و سهل و ابرار و مختار و علم دار و اسلام و کنعان اما سعید بن حسین بن زین العابدین ع
را دران هزیمت عبدالملک مروان علیه اللعنه روی بولایت تبریز نهاد اما سعید را ده فرزند
بود بدین اسامی مالک و محسن و یاسر و ناصر و انیال و صالح و قطوخاتی و قادر و
ادریس اما در آن زمان که حضرت امام جعفر صادق ع را منصور علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد
اما منصور دوانقی علیه اللعنه خروج کرد و نامه نوشت باطراف و جوانب فرستاد بدین
عبارت که ای هواخواهان آل ابوسفیان چون نامه من بشما رسد باید که دمار ازابوترابیان

برارید چون نامه باطراف و جوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج و قصد اولاد ائمه
کردند اما سلیمان بن حسین بن امام زین العابدین ع را با فرزندان در منجیل شهید کردند و باقی
فرزندان روی بهزیمت نهادند اما فضل و هارون و کنعان در توابع کمره در ده دوبش
شهید کردند اما طاهر و مطهر و مظفر در ساوج بلاغ در موضع چشنه ک شهید کردند اما خالد و علی را
در پیش پدرش در منجیل شهید کردند اما آدم و سالم و قایم و نعیم را در شهر قم شهید کردند و حاتم بن سلیمان
بن حسین بن امام زین العابدین را در سلطانیه شهید کردند اما از اولاد ابراهیم بن حسین بن
امام زین العابدین در هزیمت روی باطراف و جوانب نهادند اما ابراهیم و حسام الدین
و نظام الدین روی بولایت بغداد نهادند چون بهارونیه رسیدند ایشان را شهید کردند
و باقی فرزندان متفرق شدند اما شرف الدین و علاء الدین روی بطالقان نهادند و در گوتنج
او از آن وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد اما القاب حسینی خوانندی اما ابوتراب
و عباس در میان کرد و حشم افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد با
لقاب الکامی اما عدنان و جعفر را در ساوه شهید کردند اما محمد بن حسین بن امام زین العابدین را ز

از بهر مهمت منصور دوانقی چون از اصفهان روی بهمدان نهاد آقا محمد را با یک فرزند
که جلان نام داشت در میدان اصفهان شهید کردند آقا ابراهیم و آقا طهر بولایت د
ماوند افتادند چون بشهر سلیمه رسیدند ایشان را شهید کردند آقا طهر بن محمد بن حسین بن
امام زین العابدین ع را الشهریار در موضع فزک شهید کردند آقا برهان و ابراهیم مدتی در اهلدان
بسر بردند بعد از ان روی بقزوین نهادند چون بولایت قزوین رسیدند دهی بود
نام آنده ترکه چهار صد کدخدای نامی در ان ده بوده اند ابراهیم بن حسین بن امام زین العابدین
در ده ترکه وطن ساخت و ذریات وی بسیار شد با لقاب حسینی و سید بلاک
خود ذریه حضرت علی ابن ابی طالب ع آقا برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین
در قزوین افتاد در خانه کمان با تواند مدت بیست روز بماند بعد از ان روی بولایت د
دیلمان نهاد چون بدیلمان رسید مدتی در ان شهر بماند بعد از ان روی بولایت
لشکر نهاد در دهی رسید که آن ده را لیلیان کلمجان خواندندی آن دهی بود عظیم و مردم
آنده شیعه حضرت امیر المؤمنین علی ع بودند آقا برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین

[illegible]

را رعایت کردند و برا کدخدا کردند آقا برهان را چهار ده فرزند بود و بدین اسامی کیا
وابوالحسن و قاسم و یحیی و رضا و بابلکیا و ناصر کیا و حسن کیا و حیدر کیا و اسد و خلیل و شیر کیا
و علی کیا و خال کیا آقا برهان بر همان موضع بجوار حق در پیوست آنا از زمان که خلفای
بنی عباس علیه اللعنه حضرت امام موسی کاظم ع را در بغداد شهید کردند و قصد اولاد ائمه کردند
و سپاه بی اندازه جمع کردند و روی باطراف و جوانب نهادند هر جا که یکی از اولاد
ائمه بدست آوردی بکشتی تا بولایت لشکور رسیدند جاسوس بدانجا فرستادند تا
معلوم کنند از اولاد ائمه آقا جاسوس ده بده خانه بخانه منزل بمنزل میگشت تا به لیلیان کل
مجان رسیدند یکی از کسان عباس بزرب نام که در کوفه زیر تیغ مختار روی بهزیمت
نهاده بودند در ده لیلیان کلمجان وطن ساخته بودند و آنجا ام زاده را نام ربیع بود
نزدیک خلفای بنی عباس رفت و گفت که اینجا فرزندان ابوتراب بسیارند
آنگاه خلفای بنی عباس کس فرستادند و مهتران آن ده را بخواندند و زجر و سیاست کرد
و گفت شما فرزندان برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع را پنهان

را پنهان کرده بود و در آن ده مردی بود نام وی شیرزاد دیلم مردی بود مال دار
و غنی و توانگر وی را فرزندان و برادران و برادرزادگان صد تن بودند اما آن مرد
مومن صد و سی سال عمر داشت و او بسیار خدمت حضرت امیر المومنین علی ع بود خدمت
فرزندان وی کرد شیعه و دوستداران خاندان اهل بیت بود با خلفای بنی عباس
مجادله کرد چون شب درآمد امام زادگان روی بهزیمت نهادند بعضی بکوه پایه
و بعضی در دار المرز جیلان افتادند اما ابو الحسین و یحیی و قاسم روی بدو هزار و سه هزار
نهادند اما قاسم و یحیی را بولایت دو هزار بالای الیش شهید کردند اما ابو الحسن بن برهان بن
محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع در ولایت لنگا شهید کردند اما رضاکیا و بلکیا
و خالکیا را در ولایت لاهیجان افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب کیا مشهور شدند اما ماهر کیا و حسن کیا و شیر کیا در ولایت تنکابن
افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کیا اما خلیل و
اسد در ولایت کردستان افتادند چون در ده سعد آباد رسیدند او را شهید کردند اما

تیرکیا

تیرکیا و علیکیا روی در ولایت کوبک نهادند چون بموضع کوبک رسیدند وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کیا اما سپه سالار بن برهان بن
محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع هشت فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و قاسم
و محمد و اسمعیل و محمود و حسن و حمید و مجید اما سپه سالار و فرزندان از هزیمت بنی عباس
لعنهم الله در اشکور ولایت الموت چون رودبار الموت رسیدند فرزندان وی
روی بولایت اطراف و جوانب نهادند اما حمید و مجید در ولایت خاوه و شهریار شهید
شدند اما قاسم و حسن روی بولایت شیراز نهادند چون بولایت شیراز رسیدند
ایشان را شهید کردند اما اسمعیل بن سپه سالار بن برهان بن محمد بن حسین بن امام
زین العابدین ع با برادر کهین محمود نام در رودبار الموت ماندند روزی چند گذشت
روی در کوپا الموت نهادند و بموضعی رسیدند آن موضع را آفتاب ذر خوانند چون
بآفتاب ذر رسیدند وطن ساختند اما سپه سالار را یک فرزند دیگر که محمد نام
بود روی بولایت ارنگه رودبار نهادند چون بارنگه رودبار رسیدند ایشان را شهید کردند

اما سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع در موضع الراب
رسید در آنجایگاه هر روز مردم آن ولایت بزیارت وی آمدندی خوارجان
الموت تیره بر پیشانی وی زده بودند و از آن جهت که داشت می نالید روز چند
در گذشت امام زاده معصوم مدت اندک اتفاقی روی پنهان کرد اما راوی گوید که در بالای
الراب موضعی بود که او را کوه سرخ خوانندی و امام زاده معصوم در آن کوه غایب شد
و در پایین آن کوه موضعی بود که جماعت صحرا نشینان وطن ساخته بودند روزی یک کو
سفند روی بدان کوه نهاده و در آن موضع که امام زاده پنهان بود گوسفندان در آن
موضع پنهان شدند و امام زاده بطاعت خدا مشغول بود قضارا خداوند گوسفند در پی
گوسفندان میگشت در آن موضع گوسفندان خود را دید گفت سبحان الله و آهنگ
کرد که امام زاده را بیازارد هر دو دستش بقدرت حق خشک شد گفت بزرگوارا
تو چه کسی که من ترا نشناختم اما امام زاده گفت برو که در خانه تو آتش افتاده و آن گو
سفندان را برداشت و روی بخانه نهاد و آن گوسفندان گرگ شدند و صاحب خود را گزند

و مردم در آنجا عجایب و غرایب های بسیار دیدند و ملک رستمدار از آن
علامتها خبر گردانید ملک چند پاره ده وقف کرد اول شهرسکه و اینک و چهار دا
و دو کله را اخراج ربا غنیه گوسفند و در ولایت ساوج بلاغ نصف کوهه و باغ
که آن باغ را علی شاهان گویند و در ولایت رستمدار در ناتل رستاق دهی که آن را آل
نده گویند آن ده را نیز وقف کرد و این سند مشهور است چنانکه ملک فرمود لعنت
بر من و بر اولاد من که وقف امام زاده سپهسالار برهان بن حسین بن امام زین العابدین
ببرند و صرف خود کنند و آن موضع را شهید الاکبر خوانند اما محمد بن سپهسالار بن برهان
بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع را در موضع کند شهید کردند اما در خبار آورده اند
که ملک عجم الموت رودبار را داشت و حاکم آن ملک اشرف بن ملک
قباد بن ملک بهمن بن ملک کاوس بن ملک کیخسرو بن ملک شاه غازی بن
ملک یزدجرد بن شهریار بود و دوستداران خاندان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب
اما جمشید بن محمد بن جعفر بن سلیمان بن ابراهیم بن محمد بن عمار یاسر در ولایت الموت

روود بار بود اما در آن زمان که اسمعیل بن سپه سالار بن برهان بن محمد بن حسین بن
امام زین العابدین ع در کوه پایه الموت قهاب در وطن ساختند بخانه خویش
خود شنید که اسمعیل بن سپه سالار بن برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین
در موضع آقهاب در وطن ساخته بود اما جمشید با فرزندان و برادران جمله بدیدن
شاهزاده اسمعیل و محمود آمدند و نذر و علوفه بسیار آوردند و دست و پای شاهزا
می بوسیدند تا مدت یکماه در خدمت شاهزادگان مشغول بودند بعد از یکماه
جمشید همشیره خود را فاطمه نام بعقد اسمعیل در آوردند و روزی چند در گذشت جمشید رو
بولایت رستمدار نهاد چون بشهر رویان رسید روزی چند در گذشت ملک
اشرف گفت که یا جمشید از اطراف و جوانب خبر داری آنگاه جمشید از جای خود
برخاست گفت یا ملک دولت تو مستدام باد در خبر است که اسمعیل بن
سپه سالار بن برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین با یک برادر محمود نام در کوه
پایه الموت در موضع قهاب در وطن ساختند چون ملک این سخن بشنید

شاد شد

شاد شد ملک فی الفور بسیار مال و زر بر سر جمشید نثار کرد و خلعت
ملوکانه بروی دادند آنگاه ملک اشرف کس فرستاد و فضل بن یحیی ابن الحسین بن
محمد بن مسیب قعقاع خزاعی را بخواند چون فضل بیارگاه اندر آمد زمین را بوسه داد و خدمت
کرد آنگاه ملک گفت یا فضل در موضع قهاب در دو معصوم زاده مطهر و نسل ولی کردگار
امیر المومنین علی ابن ابیطالب اسمعیل و محمود را زیارت کن و دست ایشان را ببوس و
ایشان را با اعزاز بسوی من آور آنگاه فضل برخاست و گفت یا ملک هزار جان من
فدای شاهزاده اسمعیل و محمود باد سر فرود آورد و روی براه نهاد روز و شب میرفت
تا بکوه پایه الموت در موضع قهاب در رسید اما از آمدن رسول شاهزاده کار را معلوم
کردند و شاهزاده ها بیرون آمدند چون فضل را چشم بر آن خجسته دو سرور افتاد سلام
کرد و دست امام زاده ها را بوسید و پیغام را بجوابی ادا کرد امام زاده ها روی بولایت
رستمدار نهادند چون بموضع روودبار علیا رسیدند ملک را از آمدن معصوم زاده ها خبر کردند
ملک اشرف با جمله سپاه پای امام زاده ها را بوسیدند و ملک نثر نمود بسیاری از زر و

ومال بر سر امام زاده کان نثار کردند وایشان را باعزاز واکرام بشهر رویان آوردند جمله
مردان وزنان بالای بامها برآمدند وبر امام زاده ها نظاره میکردند اما ملک امام
زاده ها را بقلعه الموت برد ومدت شش ماه نگاه داشت وفرمود شخصی را آوردند وگفت
که دیهات خود را بمن فروش وهر چه از من طلب کنی بتو دهم مقصود آنست که آن چهار پارچه
ده را تسلیم امام زاده اسمعیل ومحمود نمایم وثواب آیه انما یوفی الصابرون اجورهم
بغیر حساب حاصل کرده باشم آنگاه جمله مردم برخواستند گفتند یا ملک هزار
جان فدای امام زاده ها باد ملک بدان مرد آفرین کرد وفرمود خام گاو
پر از زر بیاوردند وبیع شرعی درمیان نهادند چهار ده ودو مزرعه خرید بخط شیخ
عبدالله بن شیخ حبیب الله بن شیخ عزیز الله بن شیخ نصر الدین بن شیخ امان الله
بن شیخ جابر انصاری علیه الرحمه باین عبارت آفتاب فرود ترکان و
وجولادک ومیان آن وشورستان وزر را تسلیم ملک کردند وملک تسلیم
امام زاده ها کرد وامام زاده ها ملک را وداع کردند وری بالموت نهادند نگاه

ملک

ملک با لشکر صغار وکبار در خدمت امام زاده کان بولایت طالقان در موضع
شهرک رفتن آنگاه ملک دست امام زاده کان ببوسید ووداع کرد ملک بو
بولایت رستمدار رفت وامام زاده کان میرفتند تا بولایت الموت بموضع
آفتاب در رسیدند وطن ساختند اما اسمعیل را شش فرزند بود بدین اسامی
سیف الله بن علاء الدین وناصر الدین ونظام الدین وحسام الدین وعبدالله اما سیف
الدین را دو فرزند بود علی وبایزید وذریات وی بسیار شد بالقاب حسینی اما
در الملکان بودند تا در آن زمان که حضرت امام علی نقی را که متوکل علیه اللعنه زهر داد
وشهید کرد وآن ملعون حکم کرد که هر جا سید صحیح نسب باشند بکشند وبسوزانند از ظلم آن
وامام زاده سیدان بترسیدند ونسب خود را پنهان کردند بسیار سید مخفی نسب بماندند
چون متوکل علیه اللعنه از کشتن حضرت امام علی نقی ع فارغ شد لشکر بی اندازه جمع کرد
وروی باطراف وجوانب نهادند هر شهر وهر دیاری رسیدند ومار از اولاد ائمه بر آ
وردی چون متوکل بولایت الموت بموضع شهرک رسیدند فرود آمدند اما عباس بن سعیدان

رحیم بن رشید بن وهاب بن خالد بن ولید علیه اللعنه خانه آن ملعون در الموت

رود بار بموضع شهرک بود آن حرامزاده با متوکل علیه اللعنه گفت در کوه پایه در

موضع آفتاب ذر فرزندان اسمعیل بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن

امام زین العابدین ع در موضع آفتاب در وطن ساکن شده‌اند و نسب صحیح در دست دارند

چون متوکل ملعون این سخن بشنید شاد شد خواست شبخون بر امامزادگان

برد اما فرزندان مالک اشتر در الموت رود بار موضع کلاباد وطن ساخته بودند

چون خبر بدیشان رسید همه گریه آغاز کردند اما محمد بن عبدالله بن هارون بن

علی بن مالک اشتر که حضرت امیرالمومنین ع مالک اشتر را با نعام خوانده بود

آنگاه محمد روی بموضع آفتاب در نهاد و امامزادگان را از آمدن مخالفان

معلوم کردانید چون شاهزادگان این سخن بشنیدند پریشان و آن شب

نسب خود را در آب افکندند چون روز شد مخالفان بموضع آفتاب در رسیدند

و با امامزادگان بسیار مجادله کردند آخر الامر مردم ترکان وجود لادک

ومیان ان

ومیان آن وپیش آن و تمامت مردم کوه پایه آمدند و قسم خوردند مردمی که بموضع آفتاب در

میباشند صحیح النسب نیستند آنگاه متوکل علیه اللعنه از کشتن آن سیدان بیچاره دست باز داشت

دران زمان سادات آفتاب در تخمی نسب بماندند و دران محل نوشتن کتاب

از هجرت پیغمبر ص سال بصد رسید با علما و فضلا معلوم شود و این حکایت صحیح از کتاب

قدیم بخط حضرت امام جعفر الصادق ع نوشته شده اما در جواب رآورند که چون متوکل نامه باطراف

فرستاد و حکم کرد که دمار از اولاد ائمه برآورید چون نامه باطراف و جوانب رسید دگر باره

ظالمان خروج کردند اما ابراهیم بن حسین بن امام زین العابدین ع را با فرزندان در شهر

تبریز شهید کردند باقی فرزندان روی در هزیمت نهادند اما علی اکبر و مالک و محسن از

شهر تبریز بولایت شمیران افتادند اما علی کهر بن ابراهیم بن حسین بن امام زین العابدین در

ده شیر زید الان عبدالله یابس رسید آنگاه عبدالله یابس امامزادگان را دشنام داد و

و گفت ای ابوتراب زاده بمنزل من چکار آمدی آنگاه عبدالله یابس یک شمشیر محکم بر

پیشانی علی کهر زد و او را شهید کرد اما مالک و محسن از شمیران روی بولایت دار المرز

مازندران نهادند چون به بارفروش رسیدند ایشان را شهید کردند اما آدم و انیال و صالح بولایت
تالش افتادند چون بموضع جرجان رسیدند ایشان را شهید کردند اما خالق و قاسم در شهر بجار
افتادند و ایشان را شهید کردند اما ادریس بن ابراهیم بن حسین ابن امام زین العابدین بولایت
ری افتادند چون بموضع جمهران رسید و برا شهید کردند اما حافظ بن ابراهیم بن حسین
بن حضرت امام زین العابدین را در ولایت شیراز شهید کردند ذکر فرزندان اسد بن
حسین بن امام زین العابدین چون نهزمیت متوکل ملعون روی باطراف نهادند
بعضی بولایت نشابور افتادند و بعضی در استراباد اما اسد بن حسین بن امام زین العابدین
را در سبزوار شهید کردند اما محمود و مسعود را در نشابور شهید کردند اما اسود و یحیی و ذکریا بولایت
استراباد افتادند چون بموضع سپه ابراهیم رسیدند ایشان را شهید کردند اما اسحاق و یونس
در هزار جریب افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما صوبا و لوط و شعیب در مازندران افتادند چون بشهر ساری رسیدند ایشان را شهید
کردند ذکر اولاد یوسف بن حسین بن امام زین العابدین در زمان متوکل علیه اللعنه

روی باطراف نهادند اما یوسف با فرزندان در انهزمیت از سبزوار روی بشهر ری
نهادند چون بشهر ری رسیدند یوسف و طالب و غالب را در شهر ری شهید کردند اما
اهل و سهل در ولایت ساوج بلاغ افتادند چون بموضع کرکلین رسیدند ایشان را شهید
کردند اما مخلب و مطلب در شهر قم افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب حسینی اما ابرار و مختار بولایت ساوه افتادند ایشان را شهید کردند اما علمدار و اسلام و
و کنعان در ولایت کاشان افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
حسینی اما ابراهیم بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع
را در ولایت رستمدار در موضع ده نامه ده شهید کردند اما در اخبار آورده اند در آن زمان که
جناب امام حسین ع در کربلا بود و فرزندان و برادرزادگان تمامی را در زمین کربلا شهید کردند
و حضرت امام حسن ع بحضرت امام حسین ع وصیت چنین کرده بود که دختر خود زبیده خاتون
را بعقد قاسم حسن در آرد و جناب امام حسین ع را قصد چنین بود که هر گاه بکوفه روند و شاه زاده
قاسم را کدخدا سازد و چون یزید بن معاویه علیه اللعنه که کینه امام حسین ع را در دل گرفت و

و بسیار حیله کرد که امام معصوم را شهید کرد چون اهل بیت مصطفی و مرتضی در زمین کربلا گرفتار
شدند یکان یکان را شهید کردند چون نوبت به قاسم بن حسن رسید حضرت امام حسین هم
قاسم را در کنار گرفت و گفت ای نور دیده عم تو از برادرم حسن از شما یادگار مانده و برادرم
مرا وصیت چنین کرده بود که دختر خود زبیده خاتون را بعقد قاسم در آری اکنون ای جان عم تو باش
تا من وصیت پدرت را بجا آورم تا فردای قیامت شکوه من در پیش جدم نکنی قاسم گفت ا
ای جان عم امروز چه جای عروسی و دامادیست آنگاه حضرت امام حسین هم آنجا بود تا زبیده خاتون
را بصورت عروسان بیاراستند و دست ویرا بدست قاسم دادند جناب امام حسین هم نگذاشت
که آن روز قاسم بحرب رود چون زبیده خاتون را بعقد قاسم در آوردند قاسم یک شب در حرم
خویش بماند بتقدیر خدای تعالی فرزندی در وجود مادر افتاد چون حضرت امام حسین و اولاد او را در
کربلا شهید کردند شهربانو و زبیده خاتون را بسبب حضرت امام حسین سوار شدند از کربلا روی بولایت
ری نهادند و آن اسب میمونه نام داشت اما در روایت صحیح آورده اند که هر کاه
مخالفان در عقب شهربانو و زبیده خاتون می آمدند اسب بتقدیر خدا می پرید چون از مخالفان

دور افتادی

دور افتادی همواره راه رفتی تا بولایت ری افتادند چون بشهر ری رسیدند در حوالی شهر غاری
بود آنگاه شهربانو و زبیده خاتون روی بدان غار نهادند چون نزدیک غار رسیدند شهربانو بنالید
و گفت الهی ملکا پادشاها تو میدانی که بعد از جناب امام حسین هم زنده کی نمیخواهم که چشم مخالفان
بروی من افتد مرا در میان این غار جای ده چون شهربانو این دعا کرد در ساعت غار شکافته
شد دری در وی پیدا شد شهربانو خواست که در غار رود و زبیده خاتون دامان مادر بگرفت
و گفت ای مادر تو میروی و مرا که میگذاری شهربانو گفت ای جان مادر تو امانت قاسم داری
ترا جهت نیست که با من باشی و دختر خود را در کنار گرفت و زار زار بگریست و یکدیگر را وداع
کردند و شهربانو متوجه غار شد و زبیده خاتون تنها و بیکس و بی مونس بماند اما در ولایت ری یک
رود بار زنی بود از نسل عمار یاسر و نام آن زن رابعه بود و چون شنید که زبیده خاتون بنت
جناب امام حسین هم بولایت ری وطن ساختند آن نیک نهاد زن در خدمت زبیده خاتون ش
آمد و چندان بماند که زبیده خاتون وضع حمل شد و چون آن طفل متولد شد آن فرزند را امام زاده
قاسم ثانی نام کردند اما ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار که ملوک عجم بودند

اما ملک شاه غازی بقلعه شمیران بود برفت و قاسم ثانی را از شمیران آورد اما ملک
شاه غازی قاسم ثانی را بسیار گرامی داشت تا زمانی که حجاج بن یوسف علیه اللعنه فوج
کرد و قصد اولاد ائمه کرد و چون بولایت ری رسید از اولاد ائمه خبری پرسید ابن سعدان
ابوهریره علیه اللعنه از مشایخ ری بود و به حجاج گفت که در ولایت شمیران جماعت
علوکند که فرزندزاده حضرت امام حسن ع قاسم ثانی در پیش ایشان است چون حجاج
علیه اللعنه این سخن بشنید شاد شد و مخالفان همه یکباره روی بولایت شمیران نهادند
چون نزدیک قلعه رسیدند علوکان را از آمدن مخالفان معلوم کردید مجادله بسیار
کردند و بسیار مخالفان را بجهنم رسانیدند بعد مخالفان زیاد شدند و چندین از علوک
را شهید کردند و قاسم ثانی را از دست علوکان بازستاندند و او را شهید کردند و چون خارجان
بازگشتند علوکان قاسم را بموضع ذراعلیا بردند خواستند که دفن کنند سر مبارک پدرش
قاسم بن حسن ع در قبر آواز داد که حبیب را نزد طبیب آورید آنگاه قاسم ثانی را در قبر پدرش
نهادند تا علما و فضلا را معلوم شود

ذکر اولاد حضرت امام حسن ع

اما در

آورده اند که حضرت امام حسین را چهار فرزند بود بدین اسامی قاسم و عبدالله و زید
و حسن که حضرت امام حسن ع نام خود را بفرزند خود عطا کرده بود و برادران بسبب حسن کفن شدند
اما قاسم و عبدالله را در زمین کربلا شهید کردند زید و حسن ابن حضرت امام حسن ع ماندند اما
زید بن امام حسن را شش فرزند بود بدین اسامی سپه سالار و عبدالله و محمد و ابراهیم و فضل و
دختر بود فاطمه نام اما حسن ابن امام حسن را چهارده فرزند بود بدین اسامی احمد و محمود و یعقوب
و یحیی و یونس و حارث و هاشم و طیب و هادی و جمشید و مرتضی و مصطفی و ابوتراب
اما محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع را چهار فرزند بود یوسف و موسی و علی و اسحق اما
سپه سالار بن زید بن امام حسن ع را ده فرزند بود بدین اسامی ذکریا و ادهم و قاسم و معصوم
و مظلوم و مختار و عون و سالم و سعید اما ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن ع را شش فرزند
بود بدین اسامی سیاه اکبر و عبدمناف و عبدالمطلب و خضر و الیاس و عبدالمجید اما فضل ابن
زید بن امام حسن ع را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطالب و عبدالمعانی و عبدالموالی و
عبدالباقی و عبدالفیض و عبداللطیف اما احمد بن حسن بن حضرت امام حسن ع را سه فرزند بود

بدین اسامی سلیم و حکیم و حلیم اما محمود بن حسن بن حضرت امام حسن ع را سه فرزند بود
بدین اسامی لقمان و نعمان و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالوت و جالوت
و سام اما یعقوب بن حسن بن حضرت امام حسن ع را هشت فرزند بود بدین اسامی ا
یوب و عزیز و عیسی و کمال و زاهد و حامد و واحد و قهار اما یونس بن حسن بن حضرت امام
حسن ع را چهارده فرزند بود بدین اسامی جبریل و میکاییل و اسرافیل و عزراییل اما حارث
بن حسن بن امام حسن ع را پنج فرزند بود بدین اسامی هالک و مالک و مومن و رازق و رحیم
تا زمان هشام بن عبد الملک مروان علیه اللعنه حضرت امام محمد باقر ع را زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد
ائمه کردند جمله امام زادگان روی باطراف نهادند اما محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع
را با دو فرزند یوسف و موسی در زمان مصیبت بشهر دمشق شهید شدند اما علی و اسحاق را در دوازیر
شهید کردند اما حسن بن حضرت امام حسن ع را با فرزندان در زمان عبد الملک مروان علیه اللعنه
در بعد روی بولایت ری نهادند اما حسن بن حضرت امام حسن ع را با یک فرزند احمد نام در
مشهد حی شهید کردند و برا بالقاب و باقی فرزندان متفرق شدند بعضی بولایت ورا این افتادند

الحمدی

و بعضی روی بدار المرز نهادند اما یحیی و یونس را در ولایت ورامین شهید کردند اما محمود و
یعقوب و جعفر و فرزندان محمود بن حسن بن حضرت امام حسن لقمان و نعمان و یزدان
و برهان و عمران و کنعان و طالوت و جالوت و آن ده تن را در دماوند شهید کردند و
در موضع قتل گاه دیگر روز تنهای ایشان در خاک مذلت افتاده بود و کسی را یارای آن نبود
که تنهای مبارکشان را دفن کنند چون شب درآمد یحیی بن شجاع الدین بن ابو لولو انصاری
با فرزندان خود گفت بابا جهد کنید تا خوارجان از حال ما آگاه نشوند بآن سبب القاب [illegible]
بابا جهد ماند اما هاشم و حارث و هادی بده موشاه افتاده و حارث و هادی را در ده
موشاه شهید کردند اما هاشم را بسیار جراحت رسیده بود چون بکلکشاه رسیده بود دیگر او را
رحمت حق در پیوست امام رضی ع ابوتراب بدار المرز رفتند و وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب مرتضوی و بعضی بالقاب بکالی اما پسر سالار و فرزندان از
شهر ری روی بدار المرز جیلان نهادند مدتی بقیه روزگار بسر بردند بعد از آن روی بولایت
قم نهادند و چون بشهر قم رسیدند پسر سالار بن زید بن حضرت امام حسن ع با دو فرزند که ا

که سهلام نام بود آن بکه تن را در شهر قم شهید کردند اما عبدالله و ذکریا و او هم را در شهر ورامین
شهید کردند اما قاسم بن عبدالله بن زید بن حضرت امام حسن ع را بموضع کل خندان
و ماوند شهید کردند اما معصوم و مظلوم را در ورامین در موضع آب باریک شهید کردند
اما عون و سالم و سعید را در موضع خاوه و رامین شهید کردند اما عبد مناف و عبدالمطلب را
در نمارستاق شهید کردند اما عبدالحمید بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن ع را در شهر همدان
شهید کردند اما سیاه کر بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن از بغداد بدار المرز جیلان ا
فتادند مدتی در تقیه بسر بردند و ویرا کیا سیاه اگر گفتندی از انکه با اولاد هشام ابن
عبدالملک مروان علیه اللعنه بسیار مجادله کرده بود آخر الامر بدار المرز جیلان روی بمازندران
نهاد بموضع تور رستاق رسیدند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد تا زمان
خلفای بنی عباس علیه اللعنه آن ملعون حکم کرده بود که سید صحیح النسب را بکشند و بسوزانند
چون خلفای بنی عباس بکوه پایه مازندران بموضع تور رستاق رسیدند و سیدان آن تو
رستاق از جرو بیابیت کردند اما مردمان ولایت تور رستاق آمدند پیش

مخالفان قسم یاد کردند اینها که ده تور رستاق پیدا شدند سید نیستند در آن زمان
خلفای بنی عباس از کشتن سیدان دست باز داشتند و در آن زمان سیادت
ایشان مخفی ماند اما فضل بن زید بن حضرت امام حسن ع در زمان عبدالملک مروان
علیه اللعنه روی بولایت سبزوار نهاد و جمله فرزندان در عقب وی میرفتند
چون بشهر دامغان رسید فضل را با دو فرزند دیگر عبدالموالی و عبدالمعالی را در دامغان
شهید کردند اما عبدالباقی و عبدالقرض بشهر سبزوار رسیدند و وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما عبداللطیف بن فضل بن زید بن حضرت امام
حسن ع روی بولایت استرآباد نهاد و در شهر استرآباد وطن ساخت ذریات او بسیار شد
بالقاب حسینی اما ابوطالب بن فضل بن زید بن امام حسن ع را بکوه پایه فرح زاد در موضع
وبرکانه شهید کردند اما طیب بن حسن بن حضرت امام حسن ع را در توابع شمیران در موضع
اوین از رس خیرالدین شهید کردند اما سام و جالوت بولایت لمسر افتادند چون
به پایان قلعه رسیدند ایشان را شهید کردند اما سلیم و حکیم و حلیم بولایت شروان

افتادند چون بتمامی رسیدند ایشان را شهید کردند اما جمشید بن حسن بن امام
حسن ع را در توابع شمیران موضع کوهنگ طایفه کاوسواران شهید کردند اما فرزندان
یعقوب بن حسن بن امام حسن ع در زمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه
عیسی و کاهل و زاید و حامد و واحد و غفار در تنه رستاق رسیدند مردم مردانک
و حسن سو ناکه مقدمه لشکر ضلالت بودند در عقب شاهزادگان رفتند و بسیار
مجادله کردند آخرالامر آن هشت تن امامزادگان را در موضع تنه رستاق حسن سو ناو
و عملی سو نا شهید کردند اما فرزندان یونس بن حسن بن امام حسن ع در ولایت یزد افتادند
اما جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بشهر یزد رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان
حارث بن حسن بن حضرت امام حسن ع مالک و موسی در ولایت آذربایجان رسیدند
ایشان را شهید کردند اما ملک و رزاق در ولایت خراسان رسیدند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ابوتراب بن حسن بن امام حسن ع را شش
فرزند بود بدین اسامی سلیم و مسلم و عابد و صالح و ادریس و محمد اما سلیم و مسلم و محمد در رشت

استرآباد

استرآباد رفته اند چون بموضع کلباد رفته اند وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب گردباد اما عابد و صالح بولایت ورامین رفته اند وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ادریس بن ابوتراب
بن حسن بن حضرت امام حسن ع در ولایت قزوین رفته اند چون بشهر قزوین ر
سیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی ختم شد چهار و اولاد
حضرت امام حسن ع

ذکر فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام

اما در اخبار آورده اند که حضرت امام حسین ع را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت
امام زین العابدین ع و علی اکبر و عبدالله و محسن و دختران فاطمه و زبیده خاتون اما علی اکبر و
در زمان کربلا شهید شدند اما امام زین العابدین و محسن و فاطمه را بشهر دمشق بردند اما
خواهران حضرت امام حسین ع سه تن بودند زینب و رقیه و ام کلثوم چون بشام رسیدند
محسن بن امام حسین ع شش ماهه بود و بیم مخالفان بروی نشسته بود اما محسن در شام بجوار رحمت
حق پیوست و باقی اسیران را بدمشق بردند روایت میکنند از سلیمان بن عبدالله

شیرازی از اسیران اهل بیت مصطفی و مرتضی را که در دمشق آورده بودند من بودم که ایشان
را بنزدیک حرم یزید بن معاویه علیه اللعنه آوردند اما مردی در خدمت یزید پلید بود نام
وی طاهر بن حارث دمغانی اما طاهر گوید که من آنشب در پیش یزید ایستاده بودم که یزید از خواب
در گرفت مرا گفت یا طاهر بیا این سر خود را بمن تو نهم آنگاه من پیشتم علیه اللعنه یزید پلید
خود را بدامن من نهاد و در خواب رفت سر مبارک جناب امام حسین ع را دیدم که در طشت زرین
نهاده بودند چون ساعتی از شب درگذشت یکبار دیدم که غوغا و فریاد از پرده گیان حضرت
امام حسین ع برآمد ناگاه سر مبارک امام حسین ع از جای برخواست و بر سر آن طشت بقدر
چهار ارش بایستاد و مانند ابر بگریست و میگفت اللّهم هؤلاء اولادنا و هؤلاء احدنا و هؤلاء اصحابنا ثم
چون آن بدیدم گریه آغاز کردم و جامه را چاک کردم و به آواز بلند گفتم که ای مظلومان
و محزونان شما را چه روی داده است آنگاه پرده گیان آواز دادند که حضرت امام حسین ع را
دختری مانده است فاطمه نام و در سن دو ساله است و جناب امام حسین ع او را بغایت
دوست داشتی و حال میگوید که پدرم کجاست آه چون من از پرده گیان این سخن بشنیدم

فریادبرآوردم

فریاد برآوردم چنانکه یزید علیه اللعنه از خواب بیدار شد سر مبارک حضرت امام حسین همچنان ا
ایستاده بود آنگاه یزید علیه اللعنه خواست در من سخن کند که سر مبارک امام حسین ع
رو به یزید ملعون کرد و گفت ای پسر معاویه من در حق تو چه بد کردم که تو در حق من
کردی که تنهای ما را در زمین کربلا و سرها را دیار بدیار و پرده گیان ما را اسیر کردید و
خانه ما را غارت کردید و سر من در طشت زرین و تن در زمین کربلا در خاک
مذلت فکندی بار خدایا تو این ظلم بپذیری که یزید بن معاویه علیه اللعنه بر من و بر اولاد
من کرده است و داد من از مخالفان باز ستان چون یزید بن معاویه از سر حضرت
امام حسین ع این سخن بشنید لرزه بر اندام وی افتاده آنگاه یزید بفرمود تا سر مبارک
حضرت امام حسین ع را بسوی پرده گیان بردند چون پرده گیان را چشم بدان سر مبارک
امام معصوم افتاد گریه آغاز کردند و دیگر باره نوحه و زاری و وا محمداه و وا علیاه و وا حسناه و وا
حسیناه آوردند آنگاه فاطمه را چشم بر سر مبارک حضرت امام حسین ع افتاد فاطمه دوید و
سر مبارک پدر خویش برداشت و آن سر خون آلوده را می بوسید و میگفت که

ایجان پدر تو رفتی و مارا بکه گذاشتی آن سر مبارک را بر روی خود مالید تا آنکه جان

بحق تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون چون پرده کیان آنجهان دیدند همه جامه ها

چاک کردند و روی بخراشیدند و موها کندند و نوحه و زاری آغاز کردند اما در اخبار آورده

اند که حضرت امام زین العابدین ع هفده سال در بند یزید علیه اللعنه در کوه لبنان

در بند بود تا زمان مسیب قعقاع خزاعی رحمه الله خروج کرد و دمار از کشنده گان امام حسین ع

بر آورد و خبر محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع رسید لشکر جمع کرد و روی بدان مخالفان

نهاد چون بمسیب رسید آمدن محمد بن زید مسیب را خبر کردند چون مسیب این

خبر بشنید بشاد شد آنگاه مسیب با جمله سپاه باستقبال محمد بن زید بیرون رفتند چون

مسیب نزدیک محمد بن زید رسید آنگاه مسیب پیاده شد و جمله سپاه پیاده شدند

و دست و پای محمد بن زید را بوسیدند مسیب وی را با عزاز و اکرام بمنزل خود آورد و مدتی

در گذشت که دمار از مخالفان بر آوردند و بعد از آن روی بدمشق نهادند مدت

دو ماه شد که دمشق را خراب کردند تمام سپاه دمشق را بقتل رسانیدند سر

تا سر دمشق را گرفتند اما یزید بن معاویه علیه اللعنه و عمرو بن عاص و مروان و خالد بن ولید

تا تمی چند از مخالفان از بیم مسیب بهزیمت در کوه لبنان رفته بودند چون

خبر بایشان رسید که مسیب دمشق را خراب کرد آنگاه یزید علیه اللعنه قاصدی بسوی مسیب

فرستاد و گفت مقصود من آن است که حضرت امام زین العابدین ع را از بند بیت

خلاص کردانم نه از برای سلطنت و پادشاهی آنگاه یزید ملعون رسولی در پیش مسیب

فرستاد و قسم خورد و عهدها کردند آنگاه بفرمود تا حضرت امام زین العابدین ع را و

جمله اسیران را بیرون آوردند شاد شدند مسیب و محمد زید و تمامت بزرگان و

امیران و سرهنگان جمله باستقبال شاهزاده گان بیرون رفتند و جمله سپاه در عقب

مسیب بیرون رفتند چون بنزدیک جناب امام زین العابدین ع رسیدند آنگاه مسیب

و محمد بن زید و تمامی سپاه پیاده شدند و سر و پای برهنه شدند و دست و پای امام

زین العابدین ع را بوسیدند و خاک حسرت بر سر ریختند و ماتم حضرت امام حسین

ابن علی ع را باز از سر گرفتند و فریاد و واویلا بر آوردند و نوحه و زاری آغاز کردند که

ایشان پدر تو رفتی و ما را بگذاشتی آن سر مبارک را بر روی خود مالید تا آنک جان
بحق تسلیم کرد انّا لله و انّا الیه راجعون چون پرده گیان آنحال دیدند همه جامه ها
چاک کردند و روی مجروح خراشیدند و مویها کندند و نوحه و زاری آغاز کردند اما در اخبار آورده
اند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام هفده سال در بند یزید علیه اللعنه در کوه لبنان
در بند بود تا زمان مسیّب قعقاع خزاعی رحمه الله خروج کرد و دمار از کشنده گان امام حسین علیه السلام
برآورد و خبر محمد بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام رسید لشکر جمع کرد و روی بدان مخالفان
نهاد چون بمسیّب رسید آواز آمدن محمد بن زید مسیّب را خبر کردند چون مسیّب این
خبر شنید شاد شد آنگاه مسیّب با جمله سپاه باستقبال محمد بن زید بن رفتند چون
مسیّب نزدیک محمد بن زید رسید آنگاه مسیّب پیاده شد و جمله سپاه پیاده شدند
و دست و پای محمد بن زید را بوسیدند مسیّب و برا با عزاز و اکرام بمنزل خود آورد و مدتی
درگذشت که دمار از مخالفان برآوردند و بعد از آن روی بدمشق نهادند مدّت
دو ماه شد در دمشق را خراب کردند تمام سپاه دمشق را بقتل رسانیدند و سر

تا سر دمشق را گرفتند اما یزید بن معاویه علیه اللعنه و عمر بن عاص و مروان و خالد بن ولید

[illegible]

ایجان پدر تو رفتی و ما را بکه گذاشتی آن سر مبارک را بر روی خود مالید تا آنکه جان
بحق تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون چون پرده گیان آنچنان دیدند همه جامه ها
چاک کردند و روی میخراشیدند و موها کندند و نوحه و زاری آغاز کردند اما در اخبار آورده
اند که حضرت امام زین العابدین ع هفده سال در بند یزید علیه اللعنه در کوه لبنان
در بند بود تا زمان مسیب قعقاع خزاعی رحمه الله خروج کرد و دمار از کشنده گان امام حسین ع
برآورد و خبر محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع رسید لشکر جمع کرد و روی بدان مخالفان
نهاد چون بمسیب رسید آوازه آمدن محمد بن زید مسیب را خبر کردند چون مسیب این
خبر بشنید شاد شد آنگاه مسیب با جمله سپاه باستقبال محمد بن زید بیرون رفتند چون
مسیب نزدیک محمد بن زید رسید آنگاه مسیب پیاده شد و جمله سپاه پیاده شدند
و دست و پای محمد بن زید را بوسیدند مسیب وی را باعزاز و اکرام بمنزل خود آورد و مدتی
در گذشت که دمار از مخالفان برآوردند و بعد از ان روی بدمشق نهادند مدت
دو ماه شد و دمشق را خراب کردند تمام سپاه دمشق را بقتل رسانیدند و سر

تا شهر دمشق را گرفتند اما یزید بن معاویه علیه اللعنه و عمرو بن عاص و مروان و خالد بن ولید
تا تنی چند از مخالفان از بیم مسیب بهزیمت در کوه لبنان رفته بودند چون
خبر بایشان رسید که مسیب دمشق را خراب کرد آنگاه یزید علیه اللعنه قاصدی بنزد مسیب
فرستاد و گفت مقصود من آن است که حضرت امام زین العابدین ع را از بند بیت
خلاص کردانم نه از برای سلطنت و پادشاهی آنگاه یزید ملعون رسولی در پیش مسیب
فرستاد و قصه ... آنگاه بفرمود تا حضرت امام زین العابدین ع را او
جمله ا ... و
امیران ... یب
مسیب ... ب
و محمد بن ... امام
زین ال ... ستین
ابن ... ند که

مرحوم
آقا سید محمد حاج سید ...
اصفهانی ...
والد مرحوم آقا ابراهیم
بکار ...

ای جان پدر تو رفتی و ما را بگذاشتی آن سر مبارک را بر روی خود مالید تا آنکه جان
بحق تسلیم کرد انّا لله و انّا الیه راجعون چون پرده کیان آنچنان دیدند همه جامه ها
چاک کردند و روی بخراشیدند و مویها کندند و نوحه و زاری آغاز کردند اما در اخبار آورده
اند که حضرت امام زین العابدین ع هفده سال در بند یزید علیه اللعنه در کوه لبنان
در بند بود تا زمان مسیّب قعقاع خزاعی رحمه الله خروج کرد و دمار از کشنده گان امام حسین ع
برآورد و خبر محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع رسید لشکر جمع کرد و روی بدان مخالفان
نهاد چون بمسیّب رسید آمدن محمد بن زید مسیّب را خبر کردند چون مسیّب این
خبر بشنید بشاد شد آنگاه مسیّب با جمله سپاه باستقبال محمد بن زید بیرون رفتند چون
مسیّب نزدیک محمد بن زید رسید آنگاه مسیّب پیاده شد و جمله سپاه پیاده شدند
و دست و پای محمد بن زید را بوسیدند مسیّب وی را با عزاز و اکرام بمنزل خود آورد و مدتی
در گذشت که دمار از مخالفان برآوردند و بعد از آن روی بدمشق نهادند مدت
دو ماه شد هر دو دمشق را خراب کردند تمام سپاه دمشق القتل رسانیدند دو سه

تا سر دمشق را گرفتند اما یزید بن معاویه علیه اللعنه و عمرو بن عاص و مروان و خالد بن ولید
تا تنی چند از مخالفان از بیم مسیّب بهزیمت در کوه لبنان رفته بودند چون
خبر بایشان رسید که مسیّب دمشق را خراب کرد آنگاه یزید علیه اللعنه قاصدی بسوی مسیّب
فرستاد و گفت مقصود من آن است که حضرت امام زین العابدین ع را از بند بیت
خلاص گردانم نه از برای سلطنت و پادشاهی آنگاه یزید ملعون رسولی در پیش مسیّب
فرستاد و قسم خورد و عهد ها کرد و آنگاه [illegible] حضرت امام زین العابدین ع را و
جمله ا
امیران
مسیّب
و محمد بن ز
زین العاب
ابن علی ع را باز از سر گرفتند و فریاد و واویلا برآوردند و نوحه و زاری آغاز کردند که

و [illegible] در اینجا [illegible]
[illegible]
[illegible]
طهران [illegible]

که ماه سپاه فلک هفتمین رسید بعد از آن سبب نقر بود تا از برای حضرت امام
زین العابدین ع خلعت شاهی و اسب گرانمایه بیاورند خلعت شاهی بتن
امام پوشیدند و بر اسب گرانمایه امام را سوار کردند و جامهای حریر بر تن پرده کیان
پوشانیدند مدت دو هفته درگذشت که محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع همشیره
خود فاطمه نام را بعقد جناب امام زین العابدین ع درآوردند امام زین العابدین ع را چهار
ده فرزند بود بدین اسامی حضرت امام محمد باقر و حسین و محسن و زید و علی و جعفر و حسن
و موسی و ازهر و اکبر و هادی و مهدی و ابوتراب و شیث ذکر اولاد حسن
بن امام زین العابدین ع در مجلس سیم گفته شد اما محسن بن امام زین العابدین ع را سه فرزند بود بدین
اسامی تقی و نقی و عسکری اما زید بن امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین اسامی
عماین و غاین و امان و حیدر و خنانه و مالک اما علی بن زین العابدین ع را شش فرزند
بود بدین اسامی طیب و طاهر و شبیر و شبر و عیسی و صالح اما جعفر بن امام زین العابدین ع
را شش فرزند بود بدین اسامی سالم و لام و رضی و اشرف و یعقوب و اعلام

اما حسن

اما حسن بن امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی احمد و نعمت
و هیبت و عابد اما موسی بن امام زین العابدین ع را نه فرزند بود بدین اسامی
شیث و اسحاق و اسمعیل و ایوب و یوشع و هابیل و قابیل و رحیل و داود اما
ازهر بن امام زین العابدین ع را هشت فرزند بود ابرار و کرار و حوت و نوح و
لوط و هاشم و محتشم اما اکبر بن امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی
قیدار و علمدار و وهاب و تمیم و شمس و خضر و الیاس و عباس و هارون اما هادی
ابن امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین اسامی محمد زفر و عبدالله
و عقیل و مسلم و ابراهیم و حامد ذکر اولاد و مصیبت امام زین العابدین ع در مجلس چهارم
نوشته خواهد شد اما تقی بن محسن بن امام زین العابدین ع
را چهار فرزند بود بدین اسامی طیب و طاهر و فضل و حارث اما عسکری بن
محسن بن امام زین العابدین ع را پنج فرزند بود بدین اسامی طاهر و مظهر و یوسف و یونس
و سعید اما نقی ابن زید امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین اسامی اکمل و

وجنید و قوام الدین و قطب الدین و رضی الدین و سیف الدین اما حسین بن زید
بن امام زین العابدین ع را دو فرزند بود علی و موسی اما امان بن زید بن امام زین العابدین
را نه فرزند بود سیف الله و کتاب الله و عطاء الله و حساب الله و حجت الله و اسد الله
و عنایت الله و هدایت الله و نعمت اما جنید بن زید بن امام زین العابدین ع را سه فرزند
بود حمید و مجید و مرید اما حمزه بن زید بن امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود عبد الله
و لطف الله و رحمان الله و حبا و الله اما مالک بن زید بن امام زین العابدین ع را
دو فرزند بود امین الدین و معین الدین اما طیب بن علی بن امام زین العابدین ع
را سه فرزند بود ابو طاهر و ابو تراب و ابو سعید اما عیسی بن علی بن امام زین العابدین
ع را چهار فرزند بود محمد و جعفر و سلیمان و یحیی اما رضی بن جعفر بن امام زین العابدین ع
هشت فرزند بود ایوب و ذکریا و هاشم و هارون و مأمون و زیتون و حمزه
و لمزه و طاها اما احمد بن حسن بن امام زین العابدین ع را هشت فرزند بود اولها
و فضل و معصوم و سالم و سایم و زاهد و اشرف و فردوس اما عقیل بن

هادی

هادی بن امام زین العابدین ع را شش فرزند بود مالک و سلیمان و ذکریا و اسمعیل و
نوح اما روز بروز اولاد ائمه زیاد میشد تا زمان هشام بن عبد الملک مروان ملعون
که حضرت امام محمد باقر ع را زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد و جمله امام زادگان
روی باطراف و جوانب نهادند اما حسین و محسن و علی را در حله شهید کردند و زید
روی بولایت مدینه نهاد اما جعفر و محسن و موسی و اطهر و اشهر و هادی و مهدی و ابو تراب
با ائمه اصحاب و اولاد از شهر حله روی بولایت ری نهادند در هر ده که میرسیدند ا
یشان را یکان یکان را شهید میکردند چون بولایت شهریار رسیدند خوارجیان ده بده جمع
بعضی بشمشیر و بعضی بتیر و بعضی بنیزه و بعضی ببیل روی با امام زادگان نهادند و بسیار جهاد
کردند اما فرزندان محسن بن امام زین العابدین ع تقی و نقی و عسکری در ولایت سلاخ
بلاغ اقشا وند اما فرزندان زید بن امام زین العابدین ع یحیی و غازی بولایت نیشابور در
موضع بهمن آباد ایشان را شهید کردند اما امان و حیدر و خانه بولایت ساوه رسیدند
ایشان را شهید کردند اما فرزندان علی بن امام زین العابدین ع روی بولایت فیروز کوه

نهادند اما شبیر و شبر و عیسی و صالح را در شهر فروز کوه شهید کردند اما طیب و طاهر تو ابع
حیل رود در موضع کلاک شهید شهید کردند اما جعفر بن امام زین العابدین ع را بولایت
س وخ بلاغ در موضع خوان شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام زین العابدین ع زکی
بدار المرز مازندران نهادند چون بموضع سوادکوه رسیدند سالم و لام را شهید کردند اما ترکی و
واشرف را در سمنان در محله زنجان رفته اند و وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما یعقوب و اسلام در ولایت ساوه رفته اند و وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان حسن بن امام زین العابدین ع بولایت ار
اردبیل رفته اند احمد و نعمت و همت و عابد را در شهر اردبیل شهید کردند اما موسی بن امام
زین العابدین ع را در کوه پاره سوخ بلاغ بجوار سوره شهید کردند اما فرزندان موسی که حجت
امام زین العابدین ع اسحاق و اسمعیل و ایوب و یوشع و هابیل و قابیل و روحیل در ولایت
یاروی رودبار رفته اند ایوب و یوشع را در موضع کوشک ده شهید کردند اما اسمعیل و
اسحاق را در موضع میان ده شهید کردند اما هابیل و قابیل را در موضع آرد سامان

شهیدکردند

شهید کردند اما فرزندان هادی بن امام زین العابدین ع بولایت تارم رفته اند محمد
زغیر و عبدالله را در موضع نوجان شهید کردند اما اظهر بن امام زین العابدین ع را در شهر درگزین
شهید کردند اما فرزندان قسر بن امام زین العابدین ع پنج تن در زبره کوه شهید کردند اسحق
انها قید را و عمار و وهاب و تمیم و شمس بود اما خضر و الیاس و عباس و الیاو بار و ن
بولایت الموت چون بموضع آوبه دشت رسیدند طایفه ورد مرمان خبر یافتند با امام
زادهگان در آمدند و بسیار مجادله کردند پنج امامزاده را بموضع آوبه دشت شهید کردند
اما فرزندان اظهر بن امام زین العابدین ع ابرار و مختار و کرار و حوت و نوح و لوط و هاشم و محتشم
در ولایت تالش اسپان رفته اند اما ابرار و مختار و کرار را در موضع رحمت آباد شهید کردند
حوت و نوح و لوط را در موضع ماهین دشت شهید کردند اما هاشم و محتشم را در موضع پروان
لوشکان شهید کردند اما عقیل و ابراهیم و مسلم و حامد را در ولایت تنجیر رفته اند در موضع اندرود
در ولایت ارنگ رود بار اما حسین را در موضع کورداب در زمین نرم لا شهید کردند اما
حسن را در موضع کوشک بالا رس بابا و فرزندان او شهید کردند اما محمود را در موضع اهوازک شهید کردند

اما یعقوب بن تقی بن محسن بن امام زین العابدین ع را در ولایت گنجه شهید کردند
اما فرزندان تقی بن محسن بن امام زین العابدین ع را طاهر و مطهر و مقبل و حارث
در ولایت قندهار وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
حسینی اما فرزندان عسکر بن محسن بن امام زین العابدین ع یعقوب و یوسف و طیب و
را در ولایت تون و خال خال رفتند و ایشان را شهید کردند اما فرزندان
عمان بن زید بن امام زین العابدین ع عیسی و موسی در ولایت ساوج بلاغ رفتند در
موضع اشتهار شهید کردند اما فرزندان عمان بن زید بن امام زین العابدین ع اکمل و جنید و
قوام الدین و قطب الدین و رضی الدین و زین الدین در ولایت دار المرز رفتند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب میر بزرگ اما یوسف الدین بن
عمان بن زید بن امام زین العابدین ع بکوه پایه مازندران در موضع خاله شهید کردند
اما فرزندان امان بن زید امام زین العابدین ع سیف الله و کتاب الله و عطاء الله
و حساب الله و حجة الله و اسد الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله در ولا

یت دیلم

نجشان وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما امان بن
زید امام زین العابدین ع را در ولایت نشابوریه در موضع مذکور شهید کردند اما فرزندان حیدر
بن زید بن امام زین العابدین ع حمید و مجید و مزید در ولایت بسطام رفتند ایشان را
شهید کردند اما حیدر بن زید بن امام زین العابدین ع را در شهر ری در موضع کاباک شهید کردند
اما فرزندان جنانه بن امام زین العابدین ع غیب الله و لطف الله و عمان الله و عباد الله
در ولایت قزوین رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
مرعش اما فرزندان مالک بن زید بن امام زین العابدین ع بولایت ری افتادند چون
بموضع بربابک رسیدند اما مالک را با دو فرزند مهین الدین و امین الدین را در موضع بربابک
شهید کردند اما فرزندان طیب بن علی بن امام زین العابدین ع ابوطالب و ابوتراب
و ابوسعید به چاپان دماوند در رودبار کردستان وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب حسینی اما طیب بن علی بن امام زین العابدین ع را در ولایت ابهر شهید کردند اما
فرزندان علی بن علی بن امام زین العابدین ع بولایت ارکه رودبار رفتند و اما محمد را

در ولایت سیکان شهید کردند و جعفر را در ده ارکه شهید کردند و سلیمان را در موضع ابر ما
باد شهید کردند و حیا با و رضی را در موضع عزیز کلاه شهید کردند اما فرزندان رضی بن جعفر بن امام
زین العابدین ع ایوب و ذکریا را در ولایت دار المرز موضع دوح علیا ایشان را
شهید کردند اما هاشم و هارون را در ولایت ارکه رود بار در موضع لیل آستان
شهید کردند اما مامون و زیتون و حمزه و لمزه و طاها را در ولایت ترحان رود بار
ایشان را شهید کردند اما احمد بن حسن بن امام زین العابدین ع اولیا و اصل و فضل و معصوم در
ولایت ری در موضع وصف نار ایشان را شهید کردند اما صایم و سالم و اشرف
و فردوس و زاهد در ولایت فیروزکوه در موضع ارکه ایشان را شهید کردند اما احمد بن
حسن بن امام زین العابدین ع را در موضع وش در ری شهید کردند اما فرزندان عقیل
بن هادی بن امام زین العابدین ع مالک و سلیمان و ذکریا و اسمعیل و نوح در ولایت
ری رفتند اما زین العابدین بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع در ولایت
دماوند در موضع کوهان شهید کردند اما مالک و سلیمان را در موضع سولقان شهید کردند

اما ذکریا

اما ذکریا و اسمعیل را در ولایت لمسر در موضع پار و بار شهید که لعنت الله علی قوم الظالمین
اما نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع در ولایت شیراز رفتادند
و مدتی بسر بردند و بعد از آن مردم شیراز نوح را که خدا نشناختند اما عقیل بن هادی بن
امام زین العابدین علیه را هشت فرزند بود بدین اسامی یعقوب
و داود و هم و ابراهیم و یونس و زید و جعفر و مالک و اما مهدی بن امام زین العابدین ع
را چهار فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و عبدالله اما شیث بن امام زین العابدین
مراشش فرزند بود بدین اسامی ابوطالب و حسین و رحیم و حبیب و صالح و سالم
اما جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی
عباس و رزاق و عطار و وهب الله و لقمان و خاقان و عبدالله را دختری بود زبیده
خاتون نام و علاءالدین و عمادالدین را هشت فرزند بود بدین اسامی قاسم و حمزه و
ازمان و عمران و کنعان و یوسف و داود و عقیل و حافظ و کامل اما قاسم بن عمادالدین
بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع را نه فرزند بود بدین اسامی

محمد و حسن و علی و محسن و عبدالرحمن و عبدالحمید و عبدالمجید و عبدالواسع و عبدالکریم اما
عبدالواسع را چهار فرزند بود بدین اسامی روح الله و نورالله و عین الله و عباد الله
اما روح الله بن عبدالواسع بن قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی
بن امام زین العابدین ع را دو فرزند بود قوام الدین و رکن الدین اما رکن الدین را سه فرزند
بود قاسم و عبدالله و یحیی تا زمان امام علی النقی ع که متوکل علیه اللعنه او را زهر داد و قصد اولاد
ائمه کرد و لشکر بی اندازه جمع کرد و روی باطراف و جوانب نهاد و نهصد سال با
اطراف و جوانب میگردید و هر جا که یکی از ائمه بدست آوردی کشتی و امان
ندادی اما متوکل علیه اللعنه دوازده هزار اولاد ائمه را بقتل آورد از مرد و زن و پیر و جوان
و طفل شیرخواره که صد هزار لعنت خدا و نفرین رسول و ملائکه بر متوکل ملعون باد ناگاه متوکل نامه
باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامه من بشما رسد باید که دمار از او برا
یان برارید چون نامه باطراف و جوانب رسید دگر باره ظالمان خروج و جنگ اولاد
ائمه را بقتل آوردند باقی اولاد ائمه روی باطراف نهادند اما یعقوب و ادهم و ابراهیم و موسی

بدین

و یونس و زید و جعفر و مالک از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بولایت
ری رسیدند الغ سواران کینه خبر یافتند روی با امامزادگان نهادند و بسیار مجادله
کردند آخر الامر آن هشت تن را در موضع قلعه حجی شهید کردند اما زید بن نوح بن عقیل بن
هادی بن حضرت امام زین العابدین ع را در موضع وصف بارور رئیس سرک و برادران
او شهید کردند اما فرزندان مهدی بن امام زین العابدین ع از حله روی بولایت ری نهادند
چون بموضع جوبره رسیدند طاهر و مطهر را رئیس ابوالخیر و فرزندان او شهید کردند اما فرزندان شیث
بن موسی بن امام زین العابدین ع ابوطالب و حسین و رحیم و صاحب و سالم در ولایت بغداد بودند
روی بولایت ری نهادند در موضع کینه الغ سواران کینه خبر یافتند روی با امامزادگان
نهادند و بسیار مجادله کردند آخر الامر شاه ابوطالب و حسین و رحیم را در موضع فیروز بهرام الغ سواران
کینه ایشان را شهید کردند اما صاحب و صالح و سالم روی بولایت نیشابور نهادند بموضع
زیانک رسیدند مجموع آب یار با جماعت یاران آن سه تن را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن
نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع را رزاق و هیبت و عطاء و لقمان و دهقان

از حله روی بولایت ری نهادند چون در موضع خرم اباد رسیدند گوسواران
لوبران خبر یافتند بسیار مجادله کردند آخر الامر آن بحاتن را شهید کردند اما عبد الله بابک
همشیره زبیده خاتون نام در بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع
جمهران رسیدند ایشان را شهید کردند اما عابدین و علاء الدین را رئیس جلال الدین سبکتالی
شهید کرد اما فرزندان عابدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین
العابدین ع قاسم و حمزه و دانیال و عمران کنعان و یوسف و عقیل و داود و حافظ
و کامل از سامره روی بولایت ری نهادند چون بولایت شهریار رسیدند جوار خان
در عقب در آمدند و با لا م زادگان مجادله بسیار کردند آخر الامر قاسم و حمزه و دانیال
را در ولایت شهریار شهید کردند اما عمران و کنعان و یوسف در ولایت شهریار
روی بولایت خوار نهادند عقیل در توبع سولقان شهید شد و داود در موضع کیرکلا شهید شد
و عقیل را در موضع کش و ر شهید کردند اما حافظ و کامل در ولایت بلخ رفتند و توطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان جعفر بن نوح بن عقیل

بن هادی بن امام زین العابدین ع محمد و محسن در زمان متوکل ملعون روی بولایت
کشمیر نهادند چون بشهر کشمیر رسیدند پیری بسیار زاهد و عابد و صالح بود و او چهل هزار مرید
کامل داشت و نام وی شیخ مسیح بن شیخ عطا الله بن شیخ حسام الدین بن شیخ ابراهیم
بن شیخ ادهم بن شیخ یعقوب بن شیخ سهیب رومی که خادم حضرت محمد مصطفی صلعم
بود اما محسن در کشمیر بجوار حق در پیوست اما محمد بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام
زین العابدین ع دست شیخ مسیح الله داد و خریده شد تا مدت پنجاه سال ریاضت کشیده
و خدمت کرد امام زید بن ابراهیم بن داود بن علی بن امام محمد باقر برادر دختری بود زبیده
خاتون نام در عقد محمد در آورد اما محمد را سه فرزند بود بدین اسامی قاسم و قوام الدین و صالح ا
الدین اما محمد همیشه بذکر خدا تعالی مشغول بود تا چهاردهم بهمن ماه قدیم و شب هشتم
رمضان المبارک شب پنجشنبه ندا از حضرت باری در رسید و گفت یا سید محمد نوربخش و ا
ازان سبب القاب ایشان نوربخش ماند و نسب صحیح ایشان در بحر انساب مذکور شد
از خط شریف امام حسن العسکری ع سید محمد بن قاسم بن سید محمد بن سید جعفر بن سید

نوح ابن سید عقیل ابن سید هادی بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام
حسین و علی در ولایت عربستان ماندند و ذریات ایشان بسیار شد با لقاب
کمانه اما عبدالرحمن و عبدالحمید و عبدالمجید و عبدالواسع و عبدالکریم از سامره روی بولایت
تبریز نهادند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبدالواسع بن جعفر بن عقیل بن هادی بن
امام زین العابدین ع روح الله و امین الله و عبدالله از بغداد روی بولایت خوچه
نهادند ایشان را شهید کردند اما فرزندان روح الله بن عبدالواسع بن قاسم بن علاءالدین
بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع قوام الدین و رکن الدین
از مکه روی بولایت خارزم نهادند ایشان را شهید کردند اما فرزندان رکن الدین بن نو
روح بن عبدالواسع بن قاسم بن علاءالدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن
امام زین العابدین ع قاضی یحیی و سیف الله از مکه روی بولایت ری نهادند
مدتی بسر بردند بعد از آن روی به کشمر نهادند چون بموضع کلابر رسیدند وطن ساختند در آن ولایت
ایشان بسیار شد با لقاب قاضی و ایشان نیز از آنجهت نوربخش را شاد و باقر بوده‌اند

و آن سبب ایشان را نوربخش گویند تمام شد اخبار حضرت امام زین العابدین علیه السلام

مجلس چهارم در اخبار حضرت امام رهنما المهتدین محمد باقر ع

اما در اخبار آورده‌اند که بعد از وفات حضرت امام زین العابدین ع حجاج بن یوسف
علیه اللعنه خروج کرد و قصد اولاد ائمه کردند دوازده هزار از اولاد ائمه را بقتل آوردند از هر دو ان
و زنان از پیر و جوان که صد هزار لعنت بر حجاج بن یوسف باد اما در اخبار آورده‌اند
که در بغداد مردی بود بسیار خوب و دوستدار خاندان امیر المؤمنین علی ع اتفاقاً در آن
محل که حجاج بن یوسف علیه اللعنه بر اولاد ائمه غضب کرد حضرت امام محمد باقر ع هشت
ساله بود اما آن مرد مؤمن مخلب نام داشت آنگاه شاهزاده محمد باقر ع را در بغل
خود برد و دست شاهزاده را بوسید و بسیار بگریست تا بدر خانه رسید آنگاه
مخلب در خانه رفت و با زن خویش گفت ای عورت امروز نور دیده مصطفی و میوه دل
مرتضی و جگرگوشه فاطمه زهرا و مونس دل امام حسین شهید کربلا و یادگار امام زین العابدین ع
شاهزاده محمد باقر امروز بدر خانه ما غریب است و آن مؤمنه چون این سخن بشنید گریه در آمد

وازخانه بیرون دوید چون زن را چشم بر روی شاهزاده محمد باقر افتاد گفت
السلام علیک یا بن رسول الله این چه عجب است که تشریف قدوم مبارک رنجه کرده اید و ما را
مشرف ساخته اید آنگاه شاهزاده محمد باقر گفت من یتیمم و من مظلومم و من از پدر و مادر
دور افتاده چگویم از بیچارگی و بیکسی خود این بگفت و بسیار بگریست چون مخلب و اتباع وی این
سخن بشنیدند همه گریه آغاز کردند و جامها چاک کردند بعد از آن شاهزاده محمد باقر را در خانه
بردند و در آن خانه زیرزمینی بود شاهزاده را در آن زیرزمین بردند و مخلب را فرزندی بود
ابراهیم نام بخدمت شاهزاده محمد باقر بردند اما مخلب را زنی بود و القصه نام آن زن نیک
زن در خدمت شاهزاده از جان و دل کوشیده داشت و مدت دو سال خدمت
کرد اما حجاج بن یوسف علیه اللعنه را غلامی بود معقل نام و آن حرامزاده همیشه در خدمت
حجاج بود و خانه آن غلام همسایگی مخلب بود اما غلام حرامزاده را زنی بود جمیله نام قضا را
یکروز در خانه مخلب رفت دید که زن مخلب هر لحظه از خانه میرود و باز دیده گریان می آید اما
جمیله در آن روز هیچ نگفت و برخواست و در خانه خویش رفت چون ساعتی از شب درگذشت

آنگاه جمیله

آنگاه جمیله با شوهر خود گفت که من امروز در خانه مخلب رفته بودم زن مخلب را دیدم که
هر لحظه در خانه میرفت و گریان بیرون می آید آنگاه معقل حرامزاده گفت که تو همه روز برو و ببین
که ایشان بهمان گریه و زاری مشغولند یا نه جمیله ملعونه ده روز در خانه مخلب رفت و اولاد
و اتباع مخلب را می دید که ایشان بگریه و زاری مشغولند یا نه چون مدتی از این درگذشت
جمیله پرسیده با شوهر خود گفت که امروز ده روز است که من در خانه مخلب میروم و زن
و فرزند مخلب را می بینم که ایشان بگریه و زاری مشغولند چون معقل حرامزاده این سخن شنید
گفت یا جمیله فردا برو در خانه مخلب و بگو که دوستدار خاندان حضرت امیرالمومنین هم و شیعه ام
و مخلب ترا عزیز خواهد داشت و اگر اولاد ابوتراب در خانه ایشان باشد ترا خواهند
نمود اگر تو این بهتان را آشکار کنی من مژده بسوی حجاج برم ما را از غلامی آزاد کند و از
مال دنیا ما را غنی گرداند و ما را حاکم ممالک سازد چون روز شد جمیله ملعونه جامه سفید در
پوشید و بخانه مخلب رفت و سلام کرد و بسیار نشست تا ساعتی درگذشت دید که خود زر گریان
کرد و فریاد برکشند و واویلا برآوردند چون گریه و زاری جمیله دید بگوش شاهزاده محمد باقر رسید آنگاه

شاهزاده هم بازن مخلب گفت کاین گریه وزاری از کیست آنگاه حکایت
جمیله با شاهزاده گفتند که هر روز بخانه ما می آید و ما نمیدانیم که مذهب و ملت
او چیست آنگاه زن مخلب از خانه بیرون آمد و گفت یا جمیله برای چه فریاد وزاری
بر آوردی آنگاه جمیله بلبیده گفت برای آنکه امروز ده روز است که من در خانه
شما می آیم و می بینم که شما بگریه وزاری مشغول شده اید چون که من مؤمنه و شیعه ام و دوستدار
خاندان اهل بیت محمد مصطفی صلعم و علی مرتضی هم بوده ام و دیگر آنکه دل مؤمنان مانند آینه
است چون شما را بدین گریه وزاری می بینم بر من ظاهر است که یکی از اولاد ائمه در خانه شما است
و شما را گریه وزاری از آن است اما مرا یقین آنست که اگر اولاد ائمه که ایشان در دنیا ضعیف
و خوارند پادشاه آخرت و سلطان حشر اند و سردفتر مخلوقات شده و ما و جمله خلقان عالم را حسب
در دست ایشان خواهد بود و وای بر آنکسانی که طاعت ایشان بجا نیاورند همه در عذاب
حشر گرفتار شوند و فردای قیامت در پیش جناب محمد مصطفی و علی مرتضی شرمنده باشند اما
مرا امدادی و صحبتی بدرگاه شما هست چون زن مخلب این سخن بشنید گفت یا جمیله مرا دو حقیقت

آنگاه جمیله

آنگاه جمیله بلبیده گفت من شنیده ام که شاهزاده محمد باقر ع در خانه شماست و
مقصود من آنست که جمال جهان آرای مبارک شاهزاده محمد باقر ع را ببینم زن مخلب
گفت که میترسم شما را ببرد یک امام محمد باقر ع برم و شما این راز نهفته را آشکار
کنی و خلق عالم از این حال خبردار شوند و حجاج بن یوسف علیه اللعنه از این کار آگاه شوند شاه
شاهزاده محمد باقر ع را طلب کنند و مخلب را بدین احوال خبردار کرد مخلب بسوی جمیله
آمد چون جمیله بلبیده را چشم بروی مخلب افتاد برجست و سلام کرد و دست و پای
مخلب را بوسه داد و گریه وزاری آغاز کرد آنگاه مخلب بفرمود تا مصحف بیاوردند
جمیله قسم یاد نمود که این راز آشکار نکرداند او را بسوی شاهزاده محمد باقر ع بردند چون
جمیله را نظر بر جمال جهان آرای جناب امام محمد باقر ع افتاد سلام کرد و دست و پای
حضرت را بوسید و بسیار بگریست و روی بخانه نهاد و با شوهر خود گفت که من امروز
چندان سحر و حیله کردم تا امام محمد باقر ع را دیدم چون معقل حرام زاده این سخن بشنید شاد
شد و چون روز شد معقل حرام زاده در نزد حجاج رفت و گفت یا ایها الامیر عجب حکایتی

وارم اگر مرا آزاد کنی بجدت عوض نمایم انگاه حجاج گفت اگر چنان او برایمان داری
ترا از مال خود آزاد کنم و از مال دنیا توانگر گردانم و ترا حاکم و خلیفه بغداد سازم
و حاکمی بصره بتو دهم آنگاه معقل حرامزاده گفت یا امیر اول خط آزادی بنویس و حاکمی بصره
بمن ده و حکم کن خلیفه بغداد باشم چون حجاج این سخن بشنید شاد شد بفرمود تا مکتوب
نوشتند و مهر نهادند و بدست معقل حرامزاده دادند انگاه معقل حرامزاده گفت که
در بغداد مردیست نام وی مخلب بسیار دوستدار خاندان ابوتراب و شاهزاده محمد باقر
در خانه مخلب است و آن کودک ده ساله فرزندیست از حضرت امام زین العابدین
و حال مدت دو سال است که در خانه مخلب است در زیر زمین و طی ساخته است
چون حجاج این سخن بشنید شاد شد بفرمود تا بسیار زر و مال بر سر معقل نثار کردند انگاه
حجاج ابن یوسف کس سوی مخلب فرستاد و گفت شاهزاده محمد باقر را نزد
من آور که من ویرا زجر و سیاست کنم آه چون مخلب بیچاره این سخن بشنید فریاد برآورد
و گفت هیهات که هیچ ندیده در حق ما چه کارها ساختند آه اگر من شاهزاده را بدست

مخالفان

مخالفان دهم ویرا بصد هزار عذاب شهید کنند فردای قیامت من در پیش حضرت
محمد مصطفی و علی مرتضی چه عذر آورم این بگفت و زار زار بگریست و گفت دریغا که اگر شاه
شاهزاده محمد باقر را بدست حجاج بن یوسف علیه اللعنه دهم ویرا شهید کنند آه
نسل امام از روی زمین منقطع شود وای بر من که اهل بیت رسول خدا چگونه در عذاب
گرفتار شدند انگاه مخلب فرزند خود را طلب کرد و گفت ای فرزند مصلحت این کار
چیست پسر گفت ای جان پدر غلام را جان در محلی بکار آید که خواجه زادگان وی
بسلامت باشند و حال اینکه خواجه زادگان بچنین مصیبت گرفتار اند غلام را جان
بچه کار آید هزار جان من فدای شاهزاده محمد باقر باد چون مخلب از فرزند خود این سخن
بشنید شاد شد و گفت ای فرزند بدان و آگاه باش که این دنیا بی اعتبار است و
با هیچکس وفا نکرد و اگر وفا کردی می بایست که حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی وفا کند که حضرت
حق سبحانه و تعالی دنیا را بدوستی آنحضرت بیافرید و آنحضرت از دنیا رحلت یافت و
جناب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب مرادی ابن ملجم ملعون لعنة الله در مسجد کوفه ضربتی که معتاد

دو بار بر بهرا لکبری نموده بر تن مبارک وی زد و او را شهید کرد و حضرت امام حسن ع را سمّ علیهم
ریزه الماس داده انقضا داد و دو پاره جگر از حلق مبارک وی بیرون آمد و وی را شهید کرد و
حضرت امام حسین ع را با اولاد و اصحاب در زمین کربلا با لب تشنه یکان یکان را
شهید کردند این دنیا با ایشان وفا نکرد با ما چه خواهد کرد دنیا که بقول مصطفی مردار است
نماند سکینت هر چه دنیا دار است انگاه مخلب دست فرزند خود گرفت و توکل بر خدای کرد
از آن زمان القاب الطائفه توکل بماند و فرزند خود را به نزد حجاج علیه اللعنه برد و گفت
این فرزندیست از حضرت امام زین العابدین ع چون حجاج بن یوسف علیه اللعنه این سخن شنید
ش و شد بفرمود تا کودک بیچاره را در میان بارو گرفتند و چهار گرد دیوار بر سر وی بنا
کردند مخلب با دیده گریان روی بخانه نهاد و گفت الهی یا معبودا بدرگاه تو شکر که مصیبت
اهل بیت بر من رسیده والحمد لله والمنه که فرزند من نیز بدرجه شهادت رسید این
بگفت و بسیار بگریست تا بدر خانه رسید گفت ای عورت بدانکه فرزند خود را در عوض شه
زاده محمد باقر ع نزد حجاج ملعون بردم بدان کودک بیچاره ما غضب کرد و بفرمود تا وی را در میان

بارو بگل

بارو بگل گرفتند و چهار گرد دیوار بر سر وی بنا کردند آه چون زن مخلب
این سخن بشنید آب از دیده بگردانید و گفت هزار جان من و فرزندان
من بفدای سر شاه زاده محمد باقر ع باد و سر بسوی آسمان کرد و گفت الهی
بدرگاه تو شکر که مصیبت اولاد مصطفی و مرتضی بر من رسید این بگفت و بسیار بگر
یست و گفت یا فاطمه زهرا تو شهادت حال من باش که بر من آن رسید
که بر تو و اولاد تو رسیده بود انگاه مخلب گفت یا عورت بدرگاه خدای تعالی شکر کن و
صبر کن که خدا یار صابران است انگاه زن مخلب طعام لذیذی آراسته کرد و بسوی شاهزاده
محمد باقر ع برد شاهزاده را عادت چنین بود که همیشه با پسر مخلب طعام خوردی چون
جناب محمد باقر ع پسر مخلب را برادر خوانده بود فرمود برادرم را طلب کنید تا با او طعام
خورم مخلب گفت شاهزاده بزرگوار شما طعام تناول کنید که ملازم شما را به بستاره برده
اند تا مدت شش روز دیگر خواهد آمد شاهزاده فرمود تا آنکه ابراهیم نیاید من طعام نخواهم خورد
انگاه مخلب گفت یا شاه زاده بزرگوار بدان که حیله پلید که شما را بدید رفت و با شوهر خود

گفت که شاهزاده محمد باقر ع از در خانه مخلب دیدم آنگاه معقل حرامزاده بنزدیک
حجاج ابن یوسف رفت و گفت که مدت دو سال است که شاهزاده محمد باقر ع
بن حضرت امام زین العابدین ع در خانه مخلب وطن ساخته حجاج بن یوسف ملعون قاصدی
بسوی من فرستاد و گفت که حضرت امام محمد باقر ع را بمن فرست تا من وی را بجزا و سیاست
هلاک کنم آنگاه من درماندم فرزند خود را بعوض تو ای شاهزاده بسوی حجاج فرستادم
و حجاج ملعون بدان کودک بیچاره من غضب کرد و بفرمود تا وی را درمیان بارو گرفتند
و چهار ذرع دیوار بر سر وی بنا کردند که هزار جان من بفدای تو باد آنگاه شاهزاده محمد باقر ع
فریاد و واویلا بر آورد و گفت الهی ملکا پادشاها تو این ظلم را نپذیری که ظالم در حق ما مخلب
مامی کنند این بگفت و زار زار بگریست تا نماز شام در رسید ناگاه مهمان در کوفت چون
آواز بگوش مخلب رسید مخلب بر جست و در بگشود فرزند خود را زنده دید از خرمی سر خود
بسجده نهاد و گفت الهی بدرگاه تو شکر یا اله العالمین و یا خیر الناصرین آنگاه مخلب گفت ای
جان پدر حال خود باز گو تا بر من ظاهر شود هرگز مرده زنده نشده است ابراهیم گفت ای جان پدر در آن

محل که ظالمان مرا در میان بارو نهادند ناگاه دیدم که مردی از آسمان بمانند کوه آهنین بر
سر من افتاد و هر دو دست مبارک خود را بر سر من سپر ساخت من بزیر دست وی تن
درست و سلامت بیرون آمدم تا اینکه ظالمان هر یک بگوشه رفتند بعد از آن شیر بیشه کار
زار و آن قاتل کفار و آن شیر خدا و پسر عم مصطفی و حیدر کرار حضرت امیر المؤمنین علی ابن
ابیطالب ع مرا در میان آن بارو بیرون آورد و گفت ای کودک برو با پدرت بگو
الف الف سلام برساند ترا حضرت مرتضی علی ع میگوید ای مخلب اصل پاک و نسل پاک و دین
پاک صد هزار رحمت خدا بر تو باد من از تو خشنود شدم که خدا و رسول خدا از تو خشنود باد بدان
که فردای روز قیامت پای تو قدم در بهشت نهم و بدانکه یاری من کم از یاری تو نبود اگرچه
تو فرزند خود را بعوض فرزند من بدان ظالمان دادی وی را درمیان بارو گرفتند که اللهی
ذریات شما در روی زمین بسیار شوند بالقاب توکل و چون شد پدر دل فرمود
بود القاب توکل یابند آنگاه پسر مخلب بپدر گفت که دوستی حضرت امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب ع و اولاد وی حسنه ایست که در دنیا و آخرت زیادتی ندارد و هر که بر اولاد مصطفی و مرتضی

یاری کند بدانکه حق تعالی یاری او کند و شفاعت خواه او محمد مصطفی است بدانک
دشمنی علی و اولاد او نقصانیست در دنیا و آخرت سودی ندارد و هر که در بغض حضرت
امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب کوشد بدانکه خصم او خداست و دشمن او مصطفی و غضب
کننده او جبرئیل است چون مخلب از فرزند این سخن بشنید از غم جان بحق تسلیم کرد
که انا لله و انا الیه راجعون اما در اخبار آورده اند که مخلب را دختری بود بدیعه نام بعقد
شاه زاده محمد باقر در آوردند اما حضرت امام محمد باقر را هشت فرزند بود بدین اسامی
حضرت امام جعفر صادق و عبد الله و قاسم و حسن و ابراهیم و ابو طالب و زید و علی
و ثابت اما عبد الله بن امام محمد باقر را چهار فرزند بود بدین اسامی مالک و محمود
و اسود و ایوب اما حسن ابن امام محمد باقر را شش فرزند بود بدین اسامی علی و معصوم
و دانیال و شعیب و قاسم و محمد اما ابراهیم بن امام محمد باقر را سه فرزند بود
حسین و مطلب و مخلب اما محمود بن عبد الله بن امام محمد باقر را هشت فرزند بود
طاهر و مطهر و اسمعیل و حمزه و هارون و ادهم و خالد و یونس اما اسمعیل ابن محمود بن عبد الله

ابن امام محمد باقر

ابن امام محمد باقر را چهار فرزند بود بدین اسامی ابراهیم واذان و محمد وسیب اما ابراهیم
بن اسمعیل ابن محمود ابن عبد الله بن امام محمد باقر را شش فرزند بود بدین اسامی ابو طالب
و عبد المعانی و عبد الفضل و عبد الحمید و عبد المجید و عبد الکریم اما ابو طالب را سه فرزند
بود بدین اسامی ابو جعفر و حسن و محسن اما عبد المعانی را دو فرزند بود بدین اسامی محمد
و داود اما عبد الفضل را چهار فرزند بود جلال الدین و حسام الدین و نظام الدین و عماد الدین
اما ابو طالب بن امام محمد باقر را ده فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس و موسی و
اسکندر و مظفر و حیدر و خاور ولیور و انور اما تا زمان منصور دوانقی علیه اللعنه که قصد اولاد
ائمه کرد و جمله امام زادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما علی و ابراهیم و حسن
و ثابت را در شهر سامره شهید کردند اما ابو طالب و زید و عبد الکریم از بغداد روی بد
دقول نهادند چون بشهر دقول رسیدند ایشان را شهید کردند اما عبد الحمید و عبد المجید از
بغداد روی بولایت نخجوان نهادند چون بشهر نخجوان رسیدند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما مالک و محمود و اسود از جمله

روی بولایت ابرقوه نهادند طایفه رشیدان با امامزاده کان مجادله کردند آ
خرالامر آن چهار تن را در موضع شهر ابرقوه شهید کردند اما فرزندان ابوطالب بن امام
محمد باقر ع یوسف و یونس و حسن و موسی و اسکندر و مظفر و صالح و حیدر و خاور
و انوزر و انور در ولایت مدینه روی بولایت ارزنگ و ملاتین نهادند چون
بشهر ملاتین رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان حسن بن امام محمد باقر ع علی و معصوم
و دانیال و حبیب و محمد و قاسم و شعیب از بغداد روی بولایت ری نهادند چون
بشهریار رسیدند کبرکان ازین خبر یافتند و بسیار مجادله با امامزاده کان کردند
دانیال و شعیب را در موضع ورامین شهید کردند اما قاسم را در ولایت شهریار در موضع
ذرک شهید کردند اما علی و معصوم و محمد از شهریار روی بولایت ری نهادند معصوم بن
حسن بن امام محمد باقر ع را طایفه کوسوران در موضع بربانک شهید کردند اما علی بن
حسن بن امام محمد باقر ع را در توابع مشهد حتی در موضع انجیلک شهید کردند اما محمد بن ابوطالب
بن امام محمد باقر ع از ری روی بولایت خراسان نهادند چون بشهر هراة رسیدند

ویرا شهید

ویرا شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن حضرت امام محمد باقر ع حسین و مطلب و
محلب از بغداد روی بولایت شیراز نهادند و در شیراز رسیدند و وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان محمود بن عبدالله بن
امام محمد باقر ع طاهر و مطهر و اسمعیل و رحمان و هارون و ادهم و موسی و خالد از مکه
روی بولایت دالمرز نهادند چون بولایت سماوخ بلاغ افتادند متفرق شدند
اما طاهر و مطهر در ولایت طالقان بموضع کز دره افتادند و وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما اسمعیل و رحمان در ولایت ساوخ بلاغ
در موضع سقز آباد افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
حسینی اما هارون و ادهم در موضع سولقان افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما موسی و خالد در ولایت گمسر در موضع زواره دشت
افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان
اسمعیل بن محمود بن عبدالله بن امام محمد باقر ع ابراهیم و ادونان و محمد و حبیب

ازبعد از روی بولایت طارم نهادند در موضع سلیمان ایشان را شهید کردند اما
فرزندان ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن عبدالله بن امام محمد باقر ع ابوجعفر و حسن و محسن از
مدینه روی بولایت دارالمرز نهادند چون بشهر آمل رسیدند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب ابوجعفر مشهور شدند اما عبدالمعالی و فرزندان محمد و داود
از مدینه روی بولایت خراسان نهادند چون بشهر نیشابور رسیدند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب اوراق تا زمان متوکل علیه اللعنه که حضرت امام علی النقی ع را
زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کردند اما در آنحال محمد کیا بن جعفر بن موسی امام محمد تقی ع در ولایت
دارالمرز توابع شهر رویان بموضع قلعه صلکنان بکجره نشسته بود اما ابراهیم بن علی بن سلیمان بن
محمود بن حسن بن علی بن ابراهیم بن محمد بن عبدالمعالی بن ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن حضرت
امام محمد باقر ع در خدمت سلطان محمد کیا در زید صالحان آمد و خدمت کرد و در کوه پایه
رستمدار در موضع یالو افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب اوراق
اما فرزندان عبدالفضل بن ابراهیم بن اسمعیل بن یعقوب بن محمد بن داود بن حسن بن

ملک بن

ملک بن ابراهیم بن اسمعیل بن عبدالله بن امام محمد باقر ع جلال الدین و عماد الدین و
حسام الدین ازبعد از روی بولایت دارالمرز نهادند جلال الدین و عماد الدین بولایت
لارجان افتادند در موضع روبار سفلی وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب امیر و حسام الدین بن عبدالفضل بن میر ابراهیم بن اسمعیل بن یعقوب بن
میر محمد بن میر داود بن میر حسن بن میر مالک بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر محمود بن
سید عبدالله بن حضرت امام محمد باقر ع در زمان حضرت امام حسن عسکری ع میر حسام الدین
و میر نظام الدین در ولایت شمیران افتادند اما ملک بیستون بن ملک
بهمن بن ملک شرف بن ملک سلطان محمد بن ملک کاوس بن ملک اسکندر بن
ملک کیخسرو بن ملک شرف بن ملک قاسم بن ملک شرف بن ملک شاه
میران بن ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار که دوستدار خاندان
امیرالمومنین علی ابن ابیطالب ع بود اما ملک بیستون میر حسام الدین را وزیر خود ساخت
و میر حسام الدین در کوه پایه شمیران وطن ساخت و ذریات او بسیار شد بالقاب میران

وحاکم شمیران ملک بیستون بود اما در اخبار آورده اند که در زمان خلفای بنی عباس
علیه اللعنه تمام خلق عالم از سلطان و سلاطین و علما و فضلا و صلحا جمله بتقیه روزگار بسر میبردند اما
فرزندان ملک یزدجرد بن شهریار که ملک عجم بود ایشان تقیه نکردند و روز
بروز محبت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع و اهل بیت وی زیاده می ورزیدند اما در زمان
منصور دوانقی سید عبدالله بن امام محمد باقر ع از حلّه روی بولایت ری نهادند
و مدتی بسر بردند آخر الامر سید عبدالله را شهید کردند آورده اند که ابراهیم بن مخلب بغدادی را
چهار فرزند بود یعقوب و حسین و حمید و محمود و چون خلفای بنی عباس علیه اللعنه
بدان مؤمنان بیچاره ستم کردند و فرزندان ابراهیم بن مخلب بغدادی در زمان خلفای بنی
بنی عباس علیه اللعنه تمام خلق عالم از سلطان و سلاطین و فضلا و صلحا جمله بتقیه روزگار بسر میبردند
اما فرزندان ملک یزدجرد ابن شهریار که ملک عجم بود تقیه نکرده روز بروز محبت
علی ابن ابیطالب و اهل بیت وی زیاده میورزیدند اما در زمان منصور دوانقی سید عبدالله بن
امام محمد باقر ع از حلّه روی بولایت ری نهادند و مدتی در ری بسر بردند آخر الامر سید عبدالله را
شهید کردند

شهید کردند اما در اخبار آورده اند که ابراهیم بن مخلب بغدادی را چهار فرزند بود یعقوب
و حسین و حمید و محمود و چون خلفای بنی عباس بدان مؤمنان بیچاره ستم کردند و فرزندان
ابراهیم بن مخلب بغدادی در زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه از بغداد روی بولایت دار المرز
نهادند اما فرزندان حسین بن محمد بن قاسم بن نعمت بن حبیب بن رحیم بن یعقوب بن
ابراهیم بن مخلب یوسف و حسن بدار المرز وطن ساختند ذریات ایشان بالقاب قدیم
تو کل ماندند اما فرزندان احمد بن بهمت بن رحمن بن محمود بن سلیمان بن حسن بن محمود ابن ا
ابراهیم بن مخلب اسکندر و محمود در کوه پایه فتادند و وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شدند بالقاب نور دنا در اخبار آورده اند در زمانیکه مأمون الرشید علیه اللعنه پادشاه
ممالک شد و مکان آن حرام زاده در شهر طوس بود و حضرت علی ابن موسی الرضا ع را از مدینه
بشهر طوس آورد و پیشوای خود ساخت جمله فرزندان امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت
خراسان نهادند اما فرزند و فرزند زادگان حضرت امام موسی کاظم ع صد و نه نفر بودند چون بولایت
ساوه و بلاغ آمدند عون و سالم بن امام موسی کاظم ع در ولایت شهریار ری بده خاوه وطن ساختند

عون وسالم با یک همشیره خانم نام مدت ده روز در شاهزاده قاسم ماندند عون
وسالم گفتند با قاسم اگر تو ما را دامغان برسانی ما همشیره خود خانم را بعقد تو درآوریم انگاه
قاسم بن امام محمد باقر ع ایشان را بدامغان رسانید ایشان همشیره خود خانم را بعقد قاسم بن
امام محمد باقر ع در آوردند خبر بدامغان فرستاد که حضرت علی ابن موسی الرضا ع را مامون
الرشید علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد قاسم با اهل وعیال از دامغان روی بولایت دماوند
نهادند چون بشهر آوره رسیدند وطن ساختند فرزندان ایشان بسیار شد بالقاب
حسینی اما چهارصد کدخدای نامی در آن شهر بودند قاسم را بسیار رعایت کردند و قاسم را
یک فرزند بود عبدالله نام فرزندان او بسیار شدند تا زمان بنی عباس که لشکر بی اندازه
جمع کرد و قصد اولاد ائمه کرده روی باطراف وجوانب نهاد و هر جا که یک سید صحیح النسب
یافتی با او رکشتی یا بسوزانیدی چون خلفای بنی عباس علیه اللعنه در ولایت دماوند بشهر آوره
رسیدند قیس بن اسد بن عروه بن عبد الحمید علیه اللعنه بخلفای بنی عباس گفت که در شهر آوره فرزند
ابوتراب هست چون خلفای بنی عباس این سخن بشنید شاد شد و کس فرستاد که جای شهر را بسیاست

آورده که

کرد و گفت که تو فرزند قاسم بن حضرت امام محمد باقر ع را پنهان کردی و بمن ننمودی انگاه که خدای
آورده آمد و قسم یاد کرد بدین عبارت اینها که در شهر آوره میباشند شیخند و سید نیستند
انگاه خلفا از کشتن آن سیدان دست باز داشتند در آن زمان سیدان شهر آوره
بشیخی مشهور شدند اما در خبر آورده اند مامون الرشید علیه اللعنه که حضرت امام رضا ع را
زهر داد و شهید کرد و نامه باطراف وجوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامه مرا
بشما رسد باید که دمار از ابوترابیان برآورید دیگر باره ظالمان خروج کردند و قصد اولاد
ائمه کردند و جمله فرزندان حضرت امام موسی کاظم ع که در هر شهر و در هر ده و در هر ولایت
که بودند مخالفان ایشان را شهید کردند اما عقیل بن امام موسی کاظم ع را در دزگند حسن رئیس و
فرزندان او بسیار جراحت رسانیده بودند و بدان جراحت که داشت بولایت ری در موضع
بزرنابا در رسید در خانه درویش چپ بنجار رسید تا مدت بیست و پنج روز بیمار بود بجوار
حق پیوست اما فرزندان یوسف بن حضرت امام موسی کاظم ع زکریا و محمد و اسمعیل در ولایت
ری بموضع ادرین آمدند رئیس فندی شای و فرزندان ایشان را شهید کردند اما فرزندان

محسن بن امام موسی کاظم ع ابراهیم و اسمعیل در ولایت طالقان رفتند ابراهیم را در موضع
رودجان طایفه نمرودیان شهید کردند اسمعیل را در موضع سنتاران سید را شهید کردند اما
فرزندان ابراهیم بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع موسی و جعفر از سادات و بلاع روی بولایت
الموت نهادند چون بلارشیم رسیدند بابا ریس و فرزندان با امامزادگان درآمدند و
بسیار مجادله کردند آخرالامر ایشان را در موضع لارشیم و هین شهید کردند اما در اخبار آورده
اند که معتضد ملعون که حضرت امام حسن عسکری ع را زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد و نامه
باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامه من بشما رسد باید که دمار از ایشان بیرون
برآورید دیگر باره ظالمان خروج و قصد اولاد ائمه کردند و در هر شهر و در هر ولایت که یکی از اولاد
ائمه بودند بعضی را شهید و بعضی روی باطراف نهادند اما میر حسام الدین را دو فرزند بود میر محمد و
میر عبدالله در هزیمت معتصم از شمیران روی بولایت خراسان نهادند در موضع طبس رفتند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب میر اما میر محمد را یک فرزند بود میر ادهم و میر ادهم
را سه فرزند بود میر قلیشاه و میر حسین و میر مهدی اما میر عبدالله را یک فرزند بود میر حسام الدین اما

میر قلیشاه

میر قلیشاه بن میر ادهم بن محمد بن میر حسام الدین بن میر عبدالفضل بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن
میر یعقوب بن میر محمود بن میر داود بن میر حسن بن میر مالک بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر محمود بن
سید عبدالله بن حضرت امام محمد باقر ع با جمله برادران در خراسان روی بولایت شمیران
نهادند وطن ساختند و ملوک شمیران ایشان را بسیار رعایت کردند اما میر مهدی در ولایت
دارالمرز در موضع زان برستاق رفت و وطن ساخت ذریات او بسیار شد بالقاب میر اما
میر حسین در ولایت دارالمرز جیلان وطن ساخت اما میر حسین را چهار فرزند بود میر هادی و میر غیاث
الدین و میر محمد و میر هاشم مدتی در ولایت جیلان بسر بردند بعد از آن میر حسین و فرزندانش از دارالمرز
جیلان روی بولایت الموت طالقان نهادند میر محمد و میر هاشم در موضع یل داوشت رفتند و وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب میر اما میر حسین بن میر ادهم بن میر محمد بن میر حسام الدین بن
میر عبدالفضل بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر یعقوب بن میر محمد بن میر داود بن میر حسن بن میر مالک بن
میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر محمود بن سید عبدالله بن حضرت امام محمد باقر ع با دو فرزند میر هادی و میر غیاث
الدین در ولایت طالقان در موضع ارمت وطن ساختند و بعضی در موضع سوهان وطن ساختند ذریات

ایشان بسیار شد باقاب سر ختم شد اولاد و اخبار امام محمد باقر
علیه السلام فصل ششم در اخبار اولاد عباس بن حضرت امیر المؤمنین
علیه و حضرت امام جعفر صادق ع اما در اخبار آورده اند که حضرت عباس بن علی ع
را سه فرزند بود زید و عبدالله و ابراهیم اما حضرت عباس هم از عقب برادرش امام
حسین هم در زمین کربلا شهید کردند اما فرزندان عباس و فرزندان حضرت علی هم از مدینه
روی بولایت ری نهادند ابلق چو ازان کنند خبر یافتند معصوم زادگان بسیار
مجادله کردند و جراحت بسیار برین معصوم زادگان رسید روی بهزیمت نهادند چون بموضع
بربانک رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم بن عباس هم از ری روی بولایت
طالقان نهاد چون بموضع تووده رسید در خانه سلیمان بقال فرود آمد مدت چهل روز
از جراحت بیمار بود آخر الامر بجوار حق در پیوست اما روایت میکنند لوطا ابن یحیی خزاقی که امام
جعفر صادق هم را هشت فرزند بود حضرت امام موسی کاظم ع علی و مطهر و اسمعیل و محمود و یحیی
و محمد و عبدالله اما علی بن جعفر صادق هم را چهار فرزند بود ناصر الدین و حسین و سلیمان و قاسم اما

مطهر بن جعفر صادق

مطهر بن جعفر صادق هم را شش فرزند بود بدین اسامی هاشم و هارون و حمزه و زید و مالک
و حارث اما اسمعیل بن امام جعفر صادق هم را پنج فرزند بود حسن و محسن و دانیال و یوسف اما
محمود ابن امام جعفر صادق هم را سه فرزند بود عمران و برهان و کنعان اما یحیی بن امام جعفر صادق ع
را دو فرزند بود یعقوب و یونس اما محمد بن امام جعفر صادق هم را چهار فرزند بود اهل و سهل و کرار و
مختار اما عبدالله بن امام جعفر صادق هم را ده فرزند بود طاهر و مطهر و حیدر و طیب و رزاق
دختران حنیفه و نیفه و لفیفه و لطیفه و فاطمه تا زمانی که حضرت امام جعفر صادق هم را منصور علیه اللعنه
زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد حضرت امام موسی کاظم ع و علی و محمود از مدینه روی
بولایت بغداد نهادند چون بشهر حله رسیدند ایشان را شهید کردند و امام موسی کاظم در ولایت
بغداد رفت و مطهر و اسمعیل و یحیی و محمد و عبدالله با همه اصحاب و اولاد از مدینه روی بولایت
عراق و فارس و مازندران نهادند در هر شهر و هر ده که میرسیدند نقال کار شهید
میکردند چون بشهر قزوین رسیدند سنیان قزوینی خروج کردند و بسیار مجادله کردند اسمعیل
بن جعفر صادق هم [illegible] چندان حرب کرده بود که هر کوچه و هر محله جوی خون روان

شده بود اما حاکم قزوین حسینک حجاج بود نفرمود تا دروازه‌ها را ببستند که مبادا ایشان
از شهر بیرون روند اما جمله امامزادگان سی و چهار تن بودند و مریدان و معتقدان ایشان پانصد نفر بودند
سه روز با سنیان قزوینی حرب کردند آخر الامر دوازده هزار خارجی را بجهنم رسانیدند و چند
تن امامزادگان را در ولایت قزوین در آنروز شهید کردند اما اسمعیل بن امام جعفر صادق ع را در شهر
قزوین در میان پنجه علی بطرف قناب درآمدن شهید کردند اما مطهر و یحیی و محمد از شهر قزوین روی
بولایت ری نهادند چون بموضع طهران رسیدند محمد و یحیی را شهید کردند اما مطهر بن امام جعفر صادق
از قزوین روی بولایت دماوند نهاد و جراحت بسیار بر تن او رسیده بود چون بموضع نوحی رسید
در خانه الیاس نام فرود آمد چهل روز بود بهمان جراحت بجوار حق در پیوست اما فرزندان علی
بن امام جعفر صادق ع سید ناصر الدین و حسین ع از شهر قزوین بولایت ساوج بلاغ نهادند
چون بموضع کوهر رسیدند حسن دالو و جعفر دالو سر راه امامزادگان درآمدند و بسیار محاربه کردند
آخر الامر چهارده جراحت بر تن سید ناصر الدین رسانیده بودند و آن جراحت که داشت می آمد تا
بولایت ری در موضع طهران رسید اما در طهران درویش صالح نامی بود سید ناصر الدین در خانه او شهید شد

فرود آمد تا مدت چهارده روز بیمار بود بهمان جراحت بجوار حق در پیوست اما حسین و سلیمان
از شهر ساوه شهید کردند اما قاسم بن علی بن امام جعفر صادق ع از شهر قزوین روی بولایت
لمر نهادند چون بموضع ایان رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم بن علی بن محمد بن عبدالله
بن قاسم بن علی بن امام جعفر صادق ع از شهر قزوین روی بولایت لکر نهادند چون بموضع
ده دوشاب افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
جعفری اما زید بن امام زین العابدین در زمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه
از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بموضع طهران رسید در خانه حسین سماکی فرود
آمد و حسین وی را بخانه برد مدت شش ماه نگاه داشت آخر الامر جلال الدین عمر خروج کرد
و وی را در خانه حسین سماکی شهید کرد اما فرزندان مطهر بن جعفر صادق ع هاشم و هارون و حمزه
و زید و مالک و حارث از شهر قزوین روی بولایت کردستان نهادند چون بموضع قم
اباد رسیدند ایشان را شهید کردند اما عبدالله بن محمد بن حسن بن مالک بن زید بن مطهر بن
امام جعفر صادق ع از شهر قزوین روی بولایت کردستان نهاده چون در موضع خرم آباد افتاده اند

وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب جعفری اما فرزندان محمود بن امام جعفر صادق
عمران و برهان و کنعان از شهر رویان روی بولایت فیروزکوه نهادند چون در موضع
بازار رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان اسمعیل بن امام جعفر صادق ع حسن و محسن
و دانیال و ابراهیم و یوسف از شهر قزوین روی در برجرد نهادند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان
یحیی بن جعفر صادق ع در ولایت سهرقباد وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب
جعفر اما یعقوب بن یحیی بن امام جعفر صادق ع از شهر قزوین روی بولایت کردستان نهادند
چون بموضع دینور رسیدند ویرا شهید کردند اما فرزندان محمد بن امام جعفر صادق ع ابل و سهل و
دکار و مختار از شهر قزوین روی بولایت اصفهان نهادند و وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد اما عبدالله بن جعفر صادق ع از شهر قزوین روی بولایت دماوند نهاد چون بموضع
ورزان رسید خوارجان ویرا شهید کردند اما فرزندان عبدالله مطهر و حیدر و طیب و رضی
از شهر قزوین روی بولایت آذربایجان نهادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب
جعفر اما دختران عبدالله از قزوین بولایت ری رفتند خفیفه و حنیفه و لطیفه و لطیفه و فاطمه را شهید کردند

ختم شد اولاد امام جعفر صادق ع **مجلس هفتم در ذکر احوال و اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام** که حضرت امام موسی کاظم را سی و دو فرزند بود حضرت امام
علی بن موسی الرضا ع و عبدالله و حسین و فضل و حسن و خواجه احمد و محسن و سراوین و عبیدالله و عبدالله
و عقیل و طیب و محمد و ناصر و یاسر و حمزه و احمد رضا و شاه رضا و سالم و لام و یعقوب و جعفر
و محمد و باقر و الیاس و حاجی و رضی و عباس و نوح و عمران و داود نان و صالح و موسی و عون
و سالم و مسلم و ذکر یا و شعیب و یحیی و اسمعیل و ابراهیم و ابو جواب و یوسف اما دختران ستی
و فاطمه و آمنه و خانم اما عبدالله بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود فضل و فاضل و علاء الدین و محی الدین
و قوام الدین و صدر الدین اما حسن بن امام موسی کاظم ع را نه فرزند بود ثابت و احمد و عابد و هبت
و شیرین و لطیف و دختران زینب و زبیده و صالح اما فضل علی بن امام موسی کاظم ع را هشت
فرزند بود جعفر و باقر و ساقر و حیدر اما دختران حلیمه و سلیمه و رحیمه و آمنه اما حسن بن امام موسی کاظم ع را
سه فرزند بود آذر و جاوروا بوذر اما سراوین بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود صادق و حاجی و علی
دختران حبیبه و رقیه و فاطمه اما محسن بن امام موسی کاظم ع را یازده فرزند بود نور و نوز و باقر و منصور و بود

وعزیز و ابراهیم و اسمعیل و امان الله و عون الله و عزیز الله و هبت الله اما نور و ر ابن محسن ابن امام
موسی کاظم ع را سه فرزند بود عبدالله و هادی و مهدی آنچه فرزندان حضرت امام موسی کاظم ع که مجرد بودند
هفده تن بودند محمد و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و احمد و رضا و شاه رضا و سام و لام و یعقوب و جعفر
و محمد و تیمور و الیاس و حاجی رضا و عباس اما نوح بن امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود قاسم و زید
مالک و ادهم و قایم و حاکم و سپه سالار اما عمران بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود جلال و رضا و جمشید و
جمال کیا و علی کیا و موسی کیا اما ادونان بن امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود حسین و ابوطالب و علی و زید اما
صالح بن امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود محمود و بدرالدین و صدرالدین و قدرالدین و یوسف و کریم
الدین اما خواجه احمد بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود عبدالفضل و ابوالحسن و ابوالحسن دختران ساره
و هاجر اما طیب بن امام موسی کاظم ع را نه فرزند بود قاسم رضا و جعفر جواد و محمد و احمد و مختار و دانیال و فخر
الدین و شرف الدین و عبدالله اما عون امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود و هارون و هاشم و مهدی و هادی اما صایم بن
امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود جعفر و محمود و علی و حمید و مجید اما اسلم بن امام موسی کاظم ع را پنج فرزند بود
یوسف و عیسی و داود و خان اما ذکریا بن امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود خسرو و الیاس و عباس و الیاد

علی ابونور

وغلام و یعقوب و حارث و مالک اما شعیب بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود حافظ و کامل
و عقیل و مسلم و داود و مختار اما یحیی بن امام موسی کاظم ع را ده فرزند بود و سه محمد و قریش و محمود و حسن و حسین
و ابوطالب و ابوطاهر و ابوطاهر و دختران زبیده و سکینه اما اسمعیل بن امام موسی کاظم ع را هشت
فرزند بود بهیت و حامد و ثابت و نعمت و اسد و محب و احمد و ساجد اما ابراهیم ابوجواب بن
امام موسی کاظم ع را پنج فرزند بود باقر و جعفر و احمد و ناصر اما یوسف بن امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود
حیدر و یعقوب و اسکندر و خا و ر اما فضل بن عبدالله بن امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود مالک
و صادق و معصوم و صالح و رحمان و برهان و محمد و علیا اما احمد بن حسین بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود
فتح الله و نور الله و غیب الله و جان الله و عباد الله و روح الله اما جعفر بن قرض علی بن امام موسی کاظم ع را چهار فرزند
بود عبدالله و عبدالرزاق و سید مرتضی و میر مصطفی اما قاسم بن حسن بن امام موسی کاظم ع را دو فرزند بود محمد و
محمود اما صادق بن مراون بن امام موسی کاظم ع را سه فرزند بود جمال الدین و جلال الدین و علاء الدین اما مهدی بن
نورور بن محسن بن امام موسی کاظم ع را دو فرزند بود علی و مالک اما علی بن مهدی بن نورور بن محسن بن امام موسی کاظم
را یک فرزند بود عباس و عباس را دو فرزند بود حسین و محسن تا در زمان خلفای بنی عباس که امام موسی کاظم را در بغداد

شهید کردند و قضاء و لادائمه کردند محمد امام زادگان روی باطراف و جوانب نهادند حسین بن عباس بن
علی بن مهدی بن نوروز بن محسن بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت ماهون کرمان نهادند و
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نوروزی اما حسین را یک فرزند بود عباس نام
و عباس را چهار فرزند بود محمد و شمس الدین و حسن و یوسف اما در اخبار آورده اند که در زمان امام
محمد تقی ع خواجه نورک بن عبدالله بن قاسم بن شمس الدین بن علی بن حسن بن یوسف بن محمد بن علی بن
محمد بن عباس بن علی بن مهدی بن نوروز بن محسن بن امام موسی کاظم ع از ماهان کرمان روی بولایت دا
دارالمرز نهاد چون برود با آمامه رسید وطن ساخت ذریات او بسیار شد بالقاب نوروزی اما
اما در اخبار آورده اند که در زمانی که میر اقلتشاه و برادران او از خراسان
فرا نمودند بولایت رودبار قصران در موضع رودک فرود آمدند خواجه نورک بن عبدالله بن قاسم بن
شمس الدین بن علی بن حسن بن یوسف بن محمد بن علی بن محمد بن عباس بن علی بن مهدی بن نوروز بن
محسن بن امام موسی کاظم ع در ولایت آمامه فرود آمده آمده و وزیر ملک اسکندر شمیران بود اما میر اقلتشاه
بن میر ادهم بن میر محمد بن میر حسام الدین بن میر فضل بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر یعقوب بن میر داوود بن

میر حسن

میر حسن بن مالک بن میر ابراهیم بن اسمعیل بن میر محمود بن سید عبدالله بن حضرت امام
محمد باقر ع میر اقلتشاه بولایت آمامه رفت و خواجه نورک او را ملازمه کرد و هر دو با یکدیگر
عهد کردند و قسم خوردند خواجه نورک دختر خود صالحه نام را بعقد میر اقلتشاه در آورد
آنگاه میر اقلتشاه رودکرا از ملوک خرید و وقف کرد از برای امام محمد باقر بن امام موسی کاظم ع
اما زید بن نوح بن امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود قادر و مقدر و حافظ و مالک اما حسن بن
ادنان بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود ابوطاهر و ابوتراب و ابولهب و عبدالله و رزاق
و جعفر اما محمود بن صالح بن امام موسی کاظم ع را سه فرزند بود علی و یعقوب و لمرة اما عبد الفضل
بن خواجه احمد بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود داوود و عقیل و یوسف و اسد و محمد و احمد
اما مختار بن امام موسی کاظم ع را دو فرزند بود عیسی و یحیی اما هارون بن عون بن امام موسی کاظم ع
را شش فرزند بود خالد و شعیب و لقمان و سلیمان و غالب و طالب اما ابوطالب
بن امام موسی کاظم ع را دو فرزند بود یوسف و حسین اما در اخبار آورده اند که حضرت امام موسی کاظم ع
را چهار زن بود و هفتاد متعه و دوازده هزار گهواره زرین در خانه امام موسی کاظم ع بگردانیدند

هر گاه حضرت امام موسی کاظم سوار شدی با صحابه خود گفتی که هر گاه من سوار شوم فرزندان و فرزندزادگان

مرا و گواه ایشان سلاح بستن با کنند با رحق علم ... هر شود در روایت صحیح آمده

که ... هزار کس از گواهان ایشان شهید شدند ... در روایت اول آمده که ...

علیه اللعنه که حضرت علی بن موسی الرضا را در ... طوس ... و پسر ...

و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم را در ... شهید کردند اما عبدالله و طیب و ...

و نوح و یوسف و سام و لام و محمود و ... و ... و جعفر و احمد رضا و اسمعیل و جعفر و ابراهیم

و ابو ... با همه اصحاب ... ولایت ... نهادند چون بولایت ...

... امام ... بسیار مجادله کردند ... امام حسن بن امام موسی کاظم را

موضع ... شهید کردند و ... مبارک امام زادگان ...

جمله امام زادگان ... اطراف و جوانب نهادند اما عبدالله بن حضرت امام موسی کاظم ...

... مردم ... مردم ورده اتفاق کردند و به امام زاده عبدالله ...

مجادله کردند اما آن روز امام زاده عبدالله بن امام موسی کاظم ...

ورده

ورده پراگنده گشته کان بود اما عبدالله در موضع ورده شهید کردند و یزید بن عبید القهار

خواندند اما جعفر بن امام موسی کاظم در موضع ... ورک ... شهید کردند اما عبیدالله

و عبدالله از گره روی بولایت دماوند نهادند قاسم بالی و ... بالی خبر یافتند بسر امام

زادگان درآمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر عبدالله و عبیدالله را در موضع دماوند شهید کردند اما

احمد رضا بن امام موسی کاظم در ولایت شهریار در موضع ... شهید کردند در اخبار

که فرزندزادگان امام موسی کاظم صد نفر بودند و همه را در ولایت شهریار شهید کردند و پنجاه نفر را

در ولایت ... شهید کردند اما طیب و موسی و خواجه احمد از گره روی بولایت

لواسان نهادند چون بلواسان رسیدند طائفه ... با امام زادگان بسیار مجادله

کردند موسی فرزند کهین امام موسی کاظم که ویرا بغایت دوست داشتی و نام خود را بوی عطا کرده

بود و خواجه احمد بن امام موسی کاظم آن دو تن را در موضع لواسان شهید کردند اما طیب بن امام موسی کاظم

از ... الیاس و برادرانش در موضع ... ستان شهید کردند اما سرور و زکریا و محمود و محمد و نوح و سام و لام و محمود

با یک همشیره زبیده خاتون نام از گره روی بولایت دار المرز ... نهادند چون برود بار ...

درشب ک رسیدند حسن بن یس و علی بن یس و برادران بر سر راه امام زادگان آمدند و بسیار مجادله کردند
آخر الامر محمد بن امام موسی کاظم بموضع بردون رسیده و جراحت بسیار بر تن وی رسیده بود بخانه عبد الله
خطیب رسیدند عبد الله خطیب امام زاده محمد را در خانه برد و از شر ظالمان پنهان کرد و اسکندر را بیش
و فرزندان وی در عقب امام زاده تا بردون رسیدند از احوال محمد بن امام موسی کاظم خبری پرسیدند
تا در خانه عبد الله خطیب آمدند و زن عبد الله را گفتند که هیچ اثر و آوازی دیدی زن گفت که ما هیچکس را
ندیدیم اما هر جراحتی که امام زاده محمد رسیده بود آن یکشب آن جراحتها را بست امام زاده مدت چهار روز
بیمار بود بهمان جراحت بجوار حق در پیوست تا سام و لام و محمود با یک همشیره زنده خواتون نام
از دریا یابر رود و بار بمغلا در موضع سنج گر شهید کردند اما نوح بن امام موسی کاظم از بررود و بار علمای
در شب ک بسیار جراحت رسیده بود از آن جراحت که داشت می نالید و می رفت بموضع چلندر رسید
بخانه حسین کال فرود آمد حسین کال و برادران خود را خبر کرد و گفت ای مؤمنان بیائید که باغ ارم
فرود دیده امام موسی کاظم در خانه ما آمده است تا امام زاده نوح بن امام موسی کاظم مدت چهل روز
بیمار بود بهمان جراحت بجوار حق در پیوست تا اکر با ابن امام موسی کاظم از رود و بار علمای در شب ک

دراول وقت امام زاده

در موضع لر و رفته اند طایفه شهرجیان خبر یافتند با امام زاده سروین در آمدند و بسیار مجادله
کردند و بسیار جراحت بر تن مبارک امام زاده رسانیدند امام زاده چون بموضع لاوک رسید تشنگی
بسیار بر وی غالب شده بود و حرام زاده ها سر آب را گرفته بودند عبید الله و شیخ نهان از ظالمان
آب با امام زاده داد امام زاده گفت الهابای این قوم بزرگ و دولت ایشان بیکران باشد آخر الامر
امام زاده سروین طایفه تبر در موضع لاوک شهید کردند اما سهراب عقیل و فرزندان همه گریه کنان
به نزد امام زاده سروین رفتن امام زاده گفت ای ابن عمان مرا با این جامه خون آلود در قبر نهید تا
فردای قیامت شهادت من باشد و روی مرا بطرف بغداد کنید که من باین قوم نفرت
دارم اما در موضع دفن آن حضرت دو عال چال بود در میانه دو رود خانه بر سر تبه بطرف آفتاب
برآمدن وی را دفن کردند در هنگام دفن کردن آنچه امام زاده وصیت کرده بود فراموش کردند اما مزار دو
از قبر کردید روی خود را بطرف بغداد کرد و تربتش در موضع لاوک واقع است اما حاجی رمضان امام
امام موسی کاظم از کره روی بولایت دیلها و چون بموضع خورگ رسید شهید کردند اما هامای بن امام
موسی کاظم از کره روی بولایت شمیران نهاد و چون بموضع تخرش رسید بطرف آفتاب برآمدن ظاهر

بهبهان شهید کردند اما اسمعیل بن ذکریا بن امام موسی کاظم را در کوره مجروح کردند چون نتوانست بشیراز رسید

بطرف عقاب در آمدن بیابان بزیر درخت خیار شهید کردند اما در اخبار آورده اند که مأمون

از رشید علیه اللعنه حضرت علی بن موسی الرضا را زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کرد نامه باطراف

و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامه من بشما رسد باید که دمار از ابوترابیان برآورید

چون نامه باطراف رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند و دمار از اهل بیت

برآوردند اما حمزه و یعقوب و الیاس از بغداد روی بولایت طارم چون بموضع سیوزن لوش گالان

رسیدند ایشان را شهید کردند اما عون و سالم و سلم را در شهر دامغان شهید کردند اما شعیب و یحیی را

در شهر سبزوار شهید کردند اما علاء الدین و عماد الدین و قمر الدین و صدر الدین را در شهر بغداد

شهید کردند اما آمنه خاتون بنت حضرت امام موسی کاظم و زبیده و سکینه و حلیمه و رحیمه و آمنه از بغداد

بشهر قزوین افتادند غایب شدند و آن موضع را خاتون کوهک خوانند اما ستی فاطمه خاتون

و حضرت امام علی بن موسی الرضا از یک مادر بودند ستی فاطمه خاتون و فرزندان فرخ علی بن امام موسی کاظم

جعفر و باقر و شاه حیدر و آذر و جابر و انوذر و صادق و سالم و هادی و قاسم و زبیده

ومالک

و مالک و ادهم و قاسم و بسام و حاکم و بنیه سالار و حسین و ابوطالب و علی و زبیده

امامزادگان بیست و سه نفر بودند با ستی فاطمه از بغداد روی بولایت قم نهادند ظالمان ساوه

خبر یافتند در شهر قم با امامزادگان بسیار مجادله کردند آخر الامر فاطمه را در شهر قم شهید کردند و آن

بیست و سه نفر امامزادگان را در قم شهید کردند اما محمود بن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت

رستمدار نهاد چون بموضع نای رسید ویرا شهید کردند اما دختران هارون بن امام موسی کاظم

حبیبه و رقیه و فاطمه و ساره و هاجر و ناجر از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع طهران

رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عون بن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت رستمدار نهادند

چون بنامله رستاق در موضع مان و لکلار رسیدند ایشان را شهید کردند اما جمشید بن عون بن امام موسی کاظم

را بولایت کجور رستاق بموضع الی شهید کردند اما خالد بن عون بن امام موسی کاظم را بولایت کجور

رستاق موضع دچیر کلایه شهید کردند اما عبدالله بن جعفر بن یحیی بن امام موسی کاظم در کجور رستاق موضع

نرک شهید کردند اما ابراهیم بن امام موسی کاظم و چهل فرزند و فرزندزادگان امام موسی کاظم از بغداد روی

بولایت دارالمرز نهادند قادر و مقدر و مالک و زید و حسین و ابوتراب و ابوطاهر و ابوالحسن و علی

ویعقوب وحمزه وعقیل ویوسف وصمد واسد ومختار وغالب وطالب ولقمان
وسلیمان وسلمان وعیسی وموسی وخضر والیاس وعباس والیا وغلام وحارث وموسی ومالک
وحافظ وکامل وعابد وداود ومحمد وثابت ونعمت ومحب وحسن وحیدر واسکندر ورحمان
وبرهان ومحمد وصادق ومعصوم وعبدالله وفتح الله ونورالله وامان الله وعبادالله وروح الله و
وعبدالرزاق وسید مرتضی ومیر مصطفی وجمال الدین وجلال الدین وعمادالدین و باقران سه صد تن امام زادگان
از بغداد روی بشهر آمل نهادند چون بموضع لاله برجیان رسیدند و ابراهیم بن جعفر بن امام موسی کاظم
مهتر جمله امام زادگان بود اما حسین رئیس وفرزند وفرزند زادگان و اسکندر رئیس وفرزند وفرزند
زادگان و برادران دو هزار چهار صد تن روی با امام زادگان نهادند وبسیار مجادله کردند اما ابراهیم بن
امام موسی کاظم از ترس چند حرب کرد که صحرای آمل پر از کشته گان بود آخر الامر شاهزاده ابراهیم
را با جمله امام زادگان در شهر آمل در موضع لاله برجیان شهید کردند اما قاسم رضا بن طیب بن
امام موسی کاظم از بغداد بولایت دار المرز رفت و چون بموضع کران رسید ویرا شهید کردند اما
علی گیلانی عون بن امام موسی کاظم از بغداد بولایت رستمدار بموضع روزرمین رسید و ویرا شهید کردند

برادر او را

و برادر را در موضع خرود کنار دفن کردند و ویرا بالقاب سید علی گیلانی خوانند اما عزیز بن محسن بن امام موسی
از بغداد روی بولایت شمیران نهاد چون بموضع اوین رسید طایفه از اسماعیلیان با امامزاده بسیار
مجادله کردند آخر الامر امام زاده عزیز را در بالا بالای ده اوین بطرف آفتاب برآمدن برسر تیر شهید کردند
اما طیب بن حسن بن امام حسن هم در پایان ده اوین بطرف آفتاب فرو رفتن رئیس خسرو و فرزندان
شهید کردند اما شاه عبدالعظیم بن عبدالله بن فضل بن زید بن هارون بن محمد بن ابراهیم بن حسن بن
امام حسن ع را در پایان شهر ری شهید کردند اما عبدالله بن حسین بن ادنان بن امام موسی کاظم را در موضع
کوشک شهید کردند اما فرزندان محسن بن امام موسی کاظم هم فرود و منصور و اسود از بغداد روی بولایت
شیروان نهادند چون بشهر شماخی رسیدند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
موسوی اما فرزندان خواجه احمد بن امام موسی کاظم حسین و ابوطالب و علی و زید از بغداد بولایت الموت
رفتند اما حسین و ابوطالب با یک غلام مقبل نام بمده آفتاب در در موضع لوکنار حسن رئیس و فرزندان
شهید کردند اما علی و زید را در ولایت الموت در موضع سرخ کوله شهید کردند اما شاه رضا بن امام موسی
از بغداد روی بولایت مازندران نهاد چون بموضع وادیه رسید ویرا شهید کردند اما فرزندان یحیی بن

امام موسی کاظم ع جعفر و سید محمد قریش از بغداد بولایت فیروزکوه رفتند جعفر بن یحیی بن امام
موسی کاظم ع را در فیروزکوه بموضع نجدر شهید کردند اما سید محمد قریش در ولایت لارجان بموضع کرنک
در خانهٔ شیخ ابراهیم فرود آمد بسیار جراحت بتن مبارک سید رسیده بود تا مدت چهل روز بیمار بود
اما دختر خضر سونا عایشه نام زن شیخ ابراهیم بود و طایفه سونا همیشه دشمن خاندان اهل بیت بودند
و منشور نامه از مامون الرشید علیه اللعنه داشتند اگر اولاد ائمه بدست آن حرام زادگان فتادی
کشتندی آنگاه عایشه پلیده بنزدیک پدر رفت و گفت ای پدر آنکس که شما طلب وی میکنید چهل روز
است که در خانهٔ بیمار است آخر الامر خضر سونا و فرزندان بده کرنک آمدند با سید محمد قریش بسیار مجادله
و آخر او را شهید کردند اما فرزندان یحیی بن امام موسی کاظم ع محمود و حسن و حسین و ابوطالب و ابوتراب و ابوطاهر
از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند محمود و حسن و حسین از ری
روی بکوه نهادند بموضع آوه رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابوطالب و ابوتراب و ابوطاهر از ری روی
بولایت یزد نهادند و در وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما از اولاد قاسم بن حسین
بن امام زین العابدین ع در هزیمت منصور دوانقی از بغداد بولایت وا الطرز رفتند اما شعیب و

وادریس

وادریس و موسی با ابن مجروح در ولایت مازندران بموضع چولک رسیدند ایشان را شهید کردند
اما حسین بن حمدان بن امام موسی کاظم ع را در میان رود شهید کردند اما طاهر و مطهر بن محمود بن امام
موسی کاظم ع را در توابع شهرویان در موضع هزار خال شهید کردند اما خالد و شعیب را بجابان شهرویان
شهید کردند اما فرزندان ابوطالب بن امام موسی کاظم ع حسین و یوسف را در پایان شاه کوه شهید کردند
اما اوبان بن امام موسی کاظم ع را با دو فرزند عمران و زید را در شهر آمل شهید کردند اما ابراهیم و عاقب بن جعفر
امام موسی کاظم ع را بدو آب شهید کردند اما عباس و حارث را در موضع اندو و اندرو شهید کردند و جعفر را
در ولایت طالقان و ناصر را در ولایت ساوج بلاغ شهید کردند در راحت آورده اند
که لنگر زمین است بر همه زمین ها شرف دارد و هر میت را که در آن زمین دفن کنند فردای قیامت
وی را حساب نخواهد بود اول بقعه که قدم گاه حضرت پیغمبر محمد مصطفی صلعم بود دوم زمین قم که خاک فرح است
و سیم توابع شهرویان که قدم گاه جناب امام حسین است و چهارده روز بود که امام حسین ع در زمین ماجر
نشسته بود ملک غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار امام حسین ع را مهمان داری عظیم کرد و آنگاه ملک شاه غازی
در خدمت امام حسین ع در مازندران رفتند و محاربه زبیر علیه اللعنه در قلعه ساسان بود و امام حسین ع با جای

مجادله کرده و قلعه سامانرا از دست محاصب زبیر باز ستاندند و قلعه را خراب کرده و باز گشت چون

بنواح شهر رویان در موضع ناجر دشت رسید فرود آمد مدت چهار ده روز بماند بعد از ان جناب

امام حسین با ملک شاه غازی وداع کرده بجانب مدینه روان شد اما ابراهیم بن حسن بن حضرت

امام حسین در ولایت شهر رویان بموضع ناجکوار حق در پیوست [illegible] که حضرت

ابراهیم ابوجواب بن امام موسی با مادر و دو همشیره از کره روی بولایت مازندران نهاد چون بموضع

مشهد مازندران رسیدند ایشانرا شهید کردند و ویرا بالقاب ابراهیم ابوجواب گویند اما موسی کیا بن

عون بن امام موسی کاظم در ولایت رستمدار در موضع رود بار در جنگ شهید کردند اما افضل و فاضل بن

عبدالله بن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت دارالمرز نهادند چون برانس رستاق در موضع کندلوس

رسیدند ایشانرا شهید کردند اما سلطان سید اشرف و امام علی بن موسی الرضا از یک مادر بودند

علی بن موسی الرضا ویرا بغایت دوست داشتی تا زمان مامون الرشید سید اشرف از بغداد روی بدار المرز جیلان

چون بشهر لاهیجان رسید ویرا شهید کردند اما حسین ابوطالب و علی بن عون بن امام موسی کاظم از بغداد روی

بری نهادند مدتی در ری بسر بردند بعد روی بوراپن نهادند چون بشهر خیذاب رسیدند ایشانرا شهید کردند

اما محمود

اما محمود بن عبدالله بن شرف بن محمود بن حسن بن علاء الدین بن رکن الدین بن حسین بن ابراهیم بن یوسف بن

صدر الدین بن صالح بن امام علی بن موسی الرضا از بغداد روی بولایت ورامین نهادند چون

بشهر چینه لب افتاد وطن ساختند فرزندان ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما هادی

بن عزیز بن محمود بن نهب بن داود بن عظیم بن کمال بن محمود بن حضرت امام موسی کاظم از بغداد

روی بدار المرز نهاد چون بنواح شهر آمل رسید وطن ساخت فرزندان او بسیار شد بالقاب کمال

اما عبدالله بن حسن بن یعقوب بن سلیمان بن اسد بن محسن بن ابوطاهر بن زید بن عماد بن جلیل بن بلال

بن عون بن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت ری نهاد چون بموضع پس کوباک افتاد وطن ساخت

فرزندان او بسیار شد بالقاب موسوی اما ابراهیم بن عماد بن محمود بن یعقوب بن محسن بن علی بن جعفر بن مالک

بن حسن بن عون بن امام موسی کاظم از بغداد بولایت ری در موضع عبدالعظیم افتاد وطن ساخت فرزندان

او بسیار شد بالقاب موسوی اما علی بن مهدی بن فضل بن قاسم ثابت بن قیدار بن یونس بن وکیل بن کیان

رزاق بن برهان بن خالد بن عون بن امام موسی کاظم بولایت بغداد بماند وطن ساخت فرزندان او

بسیار شد بالقاب موسوی اما ابوطالب بن معصوم بن دانیال بن فردوس بن زید بن عطار بن ازرن بن

یوسف بن ناصر بن شمس بن ادهم بن فضل بن عبدالله بن امام موسی کاظم از بغداد بولایت استراباد افتاد
وطن ساخت ذریات او بسیار شد بالقاب موسوی اما صالح بن موسی بن عبدالله بن اسمعیل بن عبدالله بن
نعمت بن خالد بن محمود بن حمید بن عون بن امام موسی کاظم از بغداد بولایت شهریار در موضع ورامین رسید
وطن ساخت ذریات او بسیار شد بالقاب موسوی اما فرزندان قاسم بن حسن بن امام موسی کاظم از بغداد
روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع جارود رسیدند مردم جارود محمد و محمود را شهید کردند اما عبدالله
بن عون بن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بولایت جبل رود بموضع فرزان
رسید و بر او شهید کردند اما محمد رضا بن امام موسی کاظم از کره روی بولایت فیروزکوه نهاد بموضع زرمان رسید شهید شد
اما عبدالله بن هادی بن امام موسی کاظم از بغداد بولایت لاریجان بموضع زیار رسید و بر او شهید کردند اما فرزندان
طیب بن امام موسی کاظم محمد و احمد و مختار و جعفر و دانیال و شرف الدین و فخرالدین از بغداد بری افتادند چون بری رسیدند
متفرق شدند اما شرف الدین و فخرالدین و دانیال در ری شهید کردند و محمد بن طیب بن امام موسی کاظم از ری روی
بشمیران نهادند چون بموضع سوهک رسید طایفه کاوسواران با امام زاده محمد بسیار مجادله کردند آخر الامر امام زاده را
در بیابان ده سوهک شهید کردند اما احمد و مختار و جعفر و دارا از ری روی بدار المرز رستمدار نهادند چون بموضع

کالجار

کالجار رسیدند طایفه شرجان با امام زاده کان بسیار مجادله کردند آخر الامر ایشان را بسوی کالج الطرف
رود خانه بر سر چشمه شهید کردند اما جعفر و دارا در ولایت رستمدار در موضع پی اسپرس بجانب شیخ
حبیب فرود آمد از ضرب جراحت چهل روز بیمار بود و بجوار حق پیوست اما فرزندان عون بن امام
موسی کاظم از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند هارون و هاشم و مهدی و هادی را در ولایت
کلارستاق شهید کردند اما فرزندان صالح بن امام موسی کاظم قدرالدین و بدرالدین و قوام الدین و شهید الدین
روی بولایت ری نهادند چون بموضع شهریار رسیدند متفرق شدند اما حمزه و صدرالدین از ری روی
بار دبیل نهادند و در اردبیل وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما قدرالدین و
بدرالدین و قوام الدین از ری روی بنا ثمایین نهادند چون بشهر نائین رسیدند وطن ساختند ذریات
بسیار شد بالقاب موسوی اما فرزندان سالم بن امام موسی کاظم جعفر و محمد و علی و حمید و مجید روی بولایت
ماوراء النهر نهادند در ماوراء النهر ایشانرا شهید کردند اما در اخبار آورده که دریاها مرکب و درختان
قلم و تمام خلق عالم کاتب باشند شرح فرزندان و فرزند زادگان امام موسی کاظم را تمام نتوانند نوشتن بکر
حساب آنرا خدای تعالی داند راوی گوید که آنچه بقلم در آمده ذکر کرده شد و باقی دیگر خواهد شد در دو

آورده اند که مامون الرشید علیه اللعنه که امام علی بن موسی الرضا را از مدینه بخراسان آورد و پیشوای خود ساخت
و مردم بخدمت حضرت امام آمدندی و از روی ولایت و کرامات بدیدندی و پیروی و اطاعت کردندی و از
مامون ملعون روی بگردانیدند چون مامون ملعون دید که کار از دست رفت حرام زاده بدبخت
در این فکر بود که امام را شهید کند حضرت از کردار وی خبردار شده نامه بمدینه فرستاد از اولاد پیر امامی
که باقی مانده بود تا با اولاد امام موسی کاظم امام زادگان دوازده هزار و ششصد و هفتاد و سه تن بودند
جمع شدند مهتر ایشان ابراهیم ابوجواب بود در روضه آورده که چون نامه حضرت بمدینه رسید
ابراهیم گفت که ای برادران ما را بزرگی باید که خیل و حشم را تواند برد آنگاه امام زادها دیگر گفت
ایجان برادر ما را بروضه جد بزرگوار خود محمد مصطفی صلعم باید رفت و سلام باید کرد هر که حضرت جواب
سلام باز دهد آنکس مهتر باشد جمله امام زادگان بسر تربت پیغمبر صلعم رفتند و یک یک سلام کردند
و برگشتند امام زاده ابراهیم هجده ساله بود بنزدیک تربت رسول صلعم رفت و سلام کرد ناگاه
آواز از تربت شریف پیغمبر صلعم بیرون آمد و گفت علیکم السلام یا ولدی وعلیک و یا ذریتی و ذریتک
چون امام زادگان این سخن بشنیدند همه یکبارگی بدست و پای امام زاده ابراهیم فتادند و از مدینه

اولاد امام

بیرون آمدند تا بولایت شهریار در موضع ساره قمش رسیدند فرود آمدند و آن شب یکشنبه بیست
و نهم ماه محرم بود سکینه خاتون بنت امام موسی کاظم در خواب رفت و در میان خواب بگریست آنگاه امام
زادها دیگر او را بیدار کردند و گفتند ای خواهر چرا گریستی سکینه گفت ایجان برادر مرغی را دیدم که در میان
زمین و آسمان ایستاده بود و پر پر میزد قطره قطره خون زهرآلود از وی می چکید و آن قطره یکی بر من افتاد
بوی خون برادرم بود علی بن موسی الرضا علیه السلام و ابراهیم گفت الله اکبر این قوم را اجل رسید و اندوهی ایشان را
میرسانند چون این سخن با اهل بیت رسید آن شب تا صبح هر کس مصیبت یکدیگر بگریستند اما اما راوی روایت
که در شهریار قلعه بود و نوبر خوارجی قبلان نام در آن قلعه بود کاتمدی بمامون الرشید نوشت که دوازده
هزار و ششصد و هفتاد و سه تن از اولاد ائمه از ولایت عربستان بعجم آمده اند اگر این خیل و حشم بر سر تو روند
از شما یکی را زنده نگذارند چون نامه به مامون رسید همان شب امام علی بن موسی الرضا را زهر داد و شهید کرد
و نامه به محمد حسن شیبانی و نامه بجنگ ساج قزوینی و نامه به سیاه کوش بن خالد سمنانی نوشت که چون نامه
من بشما رسد لشکر جمع کرده بر سر ابوترابیان روید و ایشان را از ساره و قمش نگذارید که بیرون روند و منقطع کنید و
آنگاه راه داران را بر سر راه ها فرستادند و نگذاشتند که احدی بیرون روند تا مدت شش ماه امام زادگان در

سار و قمش نماند یکشب امام زاده ابراهیم در خواب گریه میکرد برادران پرسیدند که ترا چه شده است

گفت من در خواب دیدم که لشکر بسیار بر سر ما آمدند چون روز شد محمد حسن شیبانی علیه اللعنه با قرب چهار

هزار خوارج در رسیدند و از پس وی سیاه کوش سمنانی با قرب چهل هزار خوارج در رسیدند و از پس وی حسن سباح

قزوینی با قرب چهل و چهار هزار ملحدان الموت در رسیدند و جنگ عظیمی در پیوستند و در آن روز امام زاده ابراهیم

چندان خوارج بکشت که جای اسب نماند و اهل بیت از آن خوارجان شش هزار مرد بجهنم رسانیدند

عبد الرحمن بن اسد که بزرگ ملحدان الموت بود از دست امام زاده ابراهیم کشته شد راوی گوید

آخر الامر لشکر خوارج زیاده شد و شکست بر اهل بیت افتاد و چون شب درآمد امام زادگان متفرق شدند

اما علی و جعفر و ابراهیم در موضع سلوک رسیدند منصور دمشقی علیه اللعنه ایشان را شهید کرد اما عبد الله بن هادی بن امام موسی کاظم

را در موضع اسکمان محمد حارث شهید کرد اما جعفر و محمد و حسین که فرزندان امام محمد تقی بودند ایشان را در موضع جوقان الیاس

بن ازرق دمشقی علیه اللعنه شهید کرد اما ابراهیم و سلیمان با یک خواهر که فرزندان امام محمد تقی بودند آن لشکر

را در موضع اسمعیل آباد در پیش سر حمام سیاره سمنانی (سیاه کوش) شهید کرد اما ابراهیم پسر امام محمد تقی بودند اما سلیمان و زینب

فرزندان عبد الله بن امام جعفر صادق بودند اما علی افطس بن امام زین العابدین با یک خواهر رقیه نام را در ولایت

شهریار در موضع

شهریار در موضع دستجرد رسیدند بر لب آب نشستند بطاعت مشغول شدند اما کل یاسر بن نوفل ملعون ترین

ده بود آن خوارجان ایشان را شهید کردند اما قاسم بن امام محمد باقر و زید و محسن را در موضع شهریار در پایان قلعه بقره

قبل شهید کردند اما ابراهیم بن امام علی نقی را در ولایت شهریار در موضع سلیمان آباد بر سر چشمه منصور دمشقی شهید کرد

سر و تن مبارک او در میان خاک مذلت افتاده بود کس را زهره آن نبود که آن امام زاده را دفن کنند تا گاه همای

آمد و سایه بر سر امام زاده افکند مردی در ده سلیمان آباد بود و مادر وی الیاس نان و الو بود و او امام زاده را در آنجا

دفن کرد و آن موضع را زبان سبز یا بو پیند خوانند اما موسی و احمد با یک همشیره زینب که فرزندان جعفر بن امام موسی کاظم

بودند اما دو تن را در پایان ده کمودین شهید کردند اما محمد و محمود و قاسم و حمزه و خالد و کلثوم را در آن نزد بسار و قمش در جنگ

مغلوب شهید کردند راوی گوید که شصت کس از امام زادگان در آنجا شهید کردند و عون بن امام موسی کاظم

را گرفته و دست بسته تبریک مامون الرشید ملعون فرستادند چون در ولایت ری رسیدند دهی بود که

او را نظر آباد خوانندی و در آن ده زنی بود از بعد نام از نسل ابوذر غفاری و او را پسران و غلامزادگان همه نفر بودند

آن نیک زن گفت ای فرزندان سر راه بر خوارجان بگیرید و بکوشید که تا از آن خوارجان جان بجهنم رسانید

و سرهای معصوم زادگان را از دست ایشان بازستانید و نگذارید که سرهای بزرگواران را خوارجان بیدین کنند

پی حرمتی بخراسان بردند چون پسران این سخن بشنیدند طریق شیر بر بخروشیدند و آن شب
سه هزار خوارج را بجهنم فرستادند اما امیر ایشان که سیاه گوش سمنانی بود او را گرفتند و پاره پاره
کردند و غنیمت بسیار بدست آوردند و آن سرها را در موضع ناصرآباد بردند و امامزاده عون را چون
جراحت در بسیار و قمش رسیده بود که در ناصرآباد رسید بجوار حق در پیوست و آن سرهای مبارک ایشان
امامزادهان بیک زن در آنجایگاه دفن کرد و آن موضع را شصت آباد نام کردند بسبب آن
شصت تن اما [محمد اشرف] محمود و ایوب و یعقوب و ذکریا و یونس و شعیب و عبدالله و ناصر و عمار و عبد المطلب
و عبد الحق و هارون و هاشم و ابوطالب و طاهر و مطهر و خضر و الیاس که بعضی فرزند و بعضی فرزندزادگان امام
موسی کاظم در بسیار و قمش روی بهزیمت نهادند چون بموضع کند رسیدند چهار طایفه در کمند بودند که دشمن
خاندان مصطفی و مرتضی بودند اول اولاد زهیر بن نمیر دوم اشعث سیم زیرک چهارم حسن زیمان که از نسل
سنان بن ابو علیه اللعنه راوی گوید که چون آن بیچارگان امامزادگان در موضع کند رسیدند شب شد در بیابان
قلعه درک باغ حیاتی بود در آن موضع رسیدند شخصی اشرف الدین کالیه دوز گفتندی آنجا مزرعه و مردم آن ده را
خبر کرد چون ظالمان این سخن بشنیدند جمله در باغ حیات رفتند و با امامزادگان بسیار مجادله کردند آخر الامر آن

چهار طایفه

چهار طایفه امامزادگان در همان موضع شهید کردند اما شعیب بن امام موسی کاظم را جراحت بسیار رسیده بود
تا سه روز فیما لبید روز چهارم امامزاده بجوار حق در پیوست موضع دفن ایشان در باغ حیات واقع است
امامزاده شعیب را آتش ظاهر است و مردم آن ده او را فیروز میخوانند اما فرزندان علی بن امام زین العابدین
حسن و ابو الحسن با جراحت بسیار بموضع کند رسیدند در کوچه کهوره تر ایشان خوارجان کشندگان دو امامزاده را
در انگذر شهید کردند و در چاه افکندند اما علی و موسی بن امام موسی کاظم که او را موسی ابرش میخواندند آن دو تن
از هزیمت بسیار و قمش در موضع کند افتادند در پای کنده خدای بود و او را عبدالله مدنی خواندندی امامزادگان در خانه
وی آمدند و او را زنی بود عصمت نام از خانه بیرون آمد دید که دو نفر در بدر خانه وی ایستاده اند مانند ماه و گیسوان
سیاه گفت ای بزرگان شما چه کسید و کدام قبیله اید امامزاده موسی گفت ای نیک زن احوال غریبان چه پرسی
ما را شربت آبی ده زن گفت شنیده ام که خیل بزرگواران عرب و ذریات اهل بیت مصطفی صلوات در این دیار
آمدند و هر یک بولایتی افتادند شاهزاده علی که پسر جعفر بن امام موسی بود و عبدالله بن امام محمد باقر بود و موسی بن
امام موسی کاظم را گفتند ای نیک زن مگر تو محب اهل بیت رسولی زن بگریه در آمد و گفت که هزار جان من فدای
اهل بیت رسول باد آنگاه امامزادگان حسب و نسب خود اظهار کردند زن خود را در قدم امامزادگان انداخت

بقدوم مبارک ایشان را ابو سعید و در خانه رفت و عبدالله در نماز مشغول بود زن گفت ای جوانمرد فرزندان رسول
خدا بر در خانه تو ایستاده اند آن مرد مؤمن از خانه بیرون آمد و دست و پای امامزادگان را بوسید و بخانه برد و بگفته
پنهان کرد شبی شخصی در گذر بود بدر خانه عبدالله مدنی رسید و علم نور دید و آن دو آن نزد شحنه کندی رفت و احوال
باز گفت دولت سوار و پیاده آن شب بدر خانه عبدالله آمدند و امامزادگان را شهید کردند لعنت الله علی قوم الظالمین آبادی
بن امام موسی کاظم با یک همشیره زینب نام در ولایت شهریار در شهر گرگشته افتادند در آن شهر دو هزار کدخدای بی بودند و مردم شهر
گرشته بیشتر خوارج بودند و در میان شهر قلعه عظیمی بود و در طرف آفتاب فرو رفتن مسجدی بود که اوراد از آن شعبان خواندندی
امامزادگان یکه روز در حجره مسجد بسر بردند و اهل شهر از اینحال واقف نبودند قضا را مردی بود عبدالوهاب مدنی
در آن حجره نگاه کرد و دید که دو تن نشسته اند روی چه ماه و گیسوان سیاه و در تن جراحت بسیار دارند عبدالوهاب گفت
شما چه کسانید گفتند که ما آنانیم که ندانیم بکجا رویم ما فرزندان امام موسی کاظم ایم چون آن مرد مؤمن این سخن بشنید بگریه در آمد
و از مسجد بیرون شد و در خانه رفت یاران و فرزندان خود را اینحال بگفت و امامزادگان را در خانه برد و چند
روز پنهان داشت تا آنکه الامیر منصور دمشقی علیه اللعنه خبر یافت و امامزادگان را شهید کرد و ایشان را در حوالی مسجد دفن
کردند اما جعفر بن محسن بن امام موسی کاظم دهخاده شهریار افتاد بخانه درویش صالح فرود آمد بگفته در آنجا نا

فاریه

اما خوارجی بود از نسل سفین بن عبدالملک مروان ملعون برفت و کلبانه را احوال گفت آن حرام
زاده با لشکر تمام بده خاوه آمدند و امامزاده را شهید کرد [illegible] که چون امامزادگان را در موضع
ساروقش شهرق کردند فرزندان امام موسی کاظم عبدالرحمن و سلیمان و حمزه و سکینه خاتون در ولایت
زبرب فرستادند اما عبدالرحمن و زید بن امام موسی کاظم را در موضع پلکاباد شهید کردند و سلیمان بن امام موسی کاظم
را در موضع کوشاباد شهید کردند و سکینه خاتون از خوارجان مرده ها باد از عقب آمدند در حوالی چپ چشمه
آبی بود سکینه خاتون خود را در آب فکند و غایب شد و الغائب آن موضع مزار زنی بماند اما حمزه بن
عبدالله بن امام موسی کاظم را در موضع محمد غزالی شهید کردند اما جعفر و زید و عسکری که فرزندان حسین بن امام موسی کاظم
بودند انچهار تن از خوارجان در تکیه شهید کردند اما دختران زید بن امام زین العابدین مع حبیبه و رقیه و آمنه
در ولایت شهریار در حوالی جاده بطرف آفتاب بر آمدن در راهی که بکبودین میرود و مدت است
در مزرعه سرخ شهید کردند اما فرزندان هادی بن امام علی ابن موسی الرضا امام علی و ابراهیم و حسن را در کبود
مزار زین علی سیاوش شهید کرد اما هارون بن امام موسی کاظم را در موضع کروین الیاس دالو شهید کرد
اما علی و قاسم و محمد که مشهور است فرزندان هادی بن امام موسی کاظم بودند آن سه تن را در موضع سرای محمد در

گرد اما ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن محمد بن علی بن امام زین العابدین را در موضع سفید بن شمس ماهر شهید کرد

اما محمود و خالد و مطالب را در موضع آبقه شهریار شهید کردند اما سلطان سید محمود بن امام موسی کاظم را

با برادر و برادرزادگان چهار صد تن بودند روی شهر قم نهادند اما سلطان سید محمود را در ولایت یزد و با

امامزادگان بعضی را در شهر ساوه و بعضی را در حوالی ساوه شهید کردند اما محمد بن باقر بن امام موسی کاظم و برادران

فضل و علی و اسمعیل از بهر مست سار روش روی بکوه پایه نهادند چون برود بار قصران در موضع رودک رسیدند

اما راوی گوید که رودک دهی بود عظیم و چهار صد کدخدای نامی در آن ده بودند بیشترین دشمن خاندان اهل

بیت بودند چون امامزادگان به نزدیک رودک رسیدند یکدیگر را وداع کردند بسبب آنکه تن امامزاده محمد باقر

بسیار مجروح شده بود بموضع رودک رفت خوارج بود نام وی اسفندیار در سر راه ایستاده کار دید و امیر دید

دید که مردی بصورت چون ماه آمد با چندین جراحت و خود را بدرخت گردکان پنهان کرد چون

ساعتی در گذشت خوارجان از عقب وی آمدند گفتند هیچ او را دیدی اسفندیار آنکه امامزاده را چشم

بشارت بطرف درخت گردکان کرد آن طایفه بدیدند و نظر بماندند آن گروه خوارجان رودک

بدان ظالمان اتفاق کردند و تیر دیگر بدرخت فرو شدند امامزاده را بیرون آوردند و هر کسی ضربتی زدند

امامزاده با

امامزاده بحالت نزع رسید گفت ای قوم مرا شربتی آب دهید آن گروه آب ندادند امامزاده عصای

خود را بر زمین اشارت کرد چشمه آب بیرون آمد امامزاده خواست که آب بخورد دوانیدنش بیرون آمد

امامزاده آب نخورد و گفت که بار خدایا این قوم را رحمت مکن گفت که از برای من قدری شربت عسل بیارید

آن طایفه عزیمت کردند امامزاده نظر بر درخت و چنار کرد و از آن لوطه شیره چشمه بیرون آمد از آن اندکی

بخورد و جان بحق تسلیم کرد و بولایت بحضرت شیر چشمه آن ولایت نماند و هر ساله بر آن بخورد اما فضل بن علی بن

امام موسی کاظم را در ولایت کوهنک دشت در موضع ماران بکانه بابا محمد حلوائی فرود آمد او را در مقتبه در خانه نگاه داشت

آخر الامر ابلق سواران از آن خبر یافتند در موضع ماروان آمدند امامزاده را شهید کردند اما محمد تقی و عبدالله که فرزندان

امیر (؟) بن امام محمد باقر را در موضع .. بسر تبه زیر درخت همان ابلق سواران شهید کردند اما اسمعیل

بن حضرت امام موسی کاظم را در موضع ملک جان بدنه رودبار طالقان لشکر سیاسیان شهید کردند

و طایفه از هادیان امامزاده را پنهان خوارجان شب برداشتند در بیابان بزیر درخت چناری

دفن کردند اما تقی بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم را در ولایت رود منتهی ماه سهراب بن سفیان بن

عبدالملک مروان علیه اللعنه شهید کرد اما حسن و محمد که فرزندان عقیل بن هادی بن حضرت امام

امام زین العابدین ع بودند ایشان را در ولایت آه در موضع کل باد شهید کردند اما قاسم بن
عقیل بن حضرت امام موسی کاظم ع او فرزندان محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع از زیارت ساروقمش
شهریار روی بولایت مازندران نهادند چون بتوابع شهر آمل رسیدند قاسم را در آن موضع طایفه
شهریاران شهید کردند اما امان الله و عزیز الله را در پایان شهر آمل در پیش حمام سفید شهید کردند
اما عون الله و هبت الله بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع در موضع مابلکان افتادند
وطن ساختند در زیارت ایشان بسیار شد بالقاب سادات و در انجا مردی بود نام وی
عبد المنصور دو دختر داشت یکی را حلیمه نام بود و یکی را حکیمه انگاه آن نیک مرد هر یکی را بیک
برادر داد اما صالح و محسن و حسین و قاسم بن عبد الله بن علی بن امام زین العابدین ع در موضع
یالو افتادند در انجا قلعه بود و خوارجی در آن قلعه بود نام وی زیاشوب از نسل سفیان بن عبد الملک مروان
اما محمد حسن بشنیاد نامه نوشت به نزد زیاشوب حرامزاده فرستاد که چهار نفر ابوترابیان در آن
ولایت آمدند تفحص ایشان بکنید یا گرفته یا کشته سرهای ایشانرا در انجا فرستید چون نامه بنزد
آن ملعون رسید راوی گوید که یالو دهی بود عظیم و کدخدایان نامی در آن ده بودند و

محمد تقی

و محمد تقی ایشان جلال الدین یمنی بود امامزادگان را دو هفته پنهان در خانه خود نگاه داشت آخر الامر خوارجان
خبر یافتند امامزادگان را که فرزندان عباس بن امام موسی کاظم ع بودند و اسم ایشان صالح و حسین و محسن
بود در موضع یالو در بالای پشته بطرف قتاب بر آمدن بر سر راه ایشانرا شهید کردند و خواستند که
سرهای مبارک ایشانرا از تن جدا کنند بقدرت حق سبحانه و تعالی دو گوسفند کوهی پیدا شدند که شاخهای فولادین
داشتند و بدان ظالمان در آمدند و می کشتند تا شش صد تن را جان بجهنم رسانیدند چون خوارجان چنین
علامت بدیدند بترسیدند و کسی را زهره آن نبود که از بیم آن دو گوسفند کوهی بنزدیک امامزادگان روند
راوی گوید که در لار دهی بود نام ده سلمانک و مردم آن ده فرزندان احمد بن محمد بن
مسیب قعقاع خزاعی بودند شب در موضع یالو افتادند و امامزادگان را در آن موضع دفن کردند اما قاسم بن
عبد الله بن علی بن امام زین العابدین ع از خوارجان یالو پشته مجروح کرده بودند و آن جراحت که داشت
می بیند و میرفت چون بموضع چهار سو رسید در خانه عبد الله مغری فرود آمد و عبد الله از نسل ملال دمشقی بود
بانگ نماز در عصر مغفر صیاد و امامزاده هفده روز بیمار بود و بهمان جراحت بجوار حق درپیوست راوی گوید
که کالی رود بار شهری بود عظیم و چهل هزار کدخدای نامی در آن شهر بود در دروازه اول در موضع توک

یوبک رویم که بجانب کجه کجد رستاق میرود دوم در موضع بور رود بار و سیم در میانه دو کوه که بجانب سوردا

میرود و چهارم در پایین کور رستاق بود و هشت هزار حمام و هشت هزار مسجد جمعه در پایان محلت وارک دور در عهد

واقع شده است و سوداگران که در مصر بار بستندی بشهر کالج رود فرود آمدندی اما امامزادگان که در بهار روش شکسته شده

هفتاد و دو تن از ذکور و اناس بشهر کالج رفته اند و مهتر ایشان صالح بن زید بن امام موسی کاظم ع بود و اما عبد الله و قاسم

و حمزه که فرزندان علی بن امام محمد باقر ع بودند و رابعه و فاطمه و میمونه و شهربانو که دختران امام زین العابدین ع بودند

اما عقیل و ذکریا و زین العابدین و محسن که فرزندان یحیی بن امام موسی کاظم ع بودند اما سلیمان و ذکریا و اسمعیل و عباس که فرزندان

هارون بن زید بن امام حسن ع بودند کنعان و دیان و یوشع و شعیب و یوسف و یونس و زید که فرزندان اطهر بن عقیل بن

امام موسی کاظم ع بودند و مریدان و معتقدان صد نفر بودند چون بشهر کالج رسیدند در محلت وارک در مسجد جامع فرود

آمدند و مدتی دران مسجد بسر بردند   که آن مسجدی بود بزرگ و دوازده هزار حل بانه نهاده بودند و

هر شب آدینه دوازده هزار چراغ دران مسجد روشن کردندی   که بزرگ آنشهر در دار الشرع تکفیر

که از نسل شمر ذو الجوشن علیه اللعنه بود و خانه آنحرامزاده در محله لندور بود و او را ابن عمی بسیار بود اما بزرگ دیگر در محله کالج

بود که نام وی عامر بن عبد الله بود که در خدمت حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب ع بود و امام حسن و امام حسین ع

را در کتف خود نگاه داشته بود و محله کالج را خریده بود و اسم او با القاب کالج مشهور بود چون

خوارجان خبر امامزادگان را شنیدند قرب شش هزار سوار و پیاده بر سر امامزادگان آمدند و حرب

عظیمی آغاز کردند اما ایشان سالار بن اسد بن زرقام بن قعقاع خزاعی بودند و القاب ایشان را

اسمار گفتندی برفتند و عامر بن عبد الله را خبر کردند آن مرد مومن با قرب سه هزار مرد که همه دوستان

اهل بیت بودند بلشکر کفار رسیدند وقتی بود که خوارجان هفتاد و دو تن امامزادگان را شهید کردند

اما صالح بن زید بن امام موسی کاظم ع را با هفتاد تن مریدان از دره کوه سر دار بردند و شهید کردند و باقی

مریدان روی باطراف و جوانب نهادند چون لشکر اسلام در آن موضع رسیدند امامزادگان را کشته

دیدند عامر گفت من چندان ازین حرب باز نگردم تا این کشنده کان امامزادگان بجهنم برسانم

این بگفت و طبلها فرو کوفتند و علمهای سبز بر سر پای کردند و سواران و پیاده کان بطریق شیران بغریدند

و محله لندور را فرو گرفتند انگاه عامر گفت هر که مرا داند و هر که نداند بداند منم عامر بن عبد الله و رفاقی

و موالای من علی بن ابی طالب ع و منم طالب خون این شهیدان میخواهم که یکی از خوارجان بیرون

آیند و ضرب دست من ببینند این بگفت و بانگ بر مرکب زد و گفت لشکر اسلام بکوشید تا خون

تا خون ناحق ریخته امام زاده کانرا باز ستانیم چون لشکر اسلام این سخن بشنیدند همه یکبار بدان ظالمان
حمله کردند و صف لشکر کفار بدرانیدند دردارس علیه اللعنه را بکشتند و تن او را با نجاست بشستند و آن
عمان آنکه آن حرامزاده را بقتل در آوردند و از آن لشکر موازی شش هزار نامرد را جان بجهنم رسانیدند و ولایت
ایشانرا بگرفتند و زن ایشانرا اسیر کردند و بچه ایشانرا طوق نهادند بکان بفروختند و خانه ایشانرا آتش
زدند و آن گروه را آواره کردند رحمت خدا بر جماعت باد اما چون امام زاده کان در بسار و قمش روی بهزیمت
نهادند یحیی و هادی و محمود و عاقب و یوسف و مریم و یونس که فرزندان امام موسی کاظم ع بودند از دست
خوارجان روی بهزیمت نهادند چون بشهر وراین رسیدند خواجه جلال الدین بانوای قزوینی در دکان
نشسته بود و آن هفت تن امام زاده کانرا بدید سانی که خوارج بودند خبر کرد و بسیار مجادله کردند آخر الامر
یحیی بن هارون بن زید بن امام حسن ع را خواجه جلال الدین شهید کرد اما هادی بن علی بن موسی رضا ع
و علی و زید و حسن و ابو زید و محمد و جعفر و طیب و رضی و حسین و یوسف و صایم و قایم و حافظ و آن دوازده تن
امام زاده کان در عقب امام زاده هادی آمدند چون بشهر انس آباد رسیدند علی مروان و خالد مروان با هزار
مروانی در بازار سبزی فروشان با امام زاده کان مجادله کردند آخر الامر امام زاده هادی را با جماعت در آنجا

شهیدا

شهید کردند **اما راوی گوید** که چون امام زاده کان که از ظلم خوارجان در بسار و قمش متفرق شدند
عبدالله و محمد و حسن فرزندان امام زین العابدین روی بدار المرز نهادند چون بموضع مالور رسیدند طائفه
زیربان رفیق شدند و به امام زاده کان در آمدند و بسیار مجادله کردند و امام زاده کان روی بهزیمت نهادند
و زیربان در عقب ایشان رفتند چون بموضع مرج رسیدند ایشانرا شهید کردند اما عبدالله را بسیار جراحت
رسیده بود در بیابان رود بار بفلا چون بموضع چیل رسید بجوار حق در پیوست اما سلیمان و خالد و جعفر بار
روی بطبرستان نهادند چون بشهر حله رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان عبدالله و جعفر و محمد روی بولایت
دار المرز در موضع مطر رسیدند طائفه زیربان با الو و خاکنیان مطر با امام زاده کان بسیار مجادله کردند
آخر الامر محمد تقی و ابراهیم که فرزندان اسحق بن امام موسی کاظم ع بودند در آنجایگاه شهید کردند اما در موضع وزن
مردی بود سلیمان نام امام زاده کانرا در آن موضع دفن کرد و مشهد بساخت اما فرزندان جعفر بن عبدالله بن زین
یحیی بن صالح بن امام موسی کاظم ع ابراهیم و اسمعیل و اسحق و حمزه و داود با مادر و یک همشیره ایشان حقی در شهر حلق
بودند بتقیه روزگار بسر بردند تا زمان امام حسن عسکری ع که زهر دادند و شهید کردند و اهل بیت هر کس
که بدست آوردند بکشتند کار بجای رسید که امام زاده کان در هر ولایتی که بودند روی بهزیمت نهادند

اما ابراهیم و اسمعیل و اسحق و حمزه و داود و دو مادر ایشان جاریه خاتون گفت ای فرزندان برخیزید روی
بهزیمت نهیم چون شب درآمد امامزادگان روی بولایت بغداد نهادند و مدتی روزگار در بغداد بسر بردند
بعد از آن خونخواران از احوال ایشان مطلع شدند و تفحص می نمودند اما اسعد بن برهان بن محمود بن حسین بن محمد بن
عبدالله بن مسعود رحمة الله علیه با امامزادگان روی بولایت رستمدار نهادند چون بکوه پایه رستمدار رسیدند در موضع
بدر طاهر رودبار رسیدند در بیع بدبیر که ایشان را بالقاب اسمعیل گفتندی آن خونخواران با امامزادگان بسیار مجادله
و ایشان را شهید کردند و آن خونخواران خواستند که آن تنهای مبارک را بسوزانند چون شب درآمد یک کوه پاره بر سر
امامزادگان پیدا شد چون روز شد ظالمان آن تنها را نیافتند بتاریخ نهان حسون بود تخلص قسم

از اخبار امام هشتم و مقتله هشتم سلطان علی بن موسی الرضا علیه

اما روایت میکند ابو مخنف بن لوط بن یحیی خزاعی رحمه الله که چون امام موسی کاظم را خلفای بنی عباس علیه اللعنه
شهید کردند حضرت امام علی بن موسی الرضا از پدرش امامت کرد اما در اخبار آورده اند که مأمون الرشید ملعون پادشاه
شهر طوس بود و حضرت امام علی بن موسی الرضا در شهر مدینه امام و پیشوای مردم بود تا بیست و دوم محرم و شب یکشنبه حضرت
بستر رفت جناب محمد مصطفی صورت و بسیار عبادت کرد و در خواب در گرفت ناگاه دید که جناب محمد مصطفی

می آید سر تا پا سیاه پوشیده با دیده گریان و دل بریان حضرت امام پیغمبر را چنان بدید گفت السلام
علیک یا جد بزرگوار آنچه حالتست که خود را سر تا پا سیاه آراسته کرده حضرت رسول گفت ای فرزند
امروز ده روز است که ماتمت بگرفتیم و امیرالمؤمنین از درد تو خاک حسرت بر سر کرده و فاطمه از فراق
تو جامه سیاه دارد و حسن و حسین از محنت تو ضعیف و ناتوان شده اند و امام زین العابدین و امام محمد باقر
از ماتم تو واویلا آورده اند و امام جعفر صادق از بیچارگی تو خاک حسرت بر سر کرده حوریان بهشت از برای
تو گریه و زاری آغاز کرده این بگفت و حضرت علی بن موسی الرضا از کنار او کنار گرفت و گفت ای جان
مادر اگر تو در قعر دریا باشی مأمون الرشید ترا شهید کند چون حضرت از خواب درآمد زار زار بگریست و نماز
بجا آورد و از سر روضه جناب پیغمبر بیرون آمد جماعت شهر مدینه حضرت امام را پریشان خاطر دیدند جمله
مردم گفتند یا امام چرا خاطر مبارک پریشان است حضرت امام گفت که یاران بدانید که امشب جناب
جدم رسول خدا این خبر داده است که مأمون الرشید والصد هزار زاری شهید کند چون مردم شهر مدینه این
سخن بشنیدند زاری آغاز کردند و گفتند دریغا که دیگر باره مصیبت اولاد ائمه طاهرین طعان کرد اما حضرت امام را
مریدی بود اباصلت نام حضرت گفت یا اباصلت آگاه باش که مخالفان قصد کشتن ما دارند و ما توکل بخدا کردیم

که مامون الرشید بفرمود تا تمامت بزرگان و امیران و دهقانان و علما
و صلحا و فضلا را طلب کردند و مجلس عظیمی بیاراست آنگاه مامون الرشید علیه اللعنه گفت ای مردم شهر
طوس امروز مرا با شما مشورتی است اگر صلاح دانید حضرت امام علی ابن موسی الرضا
را از مدینه بولایت شهر طوس آوریم تا امام و پیشوای ما شود آنگاه سلیمان بن ابراهیم
محمد بن داود بن قاسم بن سیب عبدالله حبیب بن شجاع ارقم رحمة الله علیه که از نجبا
کبار حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب بود از جای برخواست و گفت یا مامون الرشید میترسم
که تو با حضرت امام علی ابن موسی الرضا همان عهد کنی که مردم شهر کوفه با حضرت امام
امام حسین علیه السلام کردند آنگاه مامون الرشید گفت یا سلیمان بدان و آگاه باش که اگر یک موی
مبارک حضرت امام علی ابن موسی الرضا را کم کنم بر من ظاهر است که ایشان را هر کس بیازارد
فردای قیامت در پیش جناب محمد مصطفی صلعم و علی مرتضی شرمنده خواهد ماند و همیشه در آتش
دوزخ گرفتار شود آنگاه مامون الرشید علیه اللعنه دست بر مصحف نهاد و قسم یاد کرد بدین خدای جبار
که من هیچ ظلم و ستم برادر را دائمه نه خواهم کرد آنگاه سلیمان برخواست و مردم شهر طوس را

قسم داد

قسم داد و بیعت می ستاند تا آنکه چهل هزار مرد بیعت کردند و خوشنود شدند بدست سلیمان دادند آنگاه
سلیمان آن بیعت نامه را برداشت و از شهر طوس روی بولایت مدینه نهاد چون بشهر مدینه رسید از اهل
و امام معصوم را خبر کردند جناب علیه السلام سلیمان را بخواندند چون سلیمان چشم بر جمال جهان آرای
مبارک حضرت امام افتاد سلام کرد و دست و پای حضرت امام را بوسه داد و آن بیعت
نامه را بدست حضرت امام داد حضرت امام سر نامه بگشاد و یک یک نامه میخواند و آب از چشم مبارکش
میگردانید آنگاه سلیمان گفت یا حضرت امام امروز روزیست که شما بشادی و نشاط
مشغول شوید من می بینم که حال شما پریشان شده آنگاه حضرت امام معصوم گفت من
از این نامه خبر مصیبت خبر دیگر می بینم بر من ظاهر است که اجل الامر مامون الرشید علیه اللعنه
مرا شهید خواهد کرد امیدوارم که جناب جدم محمد مصطفی و علی مرتضی بر من ظاهر کردند
که ترا مامون الرشید شهید کند حضرت امام آنگاه از مجلس برخواست و بحرم
خود تشریف برد و گفت ای فرزندان من ای برادران بدانید آگاه باشید که مامون الرشید
مرا طلب کرده و من به جانب شهر طوس میروم و من نمیدانم که دیگر شما را

که دیگر شما را نخواهم دید چون اولاد و اتباع حضرت این سخن را بشنیدند همه گریه آغاز کردند و جامه ها چاک
زدند و گفتند که یا امام تو میروی ما را که میگذاری حضرت اولاد و اتباع خود را وداع کرده روانه خراسان شد
بچشمه رسید جمعی آهوان را دید که بر سر چشمه ایستاده و همه از دیده خون میبارند چون آهوان را چشم بر جمال جهان آرای
حضرت امام افتاد گفتند که یا امام اگر صلاح دانی پا واز این راه باز گرد که مخالفان قصد کشتن تو دارند چون
حضرت امام علی بن موسی الرضا ع از آهوان این سخن بشنید گفت ای آهوان بدانید که هر کس از اجل روی بگرداند
اما من از پدر یاد دارم که نوح پیغمبر صلعم را چهار صد سال عمر بود گفت بار خدایا مرا از تو اجل درخواست نکنم اجل
بر من روا مکن چون نوح را چهار فرزند بود بنام سام و لام و یعقوب و حنانه قضا را روزی حضرت نوح صلعم در خانه خویش
نشسته بود بخواب رفت پسران او آتش چوب در آتش نهاده سرخ کردند و تن مبارک وی را میسوزانیدند چون جناب
نوح صلعم از خواب درآمد تن خود را سوخته دید گفت بار خدایا اجل قبض بر من گمار که من تاب فرزندان ندارم
ناگاه ملک الموت درآمد و گفت یا نوح آگاه باش که عهد اجل رسید که حضرت حق سبحانه تعالی در قرآن مجید
فرموده که اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعةً ولا یستاخرون چون جناب نوح این سخن بشنید گفت مرا یک ساعت
امان ده تا من دو رکعت نماز بگذارم آنگاه ملک الموت یک ساعت دست باز داشت جناب نوح از جا برخاست

و از خانه بیرون آمد و گفت یکساعت رسانیدن غنیمت است اما نوح از بیم ملک الموت روی بتربت
نهاد حضرت حق سبحانه و تعالی آن بارک زمین را بر هم کشیده نوح در یکساعت یکساله راه رفت دید که چهار کس ایستاده
و قبری کنده و یکدیگر را تعزیت میکنند چون نوح ایشان را بدید سلام کرد و گفت ای یاران شما از برای چه جهت
چه گفتند یا پیغمبر خدا ما را شخصی وفات کرده ما اندازه بیاورده ایم و ندیده ایم که این قبر تمام شده یا نه آنگاه
نوح ع گفت ای یاران چنانچه من در قبر روم بر شما ظاهر خواهد شد که تمام است یا نه آن مردمان گفتند
یا رسول خدا اگر شما قدم مبارک خود در لحد گردانی منت ما را حضرت حق سبحانه تعالی رحمت کناد آنگاه جناب
نوح ع قدم مبارک در قبر نهاد و نگاه دید آن چهار کس یکی جبرئیل و یکی میکائیل و یکی عزرائیل و یکی اسرافیل بودند گفتند یا نوح
بدان که اگر صد سال یکی دیگر آخر مرگ ندارد بدو گفته اند که پیغمبر حق سبحانه برگ از درخت تمر نمیریزد و از سر نوشت نباید گریخت
گفتند چاره دیگر نیست جان بجهان آفرین تسلیم باید کرد چون جناب نوح این سخن بشنید سر بسوی آسمان کرده
و گفت که بار خدایا مرا چند مهلت ده که دیگر باره بمسکن خود روم ندا از حضرت حق سبحانه و تعالی
در رسید که یا ملک الموت یکسال عمر نوح باقیست آنگاه ملک الموت جناب نوح پیغمبر را جانب خانه روانه کرد
تا مدت یکسال در راه بود تا بمسکن خود رسید گفت یا نوح السلام علیکم بدان که اجل تو فرا رسید و در چند آن مهلت

نداهم که دم انگوری چین چون حضرت نوح این سخن بشنید روی خود از طرف قبله کرد هر دو پای وی
از آستانه خانه در گذشت آنگاه ملک الموت گفت یا حضرت چهارصد سال عمر داشتی
و چندان جای نساختی که بر آن قبض روح کنم نوح ع گفت یا ملک الموت اگر من دانستمی که همچون تو
غنی در عقب من بود هرگز این عمارت هم نساختمی چون امام علی ابن موسی الرضا ع این نقل را تمام
کرد و جمله آهویان این سخن بشنیدند گفتند صدق یا ابن رسول الله آنگاه حضرت امام روانه شد
تا به ولایت نیشابور رسید و هم تیر پاه قدیم در سر راه باغی بود و باغبان در در باغ ایستاده آنگاه علی ابن
موسی الرضا ع از چشم بر باغ افتاد گفت یا باغبان میتوانی که از برای من انگور بیاری باغبان گفت در
این فصل انگور در باغ پیدا نشد آنگاه حضرت گفت یا باغبان برو در باغ نظر کن چون این سخن
بشنید برخواست و نگاه در باغ کرد و دید که بقدرت خدا آن باغ دیگر باره انگور آورده و باغبان از دل
شاد انگور از برای حضرت بیاورد و باز گشت و گفت که درین باغ انگور رسیده نمیشود چون حضرت این سخن
بشنید عنان مرکب بکشید و روی علم براه نهاد و باغبان در باغ ایستاده و در این فکر بود که
چگونه انگور را تمام کند که ناگاه آتش در آن باغ افتاد و باغبان با باغ با یکدیگر بسوخت تا حضرت

امام علی ابن موسی الرضا ع

امام علی ابن موسی الرضا ع نزدیک شهر طوس رسید و کوه های آنجا غلطان در آمدند یک کوه در دست
راست و یک کوه در دست چپ و حضرت امام در میان آن دو کوه میرفت تا به شهر طوس رسید اما مامون
الرشید علیه اللعنه را خبر کردند که حضرت امام آمد چون مامون الرشید این سخن بشنید شاد شد و فرمود تا تمامی بزرگان
و امرا و سرهنگان و علما و فضلا و صلحا جمله باستقبال حضرت امام بیرون فرستند چون نزدیک امام معصوم رسیدند
جمله پیاده شدند و سلام کردند و دست و پای مبارک امام را بوسه دادند و به اعزاز عزت به شهر طوس در آوردند
اما آن روز که حضرت قدم مبارک به شهر طوس نهاد در آن روز دوازده هزار لال و کور و شل و مفلوج شفا یافتند
و هر روز خلق عالم از اطراف و جوانب می آمدند و کمال و فضل آنحضرت را می دیدند و هر روز ده هزار آدم
از هر قسم شفا می یافتند آخر الامر مامون الرشید علیه اللعنه کینه حضرت امام را در دل گرفت و بسیار چاره
و تدبیر خواست کرد تا امام معصوم را شهید کند اما مامون الرشید چند شیر در خانه داشت و هر کس را که آن
حرامزاده غضب کردی وی را بدان شیر خانه فرستادی اما روزی مامون بخدمت حضرت امام آمد سلام کرد
و گفت یا امام من چند شیر در خانه دارم بسیار درنده میباشند می شنیدم که با شما سخن میگویند مرا مقصود آنست
که شما قدم مبارک بدان شیر خانه نهید تا شیران با شما سخن گویند تا بشنویم چون حضرت امام این سخن بشنید در جای بر خواست

و اتفاق مأمون الرشید بشیرخانه رفتند و در شیرخانه را بگشودند حضرت امام قدم مبارک در شیرخانه
نهاد چون شیران را چشم بر جمال جهان آرای آنحضرت افتاد همه گفتند السلام علیک یابن رسول الله این چه حکایت
که خود را بدست دشمنان دادی تو ما را اجازت ده تا ما بیرون رویم و دمار از دشمنان برآریم و تمام مردم
طوس را بدریم چون حضرت امام این سخن از شیران شنید فرمود که جناب جدم رسول خدا این خبر داده است
که البته بزهر و در طوس و از دست مأمون الرشید علیه اللعنه شهید خواهی شد اما در میان آن شیران شیری بود بسیار
ضعیف و ناتوان از جای برخواست و گفت یا حلال مشکلات جهان سلطان دین بدان که مأمون الرشید
علیه اللعنه روزی چند کله گاو یا گوسفندی میدهد به این شیران جوان میخورند من از ضعف ناتوان شده ام
شما صاحب هشیار باشید چون حضرت از شیر پیر این سخن شنید گفت ای شیران من شما را نصیحت میدهم زنهار که
بعد ازین هر چه مأمون الرشید شما را خوراک بدهد اول بگذارید تا این شیر پیر بخورد و بعد شما بخورید شیران همگی سمعا
و طاعتا گفتند این سخنان شیران را همه مأمون الرشید علیه اللعنه یکان یکان شنید چون امام معصوم از شیرخانه
بیرون آمد مأمون گفت یا امام شیران با تو چه گفتند حضرت امام فرمود آنچه شیران گفتند شما شنیدید مأمون
گفت گاوی بدان شیرخانه انداختند مأمون نگاه میکرد دید که همه شیران از جای برخواستند و آن گاو را کشتند

و بار بجای خود رفتند

و بار بجای خود رفتند آن شیر پیر از جای برخواست و بر سر گاو رفت چندان بخورد که سیر شد
و باز بجای خود رفت بعد از آن شیران دیگر برخواستند و چندانکه خواستند خوردند چون مأمون الرشید
این معجزه بدید از حضرت امام گفت الله اکبر اولاد ابوتراب همیشه جادوگر بودند آنروز حضرت امام در خانه
خویش رفت مأمون گفت ای برادر بدان که عاقبت ولد موسی کاظم در شهر طوس پادشاهی بخواهد کرد و خلق عالم
بر سر وی جمع شوند و هر روز لشکر وی زیاده شود و دمار از روزگار ما برآورد و فرزندان ما را اسیر کنند و مال
ما را غارت کنند و نسل ما را در روی زمین منقطع گردانند چون مأمون علیه اللعنه این سخن بگفت برادر وی گفت
ای برادر درین کار صبر باید کرد و این راز نهفته را با کس نباید گفت تا خلق عالم درین کار آگه نشوند اما مرا فکر آنست
که وی را بعزم مهمانی بخانه بریم و کار وی را بسازیم تا خلق عالم گمان نبرند این بگفت و در خانه رفت اما حضرت امام
را مرید خاصی بود ابا صلت نام حضرت گفت یا ابا صلت مشت خاک به تربت من آر تا من بدانم که قبر من در
کجا قرار گیرد آنگاه ابا صلت رفت و سه مشت خاک را از دست ابا صلت ستد و یک یک را بمی بویید و گفت
یا ابا صلت در میان شهر خاکم را بکنید و در آن چشمه آبی بیرون آید مرا در آن آب غسل دهید و خلق عالم را از سر من خبردار
نکنید و بگذارید که علما و فضلای شهر طوس بر سر من آیند اما پنج کس از آسمان پدید خواهند شد جبرئیل و میکائیل و عزرائیل

اسرافیل و عیسی بن مریم ع و تابوت و کفن من از آسمان ششم خواهند آورد و عیسی روح الله بر من
نماز کنند بعد تابوت از جای برخیزد و اول با آسمان هفتم خواهد رفت که حضرت حق سبحانه مرا جا [illegible]
رحمت در پوشانند و هزار ملایکه از کرکسان تابوت من خواهند آمد این بگفت و بسیار بگریست آنگاه
اباصلط گفت یا امام معصوم تو میروی و مرا که میگذاری حضرت امام گفت یا اباصلط از کجای عالم سر دم
اما حضرت امام معصوم بدین سخن بود که قاصد مامون الرشید علیه اللعنه برسید و سلام کرد و گفت یا حضرت
شما را مامون الرشید طلب میکند چون حضرت امام علی بن موسی الرضا ع از قاصد این سخن بشنید دانست
که مامون الرشید قصد کشتن وی دارد آنگاه حضرت امام با اباصلط بدر خانه مامون نهادند چون بدر
سرای مامون رسیدند مامون از خانه بیرون آمد و حضرت امام را بخانه برد آنگاه مامون طبق انگور آورد
و در پیش امام بر زمین نهاد و گفت یا حضرت امام انگور بخور بد حضرت امام نگاه بدان انگور کرد و گفت یا
مامون از برای انگور خوردن چرا مرا تو بقصد تکلیف میکنی و من درین انگور غیر از محنت و درد چیزی نمی بینم
مامون الرشید علیه اللعنه گفت یا حضرت بدان که من درین انگور هیچ مکر و حیله نکردم بارواح جناب جد حضرت
محمد مصطفی صلعم و علی مرتضی و فاطمه و حسن و حسین شهید کربلا که حق سبحانه دنیا را بدو بتوفیق ایشان آفرید که من درین انگور

هیچ مکر نکردم چون حضرت امام ع از مامون علیه اللعنه این سخن بشنید گفت یا مامون مرا هزار جان فدای جد بزرگ
گوارم محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع باد پس انگور بخواست سه خورد اما نوزده [illegible] حضرت که مقدار خواهی بده این
بگفت و حضرت مبارک در انگور دراز کرد و انگور [illegible] و در پیشانی از جای خود برخاست آنگاه مامون الرشید علیه اللعنه
گفت [illegible] ای امام بکجا میروی [illegible] آنگاه حضرت امام ع [illegible] با مامون [illegible]
و من که تو مرا فرستادی چون حضرت امام ع [illegible] از خانه بیرون آمد و وجه مبارکش حضرت پریشان [illegible]
لحظه افتادی و برخاستی یا اباصلط مرا بگذار در خانه من بیاسایم و زهر انگور [illegible] در اندرون کار کرد [illegible]
[illegible] بر خانه خود رسید در خانه رفت و در وداع که شاهزاده محمد تقی در مدینه بود و هم در وقت
و جبرائیل [illegible] منفعل شده بود ناگاه هاتفی از جانب حق تعالی [illegible] گفت ای پسر اگر میخواهی که
اگر میخواهی که پدر خود را زنده ببینی قدم در راه نه چون حضرت شاهزاده محمد تقی ع از هاتف غیبی این سخن شنید
بیرون آمد [illegible] پدرم را [illegible] شهر طوس روم آنگاه حضرت
شاهزاده محمد تقی ع در خانه رفت و مادر خود گفت که ای مادر بدان که پدرم را مامون الرشید علیه اللعنه شهید کرد
چون اولاد و اصحاب امام علی بن موسی الرضا ع این سخن بشنیدند همه گریه و زاری آغاز کردند و [illegible]
چاک کردند آنگاه شاهزاده محمد تقی ع از مدینه روی بولایت خراسان نهاد و براهگذار اورده اند که شاهزاده
محمد تقی ع از مدینه تا طوس آمد بدر خانه رسید بر بالین حضرت امام علی بن موسی الرضا ع خفته بود در بر زد و گفت
که پدر بزرگوار من برخیز چون حضرت امام ع آواز فرزند خود بشنید [illegible] از جای خود [illegible]
بنشست و چون حضرت شاهزاده محمد تقی را چشم بر جمال [illegible] آرای مبارک پدر حضرت علی بن موسی الرضا ع افتاد
دفن کرد والسلام علیک ای پدر مظلوم من [illegible] که این قوم بی وفا [illegible] بی اعتبار ان در حق شما

کرده اند و این چه بیعت نامه ای خلاف بود که نوشته بخواست چون حجت بجای نماند و نمانده ای پدر بزرگوار من از شهر حجی
و بکسی تعلیم کند در شهر طوس غریب و بیکس بمانی یا ابا الصلت یتیمی و غریبی چون عالم که در ولایت مدینه [illegible] بماندم
این گفت و بیهوش شد آنگاه حضرت امام فرزند خود را در کنار گرفت و سر و روی مبارکش می بوسید
و سر فرزند خود را در کنار [illegible] بر جامه خواب برد و آنچه شرط امامت بود بوی ادا کرد چون حضرت امام
محمد تقی ع ازو در یافت حضرت امام علی بن موسی الرضا جان را بحق تسلیم کرد که انا لله و انا الیه راجعون
آه ای عزیزان چون حضرت امام معصوم بجوار حق در پیوست آشوب عظیمی در شهر طوس افتاد و مردم شهر
بر سر امام علی بن موسی الرضا ع جمع آمدند و نوحه و زاری آغاز کردند و جامها چاک زدند تا تمام مردم شهر طوس
آمدند متحیر شدند که حضرت امام معصوم را غسل دهند آن مرد خاص حضرت امام علما و فضلای شهر طوس
را بر سر امام دور کرد و نگذاشت که مردم شهر طوس بر سر امام روند آنگاه [illegible] شخص از آسمان بدید
آمدند و تابوت و کفن بیاوردند و حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را غسل دادند و کفن پوشانیدند
و وی را در تابوت نهادند آنگاه تابوت از جای برخاست و روی بآسمان نهاد چون بآسمان [illegible] رسید
حضرت حق سبحانه و تعالی [illegible] جامهای رحمت در تابوت بسته و هزار ملایکه ذکر کنان در عقب تابوت حضرت
امام ع آمدند تا که تابوت بسر قبر خویش رسید و بر او عیسی روح الله نماز کرده گذاردند آنگاه مامون
[illegible] علیه اللعنه والعذاب آمد و فریاد و واویلا بر آورد و گفت که حضرت امام را بیماری از چه بود آنگاه ابا الصلت
هروی خاص حضرت امام علی بن موسی الرضا ع گفت یا مامون بدان و آگاه باش که امام معصوم را
بزهر شهید کردی و بلعنت خدا گرفتار شدی تا دنیا باشد تمام الخلق خواهند کرد چون مامون
علیه اللعنه والعذاب این سخن بشنید خشم گرفت و گفت یا ابا الصلت بی شرم امروز پادشاه این ممالک

منم و [illegible] بیهوده میگوید من [illegible] خواهم کرد آنگاه ابا الصلت گفت یا مامون
اگر تو مرا بکشی من بهتر از امام نخواهم بود در احصار اولاده که حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را هشت
فرزند بود بدین اسامی حضرت امام محمد تقی ع و هادی و علی و تقی و حسین و یعقوب و ابراهیم و فضل و جعفر اما
هادی بن امام علی بن موسی الرضا ع چهار فرزند بود بدین اسامی عبدالله و جعفر و محمود و داود اما علی نقی
بن امام علی بن موسی الرضا ع شش فرزند بود بدین اسامی ابو طالب و حسن و محسن و صالح و ثابت و صابر
اما یعقوب بن امام علی بن موسی الرضا ع را سه فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس و اسحق اما ابراهیم
علی بن موسی الرضا ع را شش فرزند بود بدین اسامی محمد و احمد و محمود و طیب و موسی و ابراهیم
و یعقوب و فضل اما فضل بن امام علی بن موسی الرضا ع را دو فرزند بود جعفر و عبدالله اما جعفر بن امام
علی بن موسی الرضا ع را شش فرزند بود بدین اسامی سلیمان و اسمعیل و شعیب و یحیی و مالک و حبیبه اما دانیال
بن عبدالله بن هادی بن امام علی بن موسی الرضا ع را سه فرزند بود بدین اسامی یزدان و عمران و ریحان
[illegible] و دختران فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و حنیفه اما ابو طالب بن علی نقی بن امام علی بن موسی الرضا ع را
ده فرزند بود بدین اسامی یعقوب و یوسف و خالد و حامد و صالح و ناصر و [illegible] و دختران سلیمه و حلیمه و رحیمه اما یوسف
بن یعقوب بن علی بن موسی الرضا ع را پنج فرزند بود بدین اسامی حمزه و [illegible] و عزیز و نوح و ابراهیم اما محمد بن امام
بن امام علی بن موسی الرضا ع را هشت فرزند بود بدین اسامی حسن و محسن و حسین و قاسم و زید و علی و [illegible]
و دختران زینب و کبری اما عبدالله بن جعفر بن امام علی بن موسی الرضا ع را ده فرزند بود بدین اسامی یحیی و موسی و [illegible]
و مختار و عباس و هارون و دختران سکینه و حلیمه و رحیمه و آمنه تا در زمانی که حضرت امام محمد تقی ع
را هارون الرشید علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد و قصه اولاد ائمه تمام کردیم [illegible] عراق و خراسان فرستاد و [illegible]

غارت که چون نامه من بشما رسد باید که دمار از ایرانیان چون نامه باطراف رسید دیگر باره ظالمان
خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند و جمله امامزادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما یعقوب و ابراهیم
و فضل را در مدینه بموضع گورستان بقیع شهید کردند اما هادی و علی نقی و جعفر از مدینه روی بولایت ساوج بلاغ نهادند
چون بولایت ساوج رسیدند هادی و علی نقی را در موضع بوشش شهید کردند اما جعفر را در موضع خیدار شهید کردند
اما حسین بن امام علی بن موسی الرضا ع در ملوك زمان بدرش شیخ بایزید بسطامی شاهزاده حسین را از خرد
سالی برداشته روی بولایت قزوین نهاد چون بموضع خردان رسیدند یک ساعت بنشستند و چاشت
کردند بعد از ان روی براه نهادند چون بحوالی شهر قزوین رسیدند ناگاه شیخ بایزید را چشم بمورچه افتاد
دید که مورچه بدامان او دامان بهم خورد انگاه شیخ بایزید شاهزاده حسین را گفت که تو در بیرون شهر
باش تا من مورچه را بمنزل اش رسانم انگاه شیخ بایزید مورچه را برداشته و روی براه نهاد انگاه حضرت
شاهزاده حسین چون تنها ماند و لشکر اعدای شهر قزوین بگوش شاهزاده رسید انگاه شاهزاده حسین ع
از جای برخواست و در شهر قزوین رفت چون بدر حمام رسید در حمام رفت اما یک کوری استاده بود هر کس
که در حمام میرفت گفتی بدوستی حضرت امام علی بن موسی الرضا ع که یک کاسه آب بر سر من بریزید انگاه
شاهزاده حسین ع یک کاسه آب بر سر کور ریخت که در ساعت ان کور بینا شد انگاه کور دست دراز کرده و
دامن شاهزاده را گرفت و آواز بلند کرد که ای یاران بدانید که این امامزاده است انگاه کور از حمام
بیرون آمد و مردم شهر قزوین را خبر کرد از آمدن شاهزاده حسین که در حمام است چون مردم شهر قزوین
این سخن بشنیدند بعضی بدوستی و بعضی بدشمنی هجوم آوردند و در حمام رفتند و حضرت شاهزاده حسین را
در ان موضع شهید کردند که لعنت الله علی قوم الظالمین اما فرزندان هادی بن امام علی بن موسی الرضا ع

عبدالله

عبدالله و جعفر و محمد و داود از مدینه روی بولایت نخجوان نهادند چون بنخجوان رسیدند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیارند بالقاب علوی اما فرزندان علی بن علی بن موسی الرضا ع ابو طالب و حسین و تقی
و صالح و صالم از مدینه روی بولایت چهارکل بایکان نهادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیارند
بالقاب علوی اما فرزندان یعقوب بن امام علی بن موسی الرضا ع یوسف و یونس و اسحق از بغداد
روی بولایت بلاد مرتهف نهادند چون بشهر بیرمرز رسیدند انجا نیز شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن امام
علی بن موسی الرضا ع محمد و احمد و محمود از بغداد روی بولایت کمره نهادند چون بکمره و زرآباد رسیدند انجا
شهید کردند اما ابراهیم بن امام علی بن موسی الرضا ع با دو فرزند خود موسی و طیب از بغداد روی بولایت
ری نهادند چون بموضع شهر ری رسیدند مدتی بسر بردند و بعد از ان از شهر ری روی بولایت طهران رود بار
چون بموضع اینک رسیدند اما ابراهیم بن امام علی بن موسی الرضا ع را در ده اینک شهید کردند بر سر طلیعه
سر بستان بطرف آفتاب برآمدن تربت اوست اما ابراهیم و یعقوب و حافظ از ری روی بولایت کاشان
نهادند چون بشهر کاشان رسیدند انجا نیز شهید کردند اما فرزندان فضل بن امام علی بن موسی الرضا ع
جعفر و عبدالله از مدینه روی بولایت دار المرز نهادند چون بولایت رود بار طهران رسیدند بموضع لالان
افتادند انجا نیز شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام علی بن موسی الرضا ع سلیمان و اسمعیل و شعیب و یحیی
و مالک و حبیب و دانیال از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند اما سلیمان
و اسمعیل از ری روی بولایت طارم نهادند چون بموضع شهی وه رسیدند و خوارجیان از عقب آمدند با ایشان
مجادله کردند آخر الامر سلیمان و اسمعیل را در موضع شهی وه شهید کردند ان طرف رودخانه بطرف آفتاب برآمدن
در میان درخت هوات غایب شدند اما شعیب و یحیی از شهر ری روی بولایت نور رو نهادند چون بولایت

بوره در رسیدند ایشان را شهید کردند و جسد و ابدال از ری روی بولایت ارکستان نهادند اما خبر
دران موضع شهید کردند اما فرزندان عبدالله بن هادی بن امام علی بن موسی الرضا ع برادران و عمران و برهان
ولقمان از مدینه روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر بغداد رسیدند ایشان را در آن موضع شهید کردند اما دختران عبدالله
بن هادی بن امام علی بن موسی الرضا ع فاطمه و خدیجه و کلثوم و حفصه و سکینه از بغداد روی بولایت شیراز نهادند
چون بشهر شیراز رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابوطالب بن علی نقی بن امام علی بن موسی الرضا ع یعقوب و یوسف
و خالد و حمید و سالم و ناصر از مدینه روی بولایت یمن و حجاز نهادند چون بیمن رسیدند وطن ساختند و زیارت ایشان
بابرکت است بلقب علوی اما دختران ابوطالب بن علی نقی بن امام علی بن موسی الرضا ع سلیمه و حلیمه و رحیمه از بغداد روی
بولایت تبریز نهادند چون بشهر تبریز رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان یوسف بن یعقوب بن امام
علی بن موسی الرضا ع حمزه و طاهره و عزیز و نوح و ابراهیم از بغداد روی بولایت خراسان نهادند چون بشهر طوس رسیدند
وطن ساختند و زیارت ایشان بابرکت است بلقب علوی اما فرزندان محمد بن ابراهیم بن امام علی بن موسی الرضا ع حسن
و محسن و حسین و قاسم و زید و علی از مدینه روی بولایت همدان نهادند اما حسن و محسن و حسین در زمین همدان شهید
کردند اما قاسم و زید و علی از همدان روی بولایت سلطانیه نهادند چون بسلطانیه رسیدند ایشان را شهید کردند اما
دختران محمد بن ابراهیم بن علی بن موسی الرضا ع زهرا و کبرا از بغداد روی بولایت کاشان نهادند چون بشهر کاشان رسیدند
ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبدالله بن جعفر بن امام علی بن موسی الرضا ع یحیی و موسی و مسیب و مختار و عباس و هارون
از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی بسر بردند اما عبدالله بن جعفر بن امام علی بن موسی الرضا ع
از ری روی بولایت شمیران نهادند چون بموضع حصار بوعلی رسیدند و برا شهید کردند اما مسیب و مختار از ری روی
بولایت اصفهان نهادند چون باصفهان رسیدند ایشان را شهید کردند اما عباس و هارون را شهری شهید کردند اما سکینه

وحلیمه

و حلیمه و رحیمه و آمنه از بغداد روی بولایت جین نهادند چون بشهر جین رسیدند ایشان را شهید کردند و جسم
شد ذکر اخبار اولاد امام علی بن موسی الرضا ع

مجلس نهم از اخبار حضرت امام محمد تقی علیه السلام

روایت میکند لوط بن یحیی بن حرانی علیه الرحمه که حضرت امام محمد تقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت امام علی
نقی ع و ابوالحسن و ابوطالب و زید و موسی و جعفر اما ابوالحسن بن امام محمد تقی ع را سه فرزند بود بدین اسامی عبدالله و زید و
مالک اما ابوطالب بن امام محمد تقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی باقر و جعفر و قاسم و محسن اما موسی بن امام محمد تقی
را چهار فرزند بود بدین اسامی ابوطاهر و مطهر و فضل و جعفر اما جعفر بن امام محمد تقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی
زین العابدین و مطهر و احمد و ابراهیم و اسمعیل و داود اما ابوطالب بن ابوالحسن بن امام محمد تقی ع را هشت
فرزند بود بدین اسامی شعیب و محمد و محمود و حسن اما دختران میمونه و رابعه و فاطمه اما ابوطاهر بن موسی بن امام
محمد تقی ع را ده فرزند بود بدین اسامی سالم و ملاق ایوب و ذکریا و مسلم و عقیل و دختران ام صغرا و ام کبرا
و ام کلثوم و زینب اما زین العابدین بن جعفر بن امام محمد تقی ع را چهارده فرزند بود بدین اسامی حسن
و فضل و مالک و ابراهیم و خالد و محمود و حسن و سلیمان و یعقوب و ثابت اما دختران حبیبه و رقیه و سکینه
و زبیده اما مطهر بن امام محمد تقی ع سه فرزند بود باسامی موسی و محمد و حسین راوی گوید که هارون الرشید
که حضرت امام محمد تقی ع را زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد جمله امام زادگان روی باطراف و جوانب
نهادند اما ابوطالب و زید را در ولایت بغداد در موضع سندلی شهید کردند اما حضرت امام علی النقی ع بشهر مرو و قهقهان
وطن ساختند اما ابوالحسن جعفر و موسی با همه اولاد و اصحاب خدام و حشم از بغداد روی بولایت ری نهادند چون
بولایت ری رسیدند مخالفان سر راه امام زادگان در آمدند با ایشان مجادله کردند و با جراحت مبارک ایشان
رسیده بود آخر الامر ابراهیم بن جعفر بن امام محمد تقی ع بولایت ری در موضع دزگان شهید کردند اما اسمعیل بن جعفر

امام محمد تقی ع در ولایت ری در موضع طهران افتادند در خانه فخرالدین حداد فرود آمدند تا مدت یک ماه بیمار بود و بیمار
جراحت تن مبارک امام زاده اسمعیل رسیده بود آنگاه فخرالدین حداد آن جراحت را بست آخر الامر بروانی
و عمران با فرزندان و برادران و متعلقان خروج کردند بمنزل فخرالدین حداد فرود آمدند و امام زاده اسمعیل را
شهید کردند که لعنت الله علی الظالمین اما ابوالحسن بن حضرت امام محمد تقی ع با یک فرزند دیگر زید نام بولایت
ری در موضع اندرمان افتادند پیشتر از شهید کردند اما موسی و جعفر با جمله فرزند و فرزندزادگان و اولاد و اصحاب از ولایت
ری روی بولایت دارالمرز نهادند چون بموضع آهنگ لار رسیدند با همه مردان و متعلقان بار گرفتند و آسوده شدند
اما در آهنگ لار آب باری ایستاده بود و آن ملعون بدبخت و آن شقی گمراه که لعنت خدا و نفرین رسول بر گفتار
شعبان ملعون امام زاده های مظلوم را بدید و اسم کهن آن ملعون شعبان بود برفت و مردم مردانک و مردم
زبار را خبر کرد از آمدن امام زاده ها اما در ولار چهار صد چهل چهار پاره ده بود که مردم لار منشور
نامه از مامون الرشید داشتند که اگر اولاد ائمه بولایت بیایند خوارجان دست تر از شهید کنند آخر الامر جمله دهقانان
را خبر کردند اما برادر زاده مامون الرشید علیه اللعنه عبید نام که در ده مردانک بود لشکر برداشت و روی بآهنگ
نهاد چون بموضع نامنی رسیدند شعبان او با ملعون بر سر راه ایستاده بود آنگاه عبید حرامزاده گفت
با شعبان هیچ ابوتراب دیدی که گذشته باشند آنگاه شعبان سگ گفت آری دیدم اگر تو مرد در راهم چند
و بهم من شمار باشان برسانم آنگاه آن حرامزاده درهم چند بشعبان او بار دادند و آن حرامزاده
بلد راه شد و همچنان می آمدند تا بسر امام زادگان رسیدند راوی گوید که چهار صد چهل چهار پاره ده مردمش آمدند و امداد
بسوار جان کردند اما از آن جمله چهار ده بونزه ده که اولاد مسیب بن قعقاع خزاعه بودند مردمش و سی لنگ
و او رزو بهران مردمش بگریه و زاری مشغول بودند اما مخالفان با امام زادگان جنگ عظیم کردند اما عمران بن

موسی

موسی و جعفر بن و امام زاده موسی بن امام محمد تقی ع امروز با جمله این عمان و جمعی شش هزار خوارج بر اعیان
بجنگ رسیدند آخر الامر عمران و جعفر و موسی و ابوطالب و قاسم و محسن و باقر و داود و مطهر و یوسف
و حسین و اسحق و عبدالله و زین العابدین و محمد الجواد و محسن و آل محمد بن امام زادگان را در موضع آهنگ
لار شهید کردند راوی گوید که در همان شب خبر آمد که هارون الرشید علیه اللعنه جان بملک دوزخ [illegible]
سپرد و لعنت خدا گرفتار شد اما عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن قاسم بن ثابت بن علی بن محمد بن فضل بن
یحیی بن اسحق بن محمد بن مسیب بن قعقاع خزاعه رحمة الله علیه چون این سخن بشنید شاد شد گفت ای ابن
عمان برخیزید و عداوت در میان نهیم و حق چون فرزندان امام محمد تقی ع را از بن ظالمان گمراه باز ستانیم
همه یکبار گفتند که فرمان برداریم آنگاه علم سبز مسیب را بر پا کردند و روی بدان مخالفان نهادند و زنان و
دختران همه سر پای برهنه و دست بر سر زنان و روی خراشان میرفتند چون شعبان آن بار رسیدند
آنگاه عبدالله گفت ای حرامزاده دیدی که آتش بر بر درخت شجر مبارک افروختی و شاخ برگ ما سوختی بیا
تا ضرب دستی بتو زنیم آنگاه عبدالله یک ضرب بر سر آن حرامزاده زد که بسینه او بشکافت و آن لشکر اسلام
همچنان میرفتند تا بر سر کشتگان آهنگ لار رسیدند و خود را در میان خاک و خون ایشان انداختند و فریاد
و واویلا برآوردند و امام زادگان را دفن کردند امروز عبدالله با بقعه عمان و خویش در عقب خوارجان
بر رفتند و دو هزار خوارج را بجهنم رسانیدند اما جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع امروز گنبد شده بود
اما عبدالله امام زاده را به او زاویه آورد و جمیل جراحت تن مبارک وی رسیده بود و زن عبدالله حنیفه نام
در کشت آن جراحت را بست تا مدت شش ماه درگذشت عبدالله دختر خود زینب نام را بعقد امام زاده جعفر در آورد
اما جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع چهار فرزند بود بنامهای عبدالله روح الله و اما عبدالله را سه فرزند بود

محمد و حسن و حیدر اما روح الله را کشتند فرزندان نقیه بن اسامی محمود و سعید و اسود و ابراهیم و اسمعیل و داود
تا زمان متوکل علیه اللعنه که حضرت امام علی نقی ع زهر داد و شهید کرد و لشکر بی اندازه جمع کرد و روی باطراف و
جوانب نهاد و هر جا که اولاد ائمه بدست آوردی بکشتی و امان ندادی آنگاه متوکل علیه اللعنه ملعون شقی بولایت
لار رسیدند و کیابان او از آمدن آن خوارجان خبر یافتند ایشان هم بسیار ابن عمان خود را جمع کردند و
حرب عظیمی در پیوست و از هر دو سپاه لشکر بسیار کشته شد آنگاه متوکل علیه اللعنه گفت ای کیابان او تمام فرزندان ابوتراب را
میان را پنهان کرده شد و اسمهای ایشان را بار گفتند که اکنون شنیده شد و با من بدهید من تمام را زنده نخواهم گذاشت تا ایشان را
بدست نیارم کیابان گفتند ای خوارج اگر تو ما را قتل کنی ما ایشان را تسلیم نخواهیم داد آن حرام زاده دید که چاره دیگر نیست
و سر دوم کوه با به سخت بسته اند کشتار ایشان باز داشت اما جعفر بن موسی بن امام محمد نقی ع موضع آن را بجوار حق در پیوست
اما جعفر بن عمران بن موسی بن امام محمد نقی ع در ری در ولایت دار المرز رستمدار افتادند در پایان قلعه صلح کنان محمد کیا بن
رسیدند مدتی روزگار بسر بردند و بجبر نشسته و بطایف آبا خود روزگار بسر میبردند و مردم را براه اسلام دلا
لت میکردند آن مردم شریر و معتقدان حضرت بودند و از روی کرامات و ولایات بیار رسیده بودند و بادشاه
ولایت عراقین سلطان سنجر بود چون این خبر سلطان سنجر رسید آرزوی دیدار مبارک آنحضرت در دلش
اثر کرد متوجه دار المرز رستمدار شد چون بکوه به رسید در خاطرش گذشت که اگر حضرت محمد کیا دیر صلح کنان
را کرامتی هست در این راه بما نماید چون قدم در آن کوه نهاد دفعه بقدرت خدا تعالی آن کوه بلرزه در آمد هیبت
بتن سلطان سنجر افتاد و مردم بترسیدند و آنچنان بود که تمام در آن کوه فنا شوند ناگاه آوازی شنیدند که
یا ایها الجبل ملرز و آن کوه در ساعت قرار گرفت و راه داد که ایشان بگذرند سلطان محمد کیا رسیدند و از زر
تا حال اسم آن کوه ملرز مانده است چون علامت و معجزه آنحضرت بایشان رسید ایشان چندین هزار زر علوفه و دادم

دیکر حضرت

دیگر خدمت بر میان بستند و پادشاه هرچه در خزانه و مطبخ داشت به بخشید و بطرف آنحضرت در آ
وردند و نقاره خود را در آن آستانه شریف مبارک گذاشت همچنان مانده است تا دامان قیامت
و حضرت محمد کیا در همان موضع بجوار حق در پیوست اما کیا جلال شد اسپهبد در ولایت دار المرز رستمدار
افتادند و نسل بسیار شدند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نجباء که ماندند اما زرین کمر بن جعفر بن موسی
بن امام محمد تقی ع حسن نام در ولایت دار المرز مازندران افتادند و نسل بسیار شدند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب زرین کمر اما حسین بن علی بن محمد بن جعفر بن زید بن حسن بن محمد بن عبدالله بن زرین کمر
بن جعفر بن موسی بن امام محمد تقی علیه السلام در مازندران رود بار روی بولایت ری نهادند و نسل بسیار شدند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب زرین کمر اما فرزندان روح الله و سعید و محمود و اسود و ابراهیم و اسمعیل در ولایت
استرآباد افتادند چون بشهر استرآباد رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان ابوطالب بن ابوالحسن بن حسن بن
امام محمد تقی ع شعیب و محمود و محمد و حسن در ولایت قم افتادند چون بشهر قم رسیدند ایشان را شهید کردند اما
دختران ابوطالب میمونه و رابعه و فاطمه در ولایت هزارجریب افتادند مدتی افتادند که آن وقت را لواب
ان کفندی آن مظلومان را در آن وقت شهید کردند اما فرزندان ابوطاهر بن موسی بن امام محمد تقی ع صالح
و صادق و ایوب و دیگر بیا و جعفر از بغداد روی بولایت نشابور نهادند چون بشهر نشابور رسیدند ایشان
را شهید کردند اما دختران ابوطاهر و ام صغرا و ام کبرا از بغداد روی بولایت طبس نهادند چون
بموضع کلمین رسیدند ایشان را شهید کردند اما کلثوم و زینب از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر
ری رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام محمد تقی ع حسین و فضل و خالد و محمود و حسن
و سلیمان و یعقوب و شهاب از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند ایشان را

شهید کردند اما دختران زین العابدین حبیبه و رقیه و سکینه و زبیده از بغداد روی بولایت ری نها
دند چون بموضع ری رسیدند لشکر ایشانرا شهید کردند اما آنرا و طلا کوبه که از اولاد ابراهیم بن محمد بن حسن بن
قاسم بن جعفر بن ابیطالب بن حسن بن موسی بن محمد بن زید بن امام حسن بن حضرت علی بن ابی
طالب ع راوی کوید که چون متوکل علیه اللعنه حضرت امام علی النقی ع را زهر داد و شهید کرد و آن حرامزاده
حکم کرد هر کجا سید صحیح النسب باشند بکشند و بسوزانند و نامه باطراف و جوانب فرستاد و فندغش که
راوی کوید که اولاد حضرت امام حسن عسکری در شهر اصفهان مدتی بتقیه روزکار بسر میبردند چون نامه آن حرا
مزاده بشهر اصفهان رسید دیکر باره ظالمان خروج کردند و در دروازه شهر ایستادند و امام زاده کان را در میان
کرفتند و بسیار مجادله کردند در نسب ایشان که در ولایت اصفهان مدفون اند آخر الامر هارون بن محمد بن زید بن حضرت امام حسن
سبط ع را در اصفهان شهید کردند و ویرا بالقب هارون ولایت خوانند اما هارون را سه فرزند بود بدین اسامی محمد
و یحیی و ابراهیم و محمد را دو فرزند بود بدین اسامی موسی و اسحق چون شب در آمد جمله امام زاده کان از شهر اصفهان بروی بولایت
ری نهادند چون بشهر ری رسیدند دران موضع که اکنون دار السلام خوانند محمد و یحیی و ابراهیم را در ان موضع
شهید کردند اما موسی و اسحق در ولایت ورامین افتادند چون بابان کنبرجیه دران موضع که در باجه درمیان
قلعه بود موسی و اسحق را دران جایکاه شهید اما موسی سه فرزند بود بدین اسامی حسین و قاسم و صالح را در شهر
ورامین شهید کردند اما حسین بن صالح فرزند ابوطالب اما ابوطالب را چهار فرزند بود بدین اسامی جعفر و نام و یعقوب
و عبد الله را در کوهنک دخترن جرد شهید کردند اما جعفر را دو فرزند بود قاسم و علی و ایشانرا در ولایت ری
در موضع بجلک شهید کردند اما قاسم بن جعفر را شش فرزند بود بدین اسامی حسن و محسن و یوسف اما دختران

زبیده

وزبیده و خدیجه و عبیده و آن شش امامزاده را در شهر ورامین در پیش سر مسجد جامع شهر در وشقی علیه اللعنه شهید
کردند و شب روز آن شهدای مبارک در میان خاک مدلت افتاده بود و کسی را زهره نبود که آن امام زادها را دفن کنند
چون شب در آمد در محلت نقاشان مردی بود نام وی حاجی حلوائی و آن مرد چهار فرزند داشت که محب اهل بیت
بودند و شب چهارم امام زاده کان را در آن موضع دفن کردند که رحمة الله علیه و آله السلام حسن چهار فرزند بود محمد
و زید و احمد و یونس و ایشانرا شهر ورامین چون در شهر سبزه محله که بیس فرو شان رسیدند ایشانرا اسعد بن ارزق
و شفی شهید اما محمد سه فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و محمود و ذکریا اما محمود را و ذکریا را در ولایت ورامین در
موضع وسکر شهید کردند اما ابراهیم بن محمد بن حسن بن قاسم بن جعفر بن ابیطالب بن حسن بن موسی بن محمد
بن هارون بن محمد بن زید بن امام حسن بن علی بن ابیطالب ع از شهر اصفهان روی بولایت ورا
مین نهادند چون بموضع ورامین سرزمین رسیدند وطن ساختند اما در سرزمین چهار صد کدخدائی نامی بود
و مردی در موضع سرزمین بود که نام وی سلیمان بن عبد الوهاب کلبی لعنه الله و او را دختری بود
با امام ابراهیم داد اما ابراهیم چهار فرزند بود بدین اسامی حسین و قاسم و محمود و ابو الحسن و در سرزمین
وطن ساختند و زیارت ایشان بنام سید سرزمین باندند محسن دوم در اخبار امام علی النقی ع
عدد اخبار آورده اند امام علی النقی ع شش فرزند بود بدین اسامی حضرت امام حسن عسکری و محمد و حسین و عبد الله
و زید و موسی اما محمد بن امام علی النقی ع را سه فرزند بود بدین اسامی ابوطالب و غالب و مخلب و مطلب و اسحق
و اسکندر و محمود و خالد و جعفر اما حسین بن امام علی النقی ع ده فرزند بود بدین اسامی جعفر و محمد و زین العابدین و
داود و عین الله و لطف الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله اما عبد الله بن امام علی النقی را چهار فرزند
بود بدین اسامی سام و لام و محمود و محمد اما زید بن امام علی النقی ع نه فرزند بود بدین اسامی ابراهیم

واسمعیل و یعقوب اما موسی بن امام علی نقی ع مبرقع بود و برادر موسی الف کشت ... اما ابوطالب بن محمد بن ا
مام علی نقی ع را هشت فرزند بود بدین اسامی قاسم و هاشم و سالم و صالح و صادق و خالق و ادریس
و مالک و جعفر بن حسین بن امام علی نقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و
اسرافیل اما محمود بن عبدالله بن امام علی نقی ع را نه فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس و سلیمان و عزیز و محمد
و محسن و قاسم و ابوالفضل و ابوالمعالی اما ابراهیم بن زید بن امام علی نقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی
ازهر و اظهر و هادی و حیدر و محمود و الیاس اما راوی گوید که معتصم علیه اللعنه خروج کردند اما محمد و حسین و
عبدالله و زید را در شهر سامره شهید کردند اما موسی الف با برادران چند روزی بولایت قم بسر بردند بعد
ایشان را در قم شهید کردند و در آنجا مشهد ساختند و برا بالقاب موسی خوانند اما فرزندان محمد بن
علی نقی ع همه از سامره روی بولایت خوی سلماس نهادند چون بشهر خوی رسیدند بعضی را در آن
جایگاه شهید کردند و بعضی در آن شهر وطن ساختند و زیارات ایشان بسیار شد بالقاب اما اسحق و
اسکندر و محمود و جعفر را در ولایت سلماس شهید کردند اما فرزندان حسین بن امام علی نقی ع
جعفر و محمد و باقر و زین العابدین از بغداد روی بولایت لار و شیراز نهادند چون بولایت لار رسیدند آن را
شهید کردند اما حبیب الله و حمید الله و عنایت الله و بهادر الله و لطف الله از سامره روی بکرما
ن نهادند چون بشهر کرمان رسیدند لشکر ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبدالله بن امام علی نقی ع سام
و لام و محمد و محمود روی بولایت ری نهادند چون بولایت ری رسیدند مدت روزگار تقیه بسر بردند
بعد از آن روی بولایت دارالمرز نهادند چون برود بار در شهر رسیدند محمد در موضع سراس شهید
کردند و محمود را در رودخانه غور شهید کردند و سام و لام در ولایت قم افتادند چون بشهر قم

رسیدند لشکر اشرار شهید کردند اما فرزندان زید بن حضرت امام علی نقی ع ابراهیم و اسمعیل و یعقوب از سامره
روی بولایت همدان نهادند چون بشهر همدان رسیدند مدت روزگار تقیه بسر بردند بعد از آن از همدان ر
وی بولایت بهموت برود بار رسیدند ابراهیم و اسمعیل و یعقوب را برود بار بهموت در موضع خانه زر شهید
کردند اما جعفر بن امام علی نقی ع از ولایت شیراز روی بولایت دارالمرز نهادند چون بکوه انگرود ر
سیدند وی را شهید کردند اما فرزندان ابوطالب بن محمد بن حضرت امام علی نقی ع قاسم و دائم و سالم و صادق
و خالق و ادریس از بغداد روی بولایت سمرقند نهادند چون بشهر سمرقند رسیدند لشکر اشرار شهید کردند اما فرزندان
جعفر بن حسین بن حضرت امام علی نقی ع جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل از سامره روی بولایت دیلم
نهادند چون بازرنگ ملاحده رسیدند لشکر اشرار شهید کردند اما فرزندان محمود بن عبدالله بن امام علی نقی ع
یوسف و یونس و سلیمان و عزیز و محمد و محسن و قاسم و عبدالفضل و عبدالمطلب و عبدالمعالی از بغداد روی بولایت
نهادند و اهل بیت از ذکور و اناث پنجاه تن بودند و اصحاب کبار چهل نفر بودند و امیران عرب صد نفر بودند
همه شجیع و دلیر و در رزم آزموده بودند همچنین میرفتند تا که ناگاه ایشان بشهر زکان افتادند و سی هزار خوارج
در آن شهر بودند نقل است از بزرگان اهل سنت که در اسناد و مسند خود آورده اند که از امیرالمومنین حسین ع
روایت میکنند در آن زمان که جناب امیرالمومنین ع که چهل هزار خوارج که از جنگ نهروان بقتل
آورده بودند از آن جمله نه خوارج گریخته در شهر زکان وطن ساخته بودند و از نژاد ذریات بسیار شد
از جمله امیر ایشان ابوالمعالی بن نوفل بن لحان بن شمر ذوالجوشن علیه اللعنه والعذاب بود که عداوت اولاد
زیاد کند نسلا بعد نسل و سپهسالار سپاه اسلام حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف بود که برادر
حضرت علی بن موسی الرضا ع بود ناگاه لشکر اسلام و آن حرامزاده لشکرگاه بردند از مرد سپاه طلایه

بیرون رفتند امیران ترک چند کس که خدمت سلطان سید جلال الدین اشرف آمدند و ... را
اسامی و مضمون القاب صحیح که مکتوب شد یعنی حسن بیگ و قاسم بیگ و ابراهیم بیگ و
جعفر بیگ و موسی بیگ و دانیال بیگ استاجلو و ایشان را قبایل بیست ... آمدن بخدمت سلطان
سید جلال الدین و رکاب آنحضرت را بوسیدند و عرض کردند که ای مولای شاهزاده و پدر ما فدای شما باد
و عرض کردند یا ابن رسول الله شما درین شهر غریب افتاده اید و طرح و وضع این ولایت نمیدانید
شما صبر کنید تا یک هفته از میان بگذرد و ما قبایل ... نامه بایشان مینویسیم تا همه
حاضر شوند و کار خوارجان را تمام بسازیم آنگاه امام زاده بر ایشان آفرین کرد و از برای
ایشان دعای خیر کرد و همچنین نوشته بودند امام در کتاب ... ابو ... روایت از سند شیخ بابویه
قمی رحمة الله علیه که آن روز استاجلو هزار گاو و دو هزار گوسفند و هزار شتر و صد بدره زر و صد
اسب از برای حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف آوردند نامه چند بقبیله فرستادند و قدغن کردند
نمودند که بیایند و در ملازمت سلطان سید جلال الدین از الحال پنج هزار مرد جنگی ... بیست
آمدند و در روز سه شنبه بیست و هفتم ماه رجب جنگ اختیار کردند و هر دو سپاه قلب و جناح بیارا
ستند و رایت بآنحضرت عبید ابوالمعالی دادند و میسره را بدست سلیمان بن یحیی بن زرقام بن
قعقاع خزاعی دادند و میمنه را بدست گرامی فضل بن ابراهیم بن مالک اشتر دادند و در
قلب سپاه حضرت سلطان سید جلال الدین بن اشرف الحسینی بایستادند و نایها و دهل زدند و
طبلها فرو کوفتند چنانکه تو گفتی روز قیامت برخواست و از صف ظالمان ملعونی بیرون آمد
و بر اسب سیاه و دم بریده ... سوار شده و نام آن خوارج عبدالرحمن بن عتبه بن ربیعه بن قیس بن

نره علیه اللعنه

نره علیه اللعنه بود و چون بمیدان آمد سخن ناسزا گفتن گرفت آنگاه از سپاه اسلام سواری بیرون
وی بر اسب کبودی نشسته و جامه حریر سیاه پوشیده و عمامه کبود بسته بود و نیزه خطی در دست گرفت
و نام وی حسن بیگ استاجلو بود پیش و ران و رکاب حضرت سلطان سید جلال الدین را بوسید
و عرض کرد یا امیر مومنان بدان و آگاه باش که در آن روزی که جد بزرگوارت حضرت امام حسین ع
را شهید کردند ما همه از آن تاریخ تا این زمان جامه سیاه و عمامه کبود میپوشیم حالی مرا دستوری ده
تا نیزه ان خوارج روم و داد شما بستانم آنحضرت فرمودند تا ... ما ... شما باشید تا یک نفر از ما برود
حسن بیگ قبول نمود عرض کرد که فدایت شوم میخواهم که خون خود را در رکاب نثار کنم آنگاه آنحضرت دعای خیر
در حق ایشان گفت و اجازت دادند آنگاه امامزاده ... آمد و حسن بیگ روی به میدان آن ملعون چون
حسن بیگ را بدید گفت ای مرد اسم خود را بگو که ... نام بمیری آنگاه حسن بیگ جواب گفت
و پیش و پسی کرد و یک نیزه بر دهن آن خوارج زد که از پشت سرش بیرون آمد و گفت نام من ترک
... سرش را از تن جدا کرد و اسب و سلاحش را گرفت و بدست غلام خود داد و ... گفت ای
خوارجان یکی بیرون آیند تا ضرب دست مردان را ببینید از صف خوارج سواری بمیدان آمد بر اسب ابلقی
نشسته و حریر ... پوشیده و خود مرصع بر سر نهاده و سه جوشن بر سر هم بیکدیگر پوشیده و نام وی
العباس بن جعفر بن فضل بن یحیی بن برمکی علیه اللعنه بود و گفت ای جوانمرد منم تو خالو زاده مرا که هزار
بار از ابو تراب ... بهتر بود آنگاه حسن بیگ گفت ای خوارج ... که همین ساعت ترا نیز ... رسانم ...
و هر یکدیگر حمله کردند روایت است که هفتاد حمله در میان ایشان رد و بدل شد و نیزه های ایشان ... شکست
آنگاه حسن بیگ یک شمشیر بر میان آن حرامزاده زد که همچو خیار تر دو نیم کرد و اسب و سلاحش را گرفت و بغلام

خود واو اما چون جمله امیران استاجلو چنان دیدند یکبار بدان خوارجان حمله کردند و میمنه و میسره را از هم شکستند و
سه هزار خوارج را سر بریدند چون حضرت سلطان جلال الدین اشرف الجنان دید گفت ای سید ابوالمعالی رایت من بکشی
همه یکبار حمله کنید شاید که این خوارجان را بر کنید روایت میکنند از شیث بن عثمان حسینی که سپاه خوارج هفتاد و
پنجهزار مرد بودند و لشکر اسلام شش هزار مرد بودند حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف گفت ای یاران
من هر کس که با شما جنگ کند تا تیز با وی جنگ کنید و هر کس که از شما امان خواهد امان بدهید الغرض همه یکبار دست
بر قبضه شمشیرها زدند و صلوات بر محمد مصطفی ص و مرتضی علی ع فرستادند و طبلها فرو کوفتند و نایها در دمیدند و پیاده
کمان بر سر پیاده کمان کشند و سواران بروی یکدیگر نهادند چنان جنگ کردند که رودخانه زنگیان همچو ابر بهاری
پر از خون شد از صف اسلام هفتاد مرد از خوارج کشته شدند و پنج هزار خوارج را اسیر کردند و از صف مومنان چهل
کس کشته شدند از آن جمله بیست تن از استاجلو بودند مثل ابراهیم بیک و قاسم بیک و جعفر بیک و موسی بیک
و دانیال بیک و حسن بیک را جراحتی چند رسیده بود و حضرت سلطان سید جلال الدین دعا کرد و دست مالید
به شد چون از حسن بیک جانب سواری دیده بودند گاه گاه حضرت امام زاده و برادر استاجلو خواندی امام
زاده مردان را نماز کردی و در آنجا دفن کردی و امام زاده ابوالمعالی بن محمد بن عبدالله بن امام علی نقی ع
را در آنجا شهید کردند و هفت تن امام زاده را نیز شهید کردند از جمله عبدالله و هارون و صالح و قاسم و سلیمان
و فرزندان عاقب بن امام موسی کاظم ع و امام زاده لشکر را در آنجا دفن کرد و فرمود که گلکها را بر داشتند
و آن شهر را تمام خراب کردند و رفت و فرزندان لشکر را بطریق کنیزان بولایت عربستان بموضع فراغی
بردند و بعضی بقتل در آوردند و بعضی را بفروختند و غنیمت بار گرفتند و آنها که پیاده بودند سوار شدند و آنها
که سوار شدند همه جنگ و خشم پیدا کردند و حسن بیک بخدمت امام زاده معصوم آمد و عرض کرد که الغرض

سرایت

که این کشتگان که از خوارج هست بسوزانیم امام زاده دستوری داد و آن خوارج ها را تمام بسوختند و ابوالمحاسن
خوارج که سرهنگ بود از دست امام زاده گریخته و در ولایت طارم بحوالی بوشکون قلعه بود که او را قلعه شوم
شوم روی گفتندی آن خوارج در آن قلعه رفت و نامه باطراف و جوانب نوشت بدین عبارت که نامه من بشما
رسد باید که لشکر جمع کرده و بر سر من آیید که ابوتراب بشهر زنگان را خراب کردند و زن و فرزند مرا
بطریق کنیزکان ببردند روایت میکنند که از شیخ ابوسعید خوارزمی رحمة الله علیه در مسند خود آورده است که فرزندان
آل محمد بن علی نقی ع هاشم و قاسم و طیب و حمزه در مدینه بودند شبی جمال مبارک حضرت رسول ص در خواب
دیدند که آن حضرت فرمودند که ای جان فرزندان من عزم سفر کنید که سلطان سید جلال الدین اشرف
بن امام موسی کاظم ع و فرزندان امام محمد تقی ع و بعضی فرزندان امام علی نقی ع در دست خوارج طارم گرفتار شدند گویند که امام زاده
هاشم را شیخ زمان گفتندی و آن بیک که حضرت امیرالمومنین ع زبان خود را بدهن وی کرده بود و بازوبند
خود را بر بازوی وی بسته بود چون از خواب بیدار شد سر سفر کرده راه پیش گرفت و دوازده هزار مرد بعضی
از طائفه بنی اسد و بعضی از آل هاشم و اقربای وی بودند و بعضی از اهل بیت برادر زادگان بودند و علمهای ٦
سبز و سفید بر پای کردند و علمداری را بقاسم بن حمزه بن امام موسی کاظم ع دادند و رایت لشکر بدست حسین بن
محمد بن امام محمد باقر ع دادند و همچنان می آمدند تا مدت چهار ماه راه بمنزل دوازده روز رسیدند چون خبر بحضرت سلطان
سید جلال الدین اشرف رسید که هاشم بن محمد حنفیه بن امیرالمومنین علی ع با قریب دوازده هزار لشکر بامداد
می آیند شاهزاده چون این سخن بشنیدند شاد شدند الغرض حسن بیک با قرب شش هزار مرد که خوبان وی بودند
باستقبال بیرون رفتند هنوز امام زاده هاشم فرود نیامده بود که خبر آمد ملک شاه ایران بن ملک شاه
غازی بن ملک کاووس بن ملک اشرف بن ملک کیخسرو بن ملک قباد بن ملک بهمن بن ملک شاه

میران ابن ملکشاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار بقرب چهل هزار مرد بجهت و بمزیت ال محمد بجهت پرسیدند
چون حضرت سید جلال الدین اشرف این سخن بشنید بشارت شدند و بدان مردم آفرین گفت و دعای خیر کرد و بفرمود
تا طبلهای بشارت فرو کوفتند و در این فکر بودند که از آن طرف شاهزاده هاشم تیغ زن در رسید و
از جانب مشرق ملکشاه میران در رسید و خود را بر پای مبارک سید انداخت آنگاه امام زاده
فرمود هر غنیمتی که در شهر زنگیان بدست آورند بر شیعیان قسمت نمایند و امام زاده هاشم و سلطان سید
جلال الدین اشرف در یک فالجه نشسته بودند که جاسوس ابوالمعالی خوارج آن لشکر و جمعیت را دید
بجانب طارم روانه شد و گفت با امیر لشکر ابوتراب آن و آن سید جلال الدین اشرف دید بدبخت شان
قوی شد روایت میکند از سلطان حاجی بابا مکی آورده است که هاشم تیغ زن از اولاد محمد حنفیه بود که
نام او هاشم که پسر محمد حنفیه است بدو نهاده بودند و هاشم پسر محمد حنفیه را پیش از زمان یزید حضرت
امام زین العابدین ع از شهر طارم در موضع بوزن کوه کلثوم شهید کرده بودند این حضرت مذکور
نام وی داشت چون ابوالمعالی علیه اللعنه این سخن بشنید خشم بروی غلبه کرد و لشکر را بفرمود که بروی
عرض کردند همه بیست سه هزار خوارج بود و لشکر اسلام پنجاه هزار مرد بود و آنگاه حضرت سید
جلال الدین اشرف بفرمود که سراپرده بیرون بزنند و لشکر بیرون بروند و لشکر روی بطارم
نهادند چون بدان رسیدند که آن جایگاه را که بازارک خوانند و در آن جایگاه ترسای بود که
که هشتاد و هشت سال عمر داشت آن ترسا آواز داد که ای امیرالمومنان منتظر و من بجا
که مرا حاجت سخنی با تو بگویم اگر طبع تو قبول دارد فبها و اگر ندارد نگویم حضرت سید عثمان بزرگ
بدان جایگاه راند و ترسا سلام کرد و گفت یا امیرالمومنان امسال سال عظیم است که شماره

مسلمانان

مسلمانان در دولت و کار خوارجان فوت دارد که روی سپاه ایشان بجانب قبله است و روی ما
بجانب دریا امام زاده گفت تو علم نجوم میدانی و آن ستاره را میشناسی ترسا گفت بلی میشناسم امام
زاده گفت حکم زمین را میدانی که در زیر پای چوب ترسا گفت تو این را از روی چه معلوم نمودی امام زاده گفت
من دوش جدم رسول خدا را در خواب دیدم و مرا خبر داده است که سپاه ترا حضرت رب العالمین فتح
نصیب کرده و بموضع حوالی رسید که مقام ترسا است و چند حکمه نخل ترا خواهد گفت که آن خطاب و آثار بر
پای ترسا هفت خم زر است و خشتهای طلا بر سر او نهاده و خانه است پر از صلاح و خانه است که در آنجا دکان
پر نعمت خدای تعالی که اگر صد سال خورند لشکر تو پایان ندارد چون ترسا این سخن بشنید بفرمود که آن ز
مین را بکنند ترسا ایستاده بود که هفت خم زر پیدا شد و خانه پیدا شد از صلاح و خانه دیگر پیدا شد
پر از نعمت خدای تعالی و هر چه خواستند خوردند و آنجا بود چون ترسا آن بدید در ساعت کلمه شهادت عرضه
کرد و آن مال را بردند روایت میکند از شیخ شهاب الدین [illegible] که هفت سال لشکر از قلعه بیرون نیامدند
که نوشش آنحضرت در دوران آن نشسته بودند و آنچه خواستند از آن خانه بردند و هنوز نیز در آن برجا
و در این هفت سال هر روز لشکر از قلعه بیرون می آمدند و حرب میکردند بعد از هفت سال حرب عظیمی در
پیوسته و اول کسی که از خوارجان بمیدان آمد مروان علیه اللعنه بن منصور بن کوفی بود و از سپاه
مومنان ملکشاه میران بود چون حرب عظیمی در پیوسته گویند که ملکشاه میران آن روز اتفاق
خوارج را جان بجهنم سپردند آخر الامر از لشکر خوارج شخصی تیری بینداخت چشم راست ملکشاه
میران زد چنانکه چشمش ضعیف شد چون لشکر اسلام ملکزاده خود چنان دیدند همگی یکبار
حمله کردند بیست هزار خوارج بکشتند و هزار خوارج را چشم بر کندند و ملکشاه میران چندان بکشت

بارکه ازان شنیده است مشتبه میرود که ویرا شهید کردند رحمة الله علیه پس از روی شاهزاده قاسم تیغ زنان بیرون آمد و
جامه سفید پوشیده و اسب سفیدی سوار شده چون شیر غران که از بیشه بیرون آمده و هر که را از سر زدی تا سینه او بشکافتی
و هر که را میان زدی چون خیار تر دو نیم کردی القصه آن ملعون تا هزار خوارج را جان بجهنم رسانیده آخر الامر مردی از کمین
گاه بیرون آمد و ضربت بشاهزاده قاسم زده و ویرا شهید کرد که رحمة الله علیه و لعنة الله علی قوم الظالمین و در آنجایگاه
ویرا دفن کردند و مشهد مشهور است چون لشکر اسلام خداوند خود را کشته دیدند همه یکبار حمله کردند و از آن خوارجان ده هزار
ملاعین را بدوزخ رسانیدند اما قاسم و حمزه بن حضرت امام موسی کاظم ع و حسین بن محمود بن حضرت امام محمد باقر
را در آن روز شهید کردند و در آن جا یکجا مشهد است چون حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف دید که کار بدان جا رسیده
که روزگار بروی تنگ شد چون شب درآمد بفرمود که نفط چندی زدند و بار و طرح کشیده و آتش نهادند و آن قلعه را
آتش درگرفت و سه هزار خانه بسوخت و آن قلعه را خراب کرد و ابو الملیح خوارج روی بحضرت نهاد چون نزدیک
رسید سی هزار خوارج از شام بامداد آن آمدند و حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف در طارم نشسته بود
که خبر آمد که ابو الملیح خوارج با سی هزار خوارج بر سر تمامی آمدند اما حسن بیک استجلو با چهار هزار از ابن عمان
خویش روی بدان خوارجان نهادند و جنگ در پیوست حسن بیک گفت ای ابو الملیح خوارج تا چند گریزی
گر مردی داری بمیدان بیا که مرا با دیگران کاری نیست چون آن سگ حرامزاده این سخن بشنید بمیدان آمد
و حسن بیک ویرا بگرفت و حلقه کمند در گردن بلندش انداخت و کشان کشان ببارگاه حضرت سلطان
سید جلال الدین اشرف آورد و ویرا بکشتند بلعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شد و حضرت سلطان سید
جلال الدین اشرف گفت حسن بیک امیری زنگان ترا بخشیدم و دعای خیر در حق وی کرد و لشکر شام
سی هزار خوارج بهزیمت استجلو بقتل آمدند و غنیمت بسیار گرفتند و حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف با فر

سی هزار

روی بدار المرز جیلان نهادند چون بشهر لاهیجان رسیدند فرار کردند و مردم آن شهر بهشت ماوی
کردند تمام جیلان بحکم آن حضرت شد و هر ساله حسن بیک استجلو جماعت از خویشان بزیارت آن حضرت
میآمدند آن حضرت در حق ایشان دعای خیر میکرد روایت است که حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف
در اسناد خود آورده است که استجلو از ما اند و از ما جدا شده اند و جان را از برای ما و اولاد ما فدا کرده اند
حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف نوزده سال در شهر لاهیجان بماند و حکومت کردند چون بسال بیست
رسید شمر و شمر ذی الجوشن علیه اللعنه که در ولایت گیلان در شهر شمرود بودند آن خوارجان خروج کردند و
در موضع لاهیجان آمدند و حرب عظیم درپیوست آخر الامر امیر جلوکوش علیه اللعنه تیر در سینه بی کینه مبارک
حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف زد و ویرا شهید کرد انا لله و انا الیه راجعون روایت
که وقتی که آن حضرت را شهید کردند تا مدت سه ماه باران نبارید و خشکی پدید آمد و مردم بسیار از گرسنگی بمر
دند حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف را همچنان در زیر درخت افتاده دیدند و کسی یارای آن نبود که
نعش آن حضرت بردارند تا اینکه شیخ سلطان علی گیلانی در موضع کوکه بودند حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف
را در خواب دید و گفت که ای اولاد من بیا مرا دفن کن چون روز شد حضرت سلطان علی گیلانی با هزار مرد
مؤمن روان شدند دیدند که نعش مبارک حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف در زیر درخت افتاده است چتاری از نور بر روی
تا ساق عرش در پیوسته و دو پلنگ سر در پای مبارک وی نهاده و جامه وی از خون وی آلوده گشته و سر و روی
وی از خون وی آلوده گشته و لب و روی گرد آلوده شده و ویرا از آنجا برداشتند بحوالی شهر لاهیجان بردند و دفن کردند
و مشهد عالیشان ساختند و هر ساله از آن حضرت ولایت بسیار ظاهر میشود و میبینند که بعضی از اولاد
امام علی النقی ع از بغداد در روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتها روزگار بسر بردند آنگاه

و یونس و سلیمان از ری روی بولایت مظفر نهادند ایشان را شهید کردند اما عزیز و محسن و قاسم از بغداد روی
بولایت [illegible] نهادند چون بحس آباد رسیدند ایشان را شهید کردند اما حمزه و رضای بن امام موسی کاظم ع در زمان
مامون الرشید علیه اللعنه در شهر ورامین شهید کردند و موضع هر سه امامزاده معروف است اما فرزند ابراهیم امام علی النقی ع اظهر و
[illegible] و هادی و محمد و الیاس از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدت روزگار بسر بردند بعد از
ان روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند چون برود بار البالی در بندی رسیدند اما محمد را در ولایت رودبار
تای شهید کردند و محمد را در [illegible] سنگ [illegible] بار شهید کردند و الیاس را در موضع پل شهید کردند اما اظهر و احمد و هادی
از ری روی بولایت استرآباد نهادند چون بشهر استرآباد رسیدند ایشان را شهید کردند ختم شد اولاد و اخبار حضرت
امام علی نقی ع اما در احوال اولاد در اخبار حضرت امام حسن عسکری علیه الصلاة والسلام و بعضی از اخبار رسیدن ان
[illegible] ان نوشته شد اما در اخبار اورده اند که حضرت امام حسن عسکری ع بعد از وفات پدرش ده سال با [illegible]
کرد از ولایت شام تا ولایت مدینه بجهت [illegible] ان حضرت بود و لشکر بی اندازه جمع کرد مشغول است
از حضرت شیخ [illegible] فارسی ع در اسناد خود اورده که [illegible] هزار [illegible] ان حضرت [illegible] اول
کسی بود که بیعت کرد محمد بن عبد الله بن ابو المعالی بن مسعود شیرازی بود و بعضی مردم بیعت کردند چون جمع
ان حضرت بطلب الهی بر امد روی بشهر شام نهاد و شام را مسخر کرد و از انجا لشکر [illegible] دشمنان
اوردند و هشتاد هزار خوارج را بقتل در اوردند بعد از فتح شام روی بولایت ری نهادند چون بشهر قم رسیدند
تمام اکابر قم باستقبال بیرون رفتند شیخ مفید علیه الرحمه گوید که چون حضرت امام حسن عسکری ع بشهر قم در امد
دیدم که جامه سبز پوشیده بود و عمامه سفید بر بسته و دراعه رسول خدا ص در دوش افکنده و مصحف حضرت
امیر المومنین علی ع را حمایل کرده بود و خلق بی شمار برکت های انحضرت افاضه بود [illegible] کرد و نقل و [illegible]

باشد چون حضرت امام حسن عسکری ع بشهر قم نزول فرمود مدت ده روز نماند بعد از ان روی بشهر ری نهاد و
مردم ری باستقبال امدند و علوفه و نقل و شراب اوردند چون حضرت امام حسن عسکری ع ان بخششهای مردم را
نمود مردم گفتند یا ابن رسول الله مادر و پدر ما همه فدای جان تو باد ما در زمان عبد الملک مروان علیه اللعنه ضربه
[illegible] و محبت شما از دل بیرون نکرده ایم و گناه ما چه بوده که ما را بیکبار از نظر مبارک خود انداختی حضرت امام
حسن عسکری ع این بشنیدند و فرمودند که ای یاران بدانید که این شهر ری است که خون ناحق ریخته حضرت
امام حسین ع
از سبب ری بود و انجا را شهدای ری خوانند و هر زمینی که غله بروید و هر باغی که میوه بروید به تمام خون شهدای
ری است انگاه حضرت امام حسن عسکری ع مردم را وداع کرد و روی بکوه پایه لواسان نهاد چون بموضع لوا
سان نزول فرمود عامر بن عبد الله را بخواند و بفرمود که نامه باطراف و جوانب فرستادند مضمون ان نامه
این بود که چون نامه من بشما رسد باید در هر شهر و در ده مسجدی بنا کنند راوی گوید که چون نامه باطراف
و جوانب رسید [illegible] مسجد بیک روز بنا کردند اول مسجدی که بنا شد مسجد هوای که در موضع لواسان است
هر مسجدی که بنای ان شده بود دفعه زر نهادند که اکنون ان مسجد خراب شده [illegible] دیگر مسجد بودیم در موضع دار المرز
رستمدار بنا کردند بهمین طریق بسم مسجد لاوج را بنا کردند چون مسجدها تمام رسید حضرت امام حسن عسکری ع
و یحیی بن عبد الله بن فضل بن حسن بن محمد بن قاسم بن اسحق بن هارون بن محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع
را در موضع لواسان گذاشت و ان مسجد را بوی سپرد و روی بولایت بغداد نهاد و چون بشهر سامره رسید معتصم
علیه اللعنه و برا زهر داد و شهید کرد که لعنت الله علی قوم الظالمین و حضرت امام حسن عسکری ع را یک فرزند بود حضرت
امام محمد مهدی ع در قصبه سامره غایب شد و زنده است و ظهور خواهد کرد و عالم را از نور جمال خود [illegible] پروردگار عالم
منور خواهد ساخت ختم شد اولاد امام والله اعلم در اخبار اورده اند که مهدی بن عبد الله بن محمد بن [illegible] صاحب

بن هارون بن حضرت امام زین العابدین ع از حله روی بولایت دار المرز جیلان نهادند چون بموضع
تنکابن افتادند وطن ساختند مدت روزگار بسر بردند و برادرجه کیا کشندی و مهدی کیا را چهار فرزند بود بدین
اسامی یعقوب و علی و محمد و حسین اما یعقوب و علی از دار المرز جیلان روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند
چون بناحیهٔ [illegible] رسیدند در موضع الهاده افتادند وطن ساختند ذریات ایشان باشند بلقب مهدی کیا
ند دوازده هزار سید علوی و حسنی و موسوی و رضوی در ولایت دار المرز جیلان از ظلم مخالفان مختفی گشته اند
و بعضی شیخ گویند و بعضی را کیا گویند اما از اولاد ابراهیم بن محمد بن عیسی بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع
محمد و قوام الدین و رکن الدین از حله روی بولایت شهریار نهادند چون بخشت مرو رسیدند وطن ساخت
ذریات ایشان باشند بلقب حسینی اما قوام الدین از خشت مرو [illegible] فرار نموده بدار المرز افتادند وطن
ساختند ذریات ایشان باشند بالقاب بزرگ مشهور شدند و رکن الدین در ولایت هزار جریب افتادند وطن ساختند
ذریات ایشان باشند بالقاب حسینی اما محمد را سه فرزند بود بدین اسامی سید قاسم و سید مجتبی و سید
مرتضی و سید محمود فرزندان در موضع بخشت مرو [illegible] اما قاسم در ولایت شهریار [illegible] در موضع
کسن افتادند وطن ساختند و سید مرتضی در ولایت شهریار المعروف لفندیث افتادند وطن ساختند در
ذریات ایشان باشند بالقاب حسینی سید کل حسب و نسب بالاتفاق فی ذریة علی بن ابیطالب ع اما
از اولاد علی بن محمد بن حسام الدین بن محمود بن کامل بن سلیمان بن حمزه بن مطهر بن عبد الملک
هادی بن حضرت امام زین العابدین ع جعفر و ابراهیم و حسن از حله روی بولایت همدان نهادند مدت
روزگار بسر بردند آخر از همدان در ولایت قزوین افتادند وطن ساختند ذریات ایشان باشند بالقاب
حسینی اما از اولاد عبد الله بن جعفر بن یعقوب بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع حسین و داود و عمران

از بغداد

از بغداد روی بولایت همدان نهادند چون بشهر همدان رسیدند مدتی روزگار بسر بردند اما حسین
و داود و عمران از آنجا فرار نمودند در ولایت تفرش افتادند وطن ساختند ذریات ایشان با
شند بالقاب حسینی اما از اولاد جعفر بن عقیل بن قاسم بن ابراهیم بن سلیمان سعید بن احمد بن
هادی بن حضرت امام علی بن موسی الرضا ع یعقوب و محمد از بغداد روی بولایت شیراز نهادند چون
بشهر شیراز رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان باشند بالقاب علوی اما از اولاد امام
زین العابدین ع هم بدار المرز جیلان افتادند وطن ساختند دوازده هزار سید بن سادات مختفی ماندند
اما در اخبار آورده اند که مسلم بن

مجلس دوازدهم در ذکر اولاد مسلم بن عقیل علیه [illegible]

عقیل بن ابیطالب را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد و ابراهیم و عبد الله و جعفر اما مسلم با دو فرزند محمد و ابراهیم
در شهر کوفه شهید کردند اما عبد الله و جعفر را در زمین کربلا شهید کردند اما جعفر بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب
چهار فرزند بود بدین اسامی عبد المطلب و حمزه و ابوتراب تا در زمان حضرت امام حسین ع را که در زمین
کربلا شهید کردند فرزندان جعفر بن مسلم بن عقیل در صحبت عبد الله بن زیاد علیه اللعنه از کربلا روی بولایت
بغداد نهادند چون بولایت بغداد رسیدند بدهی رسیدند که آن ده را مهرورز گویند و در آنجا وطن ساختند
ذریات ایشان باشند بالقاب عقیل اما عبد المطلب را دو فرزند فضل و عبد الله اما فضل را سه فرزند بود
بدین اسامی حسین و حسن و زید اما عبد الله را سه فرزند بود یوسف و قاسم و ابراهیم تا زمان خلفای
بنی عباس علیه اللعنه فرزندان حسین بن ابوطالب بن حسین بن یوسف بن محسن بن زید بن ابراهیم
بن عبد الله بن عبد المطلب بن جعفر بن مسلم بن عقیل بن ابوطالب شمس الدین و شرف الدین و رکن الدین
و علی و زید تا زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه از بغداد روی بولایت مازندران نهادند چون بولایت

ها هان رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان باشند بالقاب عقیل اما شمس الدین در بابان
قلعه کوهستان بود بموضع کیسل افتادند وطن ساختند ذریات ایشان باشند بالقاب عقیل اما
شرف الدین بدار المرز رستمدار در رودخانه غور وطن ساختند ذریات ایشان باشند بالقاب عقیل
اما رکن الدین در ولایت رستمدار بموضع واز افتادند وطن ساختند ذریات ایشان باشند بالقاب
عقیل اما زید در ولایت رستمدار بموضع لاویج افتادند وطن ساختند ذریات ایشان باشند بالقاب
عقیل اما عون بن حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع را دو فرزند بود ابراهیم و علی در زمان منصور
دوانقی علیه اللعنه از مدینه روی بولایت قزوین نهادند چون از شهر ری بکوه بابه قزوین رسیدند اما علی بن
عون بن حضرت امیر المؤمنین علی ع را در کوه بابه قزوین در موضع سنگر آباد شهید کردند اما ابراهیم
عون بن حضرت امیر المؤمنین علی ع از کوه بابه قزوین روی بولایت الموت نهادند چون بموضع کمر رسید
وی را شهید کردند اما ذکر اولاد محمد حنفیه در اخبار آورده اند که محمد حنفیه بن علی بن ابیطالب ع را چهار فرزند بود
بدین اسامی هاشم و حمزه و محمود و یوسف در زمان عبد الملک مروان علیه اللعنه اما هاشم و حمزه از مدینه
روی بولایت طارم نهادند چون بموضع بورزن وشکان رسیدند ایشانرا شهید کردند اما محمود و یوسف از
مدینه روی بولایت هرمز نهادند چون بشهر هرمز رسیدند ایشانرا شهید کردند اما ذکر اولاد مالک اشتر در
اخبار آورده اند که مالک اشتر را چهار فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و محمد و انس و احمد اما ابراهیم بن مالک
اشتر را سه فرزند بود عبد الله و حارث و محمد اما ابراهیم بن مالک اشتر در شهر کوفه شهید کردند اما فر
زندان ابراهیم بن مالک اشتر در زمان عبد الله زبیر علیه اللعنه از کوفه روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر
بغداد رسیدند وطن ساختند تا در زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه فرزندان علی بن ابراهیم بن حارث

محمد

محمد بن الحسن بن الحسین بن هاشم بن محمد بن قاسم بن مالک بن محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن مالک
اشتر اما عسکر و اسکندر و مهراسب از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند چون بموضع رودبار قصران در
موضع میگان افتادند وطن ساختند ذریات ایشان باشند بالقاب حسیبی **حکایت کنگره**
نوازان که خود را ناحق سید خوانند و حکایت ملک یزدجرد شهریار اما در اخبار آورده اند که ملک یزدجرد
بن شهریار دختر خاقان چین را از برای فرزند خود ملک شاه غازی خواست آنگاه پادشاه خاقان چین
قاصدی فرستاد که ملک فرزند ما کنگ که در ولایت ری چو ساز نوازد دارد که من دختر خود فرزند
چون ملک این سخن بشنید وشنافت که در ولایت مازندران ساز نمی نوازند الا کنگره که در ولایت ... مینت
ومقصود ما آن است که ساز کنگره نواز در عقد دختر خاقان چین آمدند چون بولایت ری قصد نمو
وطن ساختند ذریات ایشان باشند بالقاب تا زمانی که ملک شاه غازی در دنیا سفر کرد
و بگرز رحق در سوت بعد از پانصد سال جمله کنگره نواز فغان برآوردند که سیدیم اما عرب کنگره نواز با
فرزندان در ولایت لمسر در موضع کلاته افتادند وطن ساختند ذریات ایشان باشند بالقاب و خود را نا
حق سید خوانند اما محمد کنگره نواز و فرزندان در شهر ری ماندند و ذریات ایشان باشند و خود را ناحق سید خوانند
اما ابراهیم کنگره نواز و فرزندان و برادران و ابن عمان در ولایت همدان بموضع لهک افتادند وطن
ساختند ذریات ایشان باشند و خود را ناحق سید خوانند اما حسن کنگره نواز با فرزندان و برادران و برا
در زاده گان و خویشان در ولایت طارم در موضع ارده افتادند وطن ساختند و خود را ناحق سید
خوانند اما بهرام کنگره نواز و فرزندان و برادران و برادر زاده گان در ا   در ولایت وطن
ساختند و خود را ناحق سید خوانند اما حسام الدین کنگره نواز و فرزندان و برادران و اولاد و ...

هزار چهار صد تن در شهر شیراز افتادند و وطن ساختند و خود را ناجی سید خوانند اما ایران شاه لشکر نواز و فرزندان
و جمشید شاه لشکر نواز و فرزندان با اولاد و اصحاب سه هزار سیصد تن بودند در شهر تبریز افتادند و خود را ناجی سید
خوانند اما سهراب لشکر نواز و فرزندان چهار هزار تن بودند در شهر آذربایجان افتادند و وطن ساختند در بیان
ایشان بیار شدند و خود را ناجی سید خوانند اما قاسم لشکر نواز در ولایت رودبار قزوین در موضع رودک افتادند
وطن ساختند و خود را ناجی سید خوانند اما علی لشکر نواز در ولایت طهران در موضع دراعیها افتادند
وطن ساختند در بیان ایشان بیار شدند و خود ناجی سید خوانند اما رستم لشکر نواز و غنی لشکر نواز در
در شهر استرآباد افتادند و وطن ساختند در بیان ایشان بیار شدند و خود را ناجی سید خوانند اما یوسف
لشکر نواز و جمشید لشکر نواز در شهر شماخی افتادند و وطن ساختند در بیان ایشان بیار شدند و خود را
ناجی سید خوانند اما عباس لشکر نواز و هدایت لشکر نواز و فرزندان و برادران در شهر گیلان
افتادند و وطن ساختند و خود را ناجی سید خوانند اما هادی لشکر نواز و عباد لشکر نواز و فرزندان برادران
و ابن عمان هزار چهارصد پنجاه نفر بودند در شهر هرات افتادند و خود را ناجی سید خوانند اما جنید لشکر نواز
و منصور لشکر نواز و فرزندان و برادران و ابن عمان و خویشان هزار صد پنجاه نفر بودند روی بولایت اصفهان نهادند
چون بموضع گلبهار افتادند وطن ساختند و خود را ناجی سید خوانند و اکنون مشهور لکهنه اند حکایت

حکایت ملک شاه پور بن ملک یزدجرد اما راویان صحیح آورده اند که در زمان خلافت امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب ع که معاویه ابن ابو سفیان علیه اللعنه که لشکر بی اندازه جمع کرد و متوجه شد که با حضرت امیر
المؤمنین علی ع حرب کند حضرت شاه ولایت نیز لشکر جمع کرده بود بولایت عجم فرستاد ملک
شاه پور بن ملک یزدجرد بن شهریار نامه بخواند و سپاه خود را جمع کرده از قلعه شمیران روی بولایت

مدینه

مدینه نهادند چون بولایت مدینه رسیدند حضرت شاه مردان و سرور جمله کاینات عالم و آدم حضرت امیرالمؤمنین
علی ع را خبر کردند از آمدن ملک شاه پور بن یزدجرد با سپاه وی چون حضرت شاه ولایت این سخن را بشنیدند و
بر ملک شاه پور آفرین کردند آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علی ع بفرمودند تا تمام شهر و سپاه مدینه باستقبال ملک
شاه پور بیرون رفتند و بر ابهت عزت و جلالت ببارگاه حضرت در آوردند آنگاه ملک شاه پور را چشم
بر جمال جهان آرای حضرت امیرالمؤمنین علی ع افتاد و گفت السلام علیک یا اسد الله السلام علیک یا
حجة الله السلام علیک یا قدرت الله السلام علیک یا امام المتقین یا وارث رسول الله و یعسوب
الدین یا خلیفه رب العالمین حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که هزار جان من بفدای نام
تو باد آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علی ع از جای خود برخاست ملک شاه را در کنار گرفت و سر و روی ویرا بوسه داد
و ویرا گرامی داشت مدت دو هفته در مدینه بود بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین علی ع با سپاه روی بولایت نهروان
نهادند و با لشکر خارجیان کارزار مجادله کردند آخر الامر پور عبدالرحمن بن خالد بن ولید را بکشت چون حضرت
امیرالمؤمنین علی ع آن دست برد ملک را بدید خوش شد و گفت ای یاران بعد از این ملک شاه پور را نیز غا
زی بخوانند و بعد از آن روز نام وی ملک شاه غازی بماند و مدت یک هفته در گذشت که دمار از خارجیان
بر آوردند و بعد از آن لشکر اسلام روی بولایت مدینه نهادند چون به نزدیک فرات رسیدند
حضرت امام حسین ع بیماری داشت و بیهوش شد چون ملک شاه غازی امام حسین ع را بآن حال دید
از مرکب پیاده شد و سر مبارک امام حسین را در کنار گرفت و بر دامن خویش نهاد و مدتی بگریست
شبانه روز ملک شاه غازی بر سر آن حضرت نشست ناگاه حضرت امام حسین ع بهوش آمد و
بر ملک آفرین کرد و فرمود ای ملک شاه من از تو خوشنودم که خدای تعالی از تو خوشنود باد

وآنگاه ملک شاه غازی از جای خواست گفت یا حضرت امام حسین ع مرا حاجت درگاه تو نوع دارم
که حاجت مرا روا گردانید آنگاه حضرت امام حسین ع گفت یا ملک شاه غازی مقصود تو چیست تا من مقصود
ترا روا کنم آنگاه ملک شاه غازی عرض کرد که فدات شوم مقصود من آنست که سه حاجت من دهی اول حاجت
آنکه فردای روز قیامت بیمن قدم در بهشت منهی محروم آنکه اولاد من بهزار پشت برسد به اولاد
شما روی نگردانند و حاجت سیم آنکه فرزندان و خویشان و اهل بیت من اگرچه گناهکار باشند شفاعت ایشان ترا
فردای روز قیامت در پیش جدت رسول الله درخواست کنی چون حضرت امام حسین ع این سخن از
ملک شنید شاد شد دوات و قلم طلب کرد بدین عبارت نامه نوشت بدان و آگاه باش ای ملک
شاه غازی که فردای روز قیامت بعد تو و اولاد تو قدم به بهشت نه نهیم و بعالم آنکه اولاد من
بهزار پشت برسد از اولاد تو روی نگردانند و حاجت سیم آنکه فرزندان و خویشان و اهل بیت تو اگر گناه
باشند شفاعت ایشان ترا در پیش جدم رسول خدا درخواست نمایم الحاصل آن نامه مکتوب را تمام نوشت
بدست ملک شاه غازی داد و مهر مبارک تمام نمود آنگاه ملک شاه غازی آن دست خط مبارک را ببوسید
بر چشم خود مالید و آنگاه وداع حضرت امام حسین ع با ملک شاه غازی روی بولایت مدینه آوردند بعد
و ملک شاه غازی حضرت امیرالمؤمنین علی ع وداع کرد روی بولایت عجم نهاد چون بولایت کشمیران رسیدند
قرار و آرام گرفتند که رحمة الله علیه در اخبار آورده اند که در آن زمان که حضرت امام حسین ع و اولاد و
و اصحاب که روی بزمین کربلا نهادند یزید بن معاویه علیه اللعنه لشکر بیست هزار جمع کرد تا سر راه حضرت امام حسین ع
گرفت و نگذاشت دیگر رفته رود اما راوی گوید که راه ها که حضرت امام بنشسته آنگاه حضرت امام حسین ع

هر بیر همه کسی را بخواند و گفت یا هر بیر امروز میبینی که کمان بی وفایان دیده اخبار آن حضرت محمد مصطفی ص
بر فرزندان وی چو ستمها کرده اند و خواهند کرد یا هر بیر برو برسولی در پیش یزید بن معاویه علیه اللعنه و بر او بگو که فر
زندان حضرت امیرالمؤمنین علی ع در حق شما چو کرده اند که شما میخواهید ما را از روزگار اولاد ائمه بر آورید و
فردای روز بکار قیامت در پیش جدم محمد مصطفی ص و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن رضی
چو عذر خواهید آورد و بیا از سر کشتن ما در گذر و ما را راه ده تا دیگر باره روی بمدینه آوریم یا مرا بگذارید تا بکوفه رو
م و در گوشه قرار گیرم یا مرا و فرزندان مرا آب ده تا از تشنگی هلاک نشویم اما هر بیر همدانی مردی بود بسیار شجاع و د
لیر و سخن شریف وی بخود رسیده بود گفت یا حضرت امام حسین ع جان من فدای جان شریف شما باد
آنگاه هر بیر سر فرود آورد و روبراه نهاد آنگاه حضرت امام حسین ع گفت یا هر بیر مخالفان پیش دنیا
نگی که مامور شده باشیم بر عرض کرد فرمان بردارم اما هر بیر رفت تا ببارگاه یزید بن معاویه علیه اللعنه رسید اما
یزید را از آمدن هر بیر معلوم کردند یزید گفت که تا هر بیر را ببارگاه آن ملعون در آورند چون هر بیر ببارگاه یزید
در آمد سلام نکرد یزید را خشم گرفت و گفت یا هر بیر شرم تو چرا ما را سلام نکردی مگر ما مسلمان نیستیم
آنگاه هر بیر گفت ای پسر معاویه اگر تو مسلمان میبودی ستم بر خاندان حضرت مصطفی ص و مرتضی ع نکردی
و دیگر آنکه کسی در زیدی و لشکر بی اندازه فرستادی و خاندان نبوت را خراب کنی و اولاد و اصحاب مرتضی
مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا را شهید کنی کسی و ترا چگونه مسلمان گویند آنگاه یزید گفت یا هر بیر مجلس سفید کردی
و مرا با آن موی سفید تو شرم می آید اگر نه بکشتم که سزای تو چه بود آنگاه هر بیر گفت اگر تو را شرم بودی ب
از جناب مصطفی ص و مرتضی ع داشتی که اولاد رسول خدا ظلم نمی چون یزید علیه اللعنه ملعون این سخن از هر بیر شنید خشم
کرد و گفت یا هر بیر سخنهای بیهوده مگوی تا من ترا نکشم که حسین ع نگه گوید که یزید معاویه رسول را

گفت و بسر پرسش عرب بر من بماند آنگاه بریر گفت ای امیر معاویه چند آمده این شیخ که در دست علت من جا را

بعضی هم ناسزا بوجوه خود [illegible] آنگاه بریر علیه الرحمه گفت با بریر یکبار آمده بریر گفت که مرا حضرت امام حسین ع فرستاده که

بیا اگر سرگشتی مادر گذر و وقت از ما مدار و بگذار تا دیگر باره بولایت مدینه رویم بر سر قبر جدم علیه و

و بگذار یا بکوفه رویم کو نه کبرم یا ما را در این دشت کربلا آب و ما ما از تشنگی هلاک شویم چون بریر علیه الرحمه

این سخن بشنید گفت من همه حیوانات را آب میدهم و ابوتراب را آب نمیدهم آنگاه بریر گفت ای بیشرم فردا

قیامت در پیش حضرت مصطفی ص و مرتضی ع چه عذر خواهی آورد و از برای هیچ روز تلخ [illegible] آخرت خواهد دید با و دنیا

و دنیا باشد ترا و فرزندان ترا برهم [illegible] خواهند دید چون بریر این سخن بشنید بلرزه بر اندام وی افتاد و

بیابان شد آنگاه بریر گفت تا جواب نامه را بنویسد و بریر را روانه نمود چون بریر گفت حضرت امام حسین ع آمد سلام کرد و

گفت که امام الحجه معلوم من شد اگر تمام عالم دریا باشد از برای تو و اولاد تو آب نخواهد داد چون آن حضرت

این سخن بشنید توکل بر خدا کرد و تا آنکه لشکر ظالمان بگرد حضرت امام حسین ع در آمدند آنگاه بریر همدانی پیش آمد و

عرض کرد که امام میخواهم که اول کسی در معرکه تو کشته شود من باشم آنگاه حضرت امام حسین ع گفت ای بریر تو پیر

پیری و خدمت ما را بسیار کردی و بسینه تو [illegible] رسیده امروز بگوشه [illegible] بنشین [illegible] خدا مشغول شو بریر

عرض کرد که یا حضرت فدایت شوم مرا شادی امروز است که بمجلس [illegible] خود را پیش از تو در زمین کربلا بکین سپارم

چون حضرت امام حسین ع این سخن بشنید دوات و قلم و دوات طلب کرد بدست مبارک خود قباله بهشت نوشت بدین

مضمون و عبارت که هر [illegible] همدان از دشت و کوه و [illegible] و الایم را بدان بخط مبارک نوشت

و مهر کرده به بریر داد آنگاه بریر دست و پای مبارک حضرت را بوسید و نامه از دست مبارک حضرت گرفت

و بر سر و چشم خود نهاد اما بریر همدانی را در زمین کربلا شهید کردند که رحمة الله علیه اما بریر همدانی را دو فرزند بود

بدین عبارت

بدین عبارت زهیر و عبدالله و فرزندان در شهر حله بودند تا زمان منصور دوانقی علیه اللعنه اما فرزندان بریر علیه

از بزرگ و کوچک متفرق شدند اما عبدالله بن وهب بن محمد بن کهبان محمد بن حسین بن قاسم بن [illegible]

یوسف بن عبدالله بن زهیر بن بریر همدانی روی بولایت همدان نهادند چون بشهر همدان رسیدند وطن ساختند

در زمان آن لباس [illegible] بالقاب همدانی حکایت ورقای بن غالب اما در اخبار آورده اند که ورقای بن غالب چهار سال

خدمت جناب امام حسین ع را کرده بود حضرت امام حسین علیه السلام در آنجا کار فرموده بود اول سفر حج بود دوم راه

کربلا برده حضرت امام حسین ع بسیم حضرت امام زین العابدین ع را بکتف خود نگاه داشتی اما ورقای بن غالب

دختر زاده حضرت یحیی خزاعی بود تا زمانیکه حضرت امام حسین ع را با اهلبیت در زمین کربلا شهید کردند حضرت

ورقای بن غالب در کوفه بود چون خبر وفات حضرت امام حسین ع بگوشش در رسید گریه آغاز و جامه را چاک

زد و خاک حسرت بر سر کرد در روایت صحیح آورده که ورقای بن غالب بعد از وفات حضرت امام حسین ع

هفت سال روزه داشت و طعام لذیذ نخورد و خلعت فاخر نپوشید چون افطار کردی پاره نان جو و اندک

دوغ شیر خوردی و بجامه لیف خرما بافتی و لباس خود جامه بندی اما حضرت ورقای بن غالب را سه فرزند بود

محمد و کامل و حسین اما حسین بن غالب را یک فرزند بود عبدالله اما عبدالله را یک فرزند بود ابراهیم نام داشت

که حضرت مختار بن عبدالله ثقفی خروج کرد و حضرت ورقای بن غالب با دو فرزند در شهر موصل [illegible]

اما فرزندان حسین بن ورقای بن غالب رحمه الله علیه در زمان هشام بن عبدالملک مروان از شهر کوفه

روی بولایت بغداد و چون بشهر بغداد رسیدند مدتی بسر بردند تا زمان حضرت محمد حنفیه بن امیرالمومنین ع

از مدینه روی بولایت طالقان نهادند اما ابراهیم بن عامر بن عبدالله بن حسین بن ورقای بن غالب

[illegible] حضرت محمد حنفیه بود چون بولایت افتادند حضرت محمد حنفیه در کوه طالقان غایب شد اما ابراهیم

بن عامر بن عبدالله بن حسین بن ورقای بن غالب از طالقان روی بولایت دارالمرز رستمدار نهاد و چون بکجج
رستاق رسیده وطن ساختند ذریات ایشان بسیارند بالقاب کجج در ذکر نسب ابابکر بن ابی قحافه
اما در اخبار آورده اند که جناب امیرالمومنین علی ع از اول عمر تا آخر عمر روز آنحضرت روزه بود و شب در عبادت
خدای تعالی الغاه عمر و عثمان و ابوبکر علیه اللعنه که لعنة الله بر وقیفه علامت شان را خدا زبان کند ان سگ اکبر
در خانه حضرت امیرالمومنین ع افطار اما ان سگ حرامزاده ابی بابکر گفت که علی روز مرد روزه و شب در نماز مشغول
است چون شب آید هر کس بجای روند قرار گیرند علی از خانه بیرون آید و دزدی همی کند الغاه ابابکر علیه اللعنه گفت
که من امشب در خانه علی میروم تا دزدی او را بر خلق آشکار کنم الغاه ابابکر لعین در خانه آنحضرت آمد و خود را
مهمان کرد و چندان بود که شب در آمد و حضرت امیرالمومنین علی ع نماز شام ادا کرده ناگاه دیدند که جبرئیل و
میکائیل و اسرافیل و عزرائیل آمدند و خوان جنت را آوردند الغاه حضرت امیرالمومنین علی ع را خشم بر ابابکر افتاد
و فرمودند ای سگ حرامزاده دزدی مرا آشکار کردی چون ابابکر علیه اللعنه این سخن بشنید لرزه بر اندام پلید وی افتاد
الغاه حضرت امیرالمومنین علی ع بدست مبارک خود یک لقمه طعام به ابابکر داد و فرمودند بخور هم ابابکر از ان
بخورد و روی بخانه خود نهاد و چون بخانه رسید یاران خود و خویش گفت بقدرت خدا فرزندی در وجود ما
در افتاد چون نه ماه و نه ساعت در گذشت فرزند در وجود مادر متولد شد در روایت صحیح آورده اند که سه روز ان
ان طفل شیر از پستان مادر نگرفت و نخورد الغاه ابابکر نزد امیرالمومنین علی ع آمد و گفت یا امام بر حق
حضرت حق سبحانه و تعالی فرزندی گرامی فرموده و امروز سه روز است که شیر مادر نخورد و مرا مقصود آن
است که شما قدم رنجه فرمائید و بمنزل ما درآئید تا ببرکت قدم شما فرزند ما شیر خورد الغاه حضرت امیر ع
برخاست و با ابابکر برفت چون در خانه ابابکر رسید حضرت شاه ولایت قدم بخانه نهاد ناگاه ان طفل سه روزه

بچشم

را چشم جمال جهان آرای مبارک آنحضرت افتاد گفت السلام علیک یا اسد الله الغالب السلام علیک یا قدرت الله
السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا حضرت امیرالمومنین یا امام المتقین و یا وارث المرسلین و خلیفه رسول العالمین هزار
هزار جان من فدای نام تو باد چون حضرت امیرالمومنین ع از ان کودک این گفتار بشنید گفت ای کودک چرا شیر از پستان
مادر نمیخوری الغاه ان کودک عرض کرد که مادر و والده بگشی که من از طعام جنت حامل شدم الغاه انگشت مبارک خود را
بجهل الهه کرد و در دهن ان طفل نهاد و اسم انرا محمد ابابکر گذارد و آن طفل از طفولیت جد و مادر خود را ولی کرد و محب حضرت
امیرالمومنین علی ع آمد در اخبار آورده اند که محمد ابابکر سالهای در خدمت جناب امیرالمومنین ع بوده اما محمد ابابکر را چهار فرزند
بوده مالک و علی و سلیمان و محمد اما محمد ابابکر فرزند الهی خود را بجانب اردن داشت و نام خود را با وعظ کرده بود
و بر ابابکر سب حرام کشیدی اما در اخبار آورده اند که حضرت امیرالمومنین علی ع محمد ابابکر را بجانب
مصر فرستاد الغاه محمد ابابکر با لشکر مخالفان بسیار مجادله کرد و آخر الامر معاویه خارجی ملعون و برا
بگرفت میبرد و یک معاویه بن ابی سفیان برد چون محمد ابابکر را بیارگاه معاویه علیه اللعنه در آورد
حضرت محمد ابابکر سلام نکرد الغاه معاویه بیزار شد و گفت ای عدو الله که کشنده عثمان بدست من افتاد
الغاه معاویه بفرمود تا محمد ابابکر را در شکم خر کنند و بسوختند که لعنة الله علی قوم الظالمین اما
اما فرزندان محمد ابابکر و سلیمان را در زمان حضرت امام حسن ع در کوفه شهید کردند اما محمد
که فرزند محمد بن ابابکر بود در زمان محمد حنفیه بن حضرت امیرالمومنین علی ع از مدینه روی بولایت طالقان
نهاد چون با ان طالقان رسیدند اما محمد بن ابابکر از طالقان روی بولایت رستمدار نهاد چون
چون بر رود بار در هند کجکه دریا بان رود بار سفلا قرار نمود وطن ساختند ذریات ایشان بسیارند
بالقاب ابابکر اما فرزندان روح الله بن محمد بن قاسم بن حسن بن زید بن ابابکر بن جعفر بن مرتضی

٤

امام محمد تقی ع از بغداد روی بولایت قیروزکوه نهادند بهای رسیدند که آن دهرا الحال دهک و طن حسید

بالقاب قزوینی الحسینی **ورود اولاد و نسل مسلم علیه الرحمه** که حضرت کثیر معلم رحمه الله چهار ده سال در خدمت

حضرت امام حسن ع را کرده بود هرگاه که نام حضرت امیر المومنین علی ع را شنیدی از مداح هر مالی که

داشتی فدا کردی تا زمانی که حضرت امام حسین ع و فرزندان و برادران و اولاد و اصحاب و یاران

ایشان را شهید کردند و عبید الله زیاد علیه اللعنه در آن زمان کوفه بود و حکومت همی کردی اما کثیر معلم در

شهر کوفه بود و فرزندان عبید الله زیاد را تعلیم میداد مدت بیست سال کس نمیدانست که وی را اندک

محبت اهل بیت است روزی تنها از در مسجد درآمد آهی برکشید چون گفته معلم را چشم پر از آب افتاد گفت

یا سقا مرا شربتی آب ده چون سقا بشنید بکاسه آب بکثیر معلم داد آنگاه کثیر معلم آب را بمزه دهن

دهن برد تشنگی حضرت امام حسین ع و فرزندان بیاد کثیر معلم آمد و گریه آغاز کرد و لرزه بروی افتاد

و کاسه از دست وی بزمین افتاد و گفت لعنت الله فاتل الحسین اما پسران سنان بن عاص علیه اللعنه

شاگرد کثیر معلم بود گفت ای کثیر تو بدبخت مردی اما کثیر چون این سخن از او شنید گفت

ای کودک زنهار این سخن را با پدر اظهار مکن که من مرد پیرم و ترا ادب نکنم ناگاه آن کودک

از مسجد بیرون رفت و گفت اگر من این سخن را با پدرم نگویم رافضی باشم این بگفت و چوب در دماغ نامبارک

خود زد و خون روان شد و جامه وی پرخون شد بعد از آن روی بخانه نهاد و با پدر خود گفت

که امروز کثیر رافضی دانستی که برین چه گفت گفت بگو آنگاه آن کودک گفت که امروز سقا

آب در مسجد میگردید و کثیر معلم از سقا آب طلب کرد چون آب نزدیک دهن برد ناگاه تشنگی حضرت امام

حسین ع بیاد آورد و آب نخورد و گفت لعنت الله علی قاتل الحسین چون سنان بن انس ملعون از فرزند خود

این سخن بشنید متغیر گشت عبید الله زیاد در رفت و احوال باز گفت آنگاه عبید الله زیاد علیه اللعنه گفت تا

کثیر معلم را بگرفتند و فرزندان او را بکشتند و مدت روزگار بگذشت که حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق

که حضرت کثیر معلم را حضرت مختار بن عبید الله ثقفی علیه الرحمه از بند ملک خلاص کرد و دمار از

قاتلان برآورد والله اعلم **در اخبار آورده اند** که حضرت کثیر معلم را دو فرزند بود عبد الله و عنایت الله اما

عبد الله را سه فرزند بود جعفر و محمود و حسن اما عنایت الله را دو فرزند بود یعقوب و حارث اما جعفر بن

عبد الله بن حضرت کثیر معلم را دو فرزند بود شمس الدین و رکن الدین اما در اخبار آورده اند که

حضرت کثیر معلم را دو فرزند که عبد الله و عنایت نام داشتند در زمان بنی مروان علیه اللعنه در

شهر کوفه شهید کردند اما فرزندان عبد الله بن کثیر معلم رحمه الله جعفر و محمود و حسن را در شهر حله شهید کردند

اما فرزندان جعفر بن عبید بن کثیر معلم رحمه الله شمس الدین و رکن الدین در زمان عبد الملک مروان ملعون از بغداد

روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند چون بر دو بار و در بندک افتادند و طن ساختند و ربیات این

شیخ اما یعقوب بن عنایت الله بن حضرت کثیر معلم رحمه الله را دو فرزند بود معین و مهین اما یعقوب و حارث را در زمان

حجاج بن یوسف علیه اللعنه در شهر بغداد شهید کردند اما فرزندان یعقوب بن عنایت الله معین و مهین از بغداد روی بولایت

دار المرز رستمدار نهادند چون بنواحی شهر رویان در پایان قلعه سیج کلان افتادند و طن ساختند و ربیات ایشان

بیاشند بالقاب ملک **ذکر عبد معدی کرب** تا در اخبار آورده اند که عبد معدی کرب جزایری علیه الرحمه

صحابه کبار حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بود و مدت سی سال خدمت آنحضرت را کرده اما عبد معدی کرب

را دو فرزند بود عبد الله و امان الله در زمان حضرت امیر المومنین ع که لشکر جمع کرده و روی بولایت نهروان

نهاد و با لشکر معاویه بیار جنگ کرد لاجرم عبد معدی کرب بلال بن علقم علیه اللعنه را بکشت چون امیر ع

بیاوزند بالقاب

ان وقت برو را بدست داشتند الحق حضرت امیرالمومنین ع عبدالله را در کنار گرفت و بر روی عبدالله را بوسه
داد و فرمود یا ولدی که واز آن زمان القاب الطائفه و ملک باشند اما عبدالله عبد معدی کرب را دو فرزند
بود بدین اسامی محمد و سعید اما حضرت عبد معدی کرب در زمان حضرت امیرالمومنین ع در غاور زمین شهید
کردند اما فرزندان عبد معدی کرب جابری عبدالله و امان الله را در زمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه
در شهر رسا و شهید کردند اما فرزندان الشیخ عبد معدی کرب محمد و سعید در زمان هشام بن عبدالملک مروان
از بغداد روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون بموضع نوش رسیدند وطن ساختند و زیارت
ایشان بسیار شد بالقاب و ملک **در ذکر انس بن مالک اشتر** اما در اخبار آورده اند که انس بن مالک
اشتر علیه الرحمه را دو فرزند بود قاسم و ابراهیم اما قاسم بن انس بن مالک را سه فرزند بود حسام
الدین و نظام الدین اما ابراهیم را در زمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه در شهر حله شهید کردند
اما فرزندان قاسم بن انس بن مالک اشتر را حسام الدین و نظام الدین و ابراهیم در زمان محمد
حنفیه بن حضرت امیرالمومنین ع از مدینه روی بولایت طالقان نهادند اما حسام الدین و ابراهیم
از طالقان روی بولایت دارالمرز نهادند چون بموضع بلابنه لار افتادند وطن ساختند و زیارت
ایشان بسیار شد بالقاب لاری **در روایت صحیح وارد شد** اما در اخبار آورده اند که حضرت امامزاده اسمعیل
بن فضل بن حضرت امام علی بن موسی الرضا ع در زمان مامون الرشید علیه اللعنه از بغداد روی بولایت
دارالمرز نهادند چون بلابنه لار رسیدند وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد اما ابراهیم محمد بن قاسم بن
شمس الدین بن عابد بن نظام الدین بن قاسم بن انس بن مالک اشتر که حضرت امیرالمومنین ع او را برادر
در خواندی الحاصل ابراهیم امامزاده واجب التعظیم اسمعیل بن فضل بن حضرت امام علی بن موسی الرضا ع در

خانه

در خانه خود برد و وقت و پای مبارک حضرت امامزاده اسمعیل را بوسه داد و همان روز ابراهیم دختر خود عالمه را
بعقد امامزاده اسمعیل درآورد اما ابراهیم لاری هفت سال امامزاده اسمعیل را نگاه داشت الحاصل شهیدبان از غال ا
ایشان آگاه شدند و او را شهید کردند و از آن امامزاده چند اولاد ماند و سادات رضوی در عالم بسیار شدند
در ذکر احوال احمد بن شمس بن جلبی اما در اخبار آورده اند که حضرت احمد بن شمس جلبی رحمه الله علیه چهل سال
خدمت حضرت امیرالمومنین ع را کردی و حضرت شمس جلبی را دو فرزند بود نعمان و خاقان اما در اخبار آورده اند
که حضرت احمد بن شمس جلبی را حضرت امام حسین ع نقاب پوشیدی و اشتی هرگاه و نهی که مومنان از آنکه
خلعت داد به احمد بن شمس جلبی ... حضرت امام حسین ع احمد بن شمس را خواندی احمد خلعت
برخواندی و القاب الطایفه آن تاریخ خلعت بر ماند اما حضرت احمد بن شمس جلبی را در زمان عبدالله زبیر علیه اللعنه
در شهر موصل شهید کردند اما نعمان بن احمد بن شمس را دو فرزند بود محمد و محمد بن نعمان بن احمد بن شمس جلبی را دو فرزند
بود ناصر و یاسر اما فرزندان احمد بن شمس جلبی نعمان و خاقان را در زمان عبدالله زبیر در شهر کوفه شهید
کردند اما محمد بن نعمان بن احمد شمس جلبی رحمه الله ناصر و یاسر در زمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه
از بغداد روی بولایت دارالمرز جیلان نهادند چون بکوه پایه جیلان رسیدند در کله رود وطن ساختند و زیارت
ایشان بسیار شد بالقاب خلعت **در روایت** اما فرزندان ابراهیم بن داود بن محمد بن سلیمان بن فضل بن
فروک الحکم که ایشان از آل داود پیغمبر بودند و هر که حنفیه بکمر دند و شیعه و یک مذهب بودند
اما در آن زمان که منصور دوانقی علیه اللعنه حضرت امام جعفر صادق را زهر داد و شهید کرد اما فرزندان ابراهیم
بن داود محمد از جیلان روی بولایت لارجان در موضع ... نهادند و وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد
بالقاب حداد **ذکر مسیب بن قعقاع** اما در اخبار آورده اند که حضرت مسیب بن قعقاع خزاعی

رحمه الله را سه فرزند بود محمد و ابراهیم و قاسم اما محمد بن مسیب او فرزند بود اسد و محکوم اما اسد بن محمد بن مسیب را
یک فرزند بود یحیی و یحیی بن اسد بن محمد بن مسیب بن قنیع خزاعی را دو فرزند قتل و عبد الله تا در زمان هشام بن عبد الملک مروان
علیه لعنه که حضرت مسیب را سه فرزند که محمد و ابراهیم و قاسم نام داشتند ایشان ترا کمای کربلا و کنار آب فرات شهید کردند
اما فرزندان محمد بن مسیب بن قنیع خزاعی اسد و محکوم از بغداد روی بولایت دار المرز مازندران نهادند چون بموضع ار و
افتادند و قتل شدند و ذریات ایشان جا باشند با لقب اروج اما فرزندان یحیی بن محمد بن مسیب عبد الله از دار المرز جیلان
و شیرو دو هزار روی بولایت دار المرز لار نهادند چون بدار المرز لار رسیدند و قتل شدند و ذریات ایشان جا باشند با لقب اروج
در ذکر ابا سلط مروزی اما در اخبار آورده اند که حضرت ابا سلط مدت چهار سال خدمت حضرت امام علی بن موسی الرضا
را کرد تا در زمان مامون الرشید علیه لعنه که حضرت امام علی بن موسی الرضا را در شهر طوس زهر داد و شهید کرد اما حضرت ابا سلط
در خدمت امام معصوم در شهر طوس بود و ابا سلط را دو فرزند بود نجیب و خطیب از خراسان روی بدار المرز رستمدار نهادند
چون برو رسیدند مدت روزگار بسر بردند و بعد از آن نجیب و خطیب از دو بار ناحتی لشهر روبان افتادند و قتل شدند
و ذریات ایشان جا باشند با لقب خواجه **ذکر ابولولو و قتل عمر بن خطاب علیه ما علیه** اما در اخبار آورده اند که بعد از ابا بکر عمر بن
خطاب علیه لعنه بخلافت نشست قضا الکبر روز عمر ابن خطاب آسیا ساخته بود ابولولو انصاری رحمة الله علیه استاد آن آسیا بود
کار بهمه اندک روز مانده بود که کار آسیا بر انجام کنند که ناگه در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر در خانه خود نشسته بود و ابو
لولو انصاری را گذر بخانه آن حضرت افتاد ابولولو سلام کرد و عرض کرد که یا مولانا بدان و آگاه باش که من امروز در عزم
بن خطاب را میکشم الحاصل حضرت امیر فرمودند که اگر این کار از دست تو بر آید من ترا شجاع الدین نام خواهم کرد الحاصل
ابولولو انصاری گفت یا امیر همین دعای تو خواهد بود این گفت و روی به آسیا نهاد چون بدر آسیا رسید عمر ابن خطاب
خود با چهل غلام آسیا آمده بود الحاصل ابولولو سلام کرد عمر گفت ای ابولولو انصاری الحمد حاجت داری از من بگو ابولولو

گفت

گفت یا خلیفه من از حضرت رسول صلعم شنیده‌ام که هر کس سینه عمر ابن خطاب را بخراشد فردای روز قیامت او را
حساب نباشد چون عمر این سخن بشنید لبهایش بخندید و جمله غلامان خود را بهر طرف روانه کرد و عمر در آسیاب
و جامه از تن بینداخت بیرون کرد ناگاه ابولولو انصاری از پس در آمد و یک کارد بر شکم عمر ابن خطاب زد و گفت
یا علی المنصور و شکم آن حرامزاده را بدرید و جای ایستادنش را جا بجا کرد دوزخ سپرد و دور آسیاب شکم ... گفت
حضرت امیر المؤمنین علی ع آمد و عرض کرد که یا مولانا هزار جان من فدای نام تو باد که عمر ابن خطاب را جان
بجهنم رسانیدم چون حضرت این سخن بشنید خوش شد و برا شجاع الدین نام کرد آن صفه که بار اول نشسته بود بر
و در صفه دیگر نشست و شجاع الدین را از ظالمان پنهان چون ساعتی از میان در گذشت غلامان بسوی آسیاب آمدند
و در آسیاب گشودند عمر ابن خطاب را حالی دیدند که روده‌هاش از کوران بینیش بیرون آمده و شکم دریده و جان
بمالکان دوزخ سپرده که لعنة الله علی قوم الظالمین چون غلامان عمر را بدان حالت دیدند و برگشتند و مردم شهر مدینه
مدینه را خبر کردند از کشتن عمر ابن خطاب آشوب در مردم افتاد و مخالفان دانستند که ابولولو انصاری عمر ابن خطاب را
بجهنم رسانید پس همه از آن جماعت حضرت امیر المؤمنین ع آمدند گفتند یا علی تا در این صفه نشسته بود هیچکس را ندید ما از
از کی رفته باشد الحاصل حضرت فرمودند بحق آن خدای که ما را آفریده از برای راستی که در این محله که من آمدم و بدین صفه که
نشسته‌ام کس را ندیدم خوارجیان این سخن بشنیدند بازگشتند چون شب در آمد حضرت مرتضی علی ع بفرمود تا دلدل
مبارک را زین بر نهادند و شجاع الدین را بر پشت وی سوار کرد و ندا که حضرت امیر المؤمنین ع دست مبارک خود نامه نوشت
در پیش رئیس کاشان که چون نامه بتو رسد باید که در شب دختر خود در عقد شجاع الدین در آوری و جهت او بنده گیری
از جهت وی بمنزلی که ولایت من است اما در اخبار آورده اند که روایت میکند عبد الله بن عباس که دلدل
دلدل مبارک شجاع الدین را بکاشان رسانید شب شب چهارم ماه مبارک رمضان بود و رئیس کاشان را عبد الکریم بن ...

گفت شدی در سر طعام بود که آواز پای مبارک ولی دل بگوش رسید از جای برخواست و از خانه بیرون آمد و
دست و پای مبارک ولی دل را بوسید و آن نامه را که در کهف ولی دل بسته بود و الحمد و من لم یشکر المخلوق لم یشکر الله
رئیس آن نامه بوسید بر چشم خود نهاد و بر سر و بر روی خود مالید و گفت صدق یا امیرالمؤمنین ع انگاه رئیس کاشان شجاع الدین
را بگرفت و بخانه برد و دختر خود صفیه نام را بعقد شجاع الدین در آورد و آن شب چراغ روشن کرد و آهنگ بوته گل انگور در باغ
نشاند چون صبح در آمد آن زن متولد شد پسر او که نه بود در باغ انگور آورده بود پسر را یحیی نام نهادند **در روایت آورده**
که مدت شش ماه در کفت خوارجیان که از اطراف و جوانب که بودند و طالب خون عمر بن خطاب تفحص و تجسس مینمودند
تا شهر کاشان رسیدند گمان بردند که شجاع الدین در کاشان است وطن ساخته و اکوارجیان در شهر و محلت بمحلت
میگردیدند تا ناگاه بدر خانه رئیس رسیدند و رئیس کاشان قسم یاد کردند که آنکس که شما طلب میکنید در این ولایت نیست اما
آسیابانی دیگر داریم که نام وی شجاع الدین در مدت یکسال است که او در این شهرست و زن خواسته و پسر دارد و
بکمالگی رسیده و باغ دارد نو ساخته است و انگور میدهد و آن خوارجیان چون این سخن بشنیدند بازگشتند اما در اخبار
که یحیی بن شجاع الدین انصاری را شش فرزند بود عبدالله عماد الله و شبیه و محمد و محمود و ابراهیم بودند تا در زمان عثمان بن عفان
علیه لعنة و آن ظالمان دیگر خبر یافتند و روی بکاشان نهادند و حضرت شجاع الدین الانصاری را بدست آوردند و از زندان
اکوارجیان خلاص یافت و از شهر بیرون آمد و ظالمان در عقب در آمدند اما امروز حضرت شجاع الدین را که بیار و در آسیاب
و جرحت بیار مبش مبارک وی رسانیدند چون شجاع الدین بر یکجا رسید بنالید و گفت یا حضرت امیرالمؤمنین
تو میدانی که انگار را از یاری تو کردم مرا از دست این خوارجیان نجات ده چون این مناجات کرد در ساعت
زمین شکافته شد و حضرت شجاع الدین در آن غایب شد چون خوارجیان در آن موضع رسیدند و پیدا نیافتند دانستند
که شجاع الدین در آن موضع غایب شده الحال آنجا را نشانه کردند تا روز شد و برابر زانند **حکایت اولاد شجاع الدین** اما در اخبار

آورده اند

آورده اند که شجاع الدین انصاری را شش فرزند یحیی و ابراهیم و محمد و یعقوب و جلال الدین و علاء الدین و
محمود اما یحیی را چهار فرزند بود شجاع الدین و یوسف و کرم الدین و قاسم تا زمان هشام بن عبدالملک مروان
بن علیه لعنه که حضرت امام محمد باقر ع را زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد و شیعیان آل محمد کرد و فرزندان بابا
شجاع الدین یحیی و محمد و یعقوب و جلال الدین و علاء الدین از کاشان روی بولایت دماوند نهادند چون
بشهر دماوند رسیدند متفرق شدند اما محمد و یعقوب از دماوند روی بولایت طارستاق نهادند
چون بطارستاق رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع اما ابراهیم و محمود در کاشان
بماندند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع اما یحیی با یک فرزند شجاع الدین نام در شهر دماوند
بماندند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع اما فرزندان یحیی بن یوسف در ولایت فیروزکوه بموضع بارو
افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع اما کرم الدین در ولایت ارسنگه رودبار
افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع اما قاسم در ولایت جیلان در کوه پایه
لشکور افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع **حکایت علی بن حرب بزید ریجی**
اما در اخبار را آورده اند که علی بن حرب بزید رباحی را دو فرزند بود ابراهیم و محمد اما ابراهیم بن علی بن
حرب بن یزید رباحی را یک فرزند بود عبدالله و ایشان در شهر حله وطن ساخته بودند اما ابراهیم و محمد را
در زمان عبدالله زیاد علیه لعنه در شهر بصره شهید کردند اما عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن علی بن حرب بن یزید رباحی
را دو فرزند بود حسین و محمود و ایشان از ظلم بنی مروان حسین و محمود از حله روی بولایت کوهستان
نهادند چون بموضع سعدلا بار رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کرد اما عبدالله بکوار در راه حله
حق در پیوست اما محمود بن عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن علی بن حرب بن یزید رباحی را دو فرزند بود حسین

و حسن امام حسین را دو فرزند بود جعفر و یعقوب بازمان خلافت بنی عباس علیه لعنه امام حسین و محمد و یعقوب
بن حسین بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن علی بن حر بن یزید ریاحی جعفر و یعقوب از کرمان
سعدآباد روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون بموضع نایه افتادند وطن ساختند و زیارت ایشان بالقاب گیو و

در ذکر عمار مظفر ع در اخبار آورده اند که عمار مظفر شمس مغربی را وزیر بود وقتی زائیکه جمال مبارک امیرالمؤمنین
علی ع را در خواب دید در میان خواب سیاه گشته چون بیدار شد عمار مظفر از مغرب روی بولایت مدینه نهاد و چون
بشهر مدینه رسید که نوبت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب آنگاه حضرت امیرالمؤمنین ع دختر یاسر السکینه نام را
بعقد عمار مظفر در آوردند امام عمار مظفر را دو فرزند بود قاسم و اسد **حدیث** صحیح آورده که عمار مظفر همراه جناب امیر
المؤمنین علی ع هفده غزوات بمخالفان جنگ کردند امام قاسم بن عمار مظفر را سه فرزند بود حیدر و اسکندر
و سهراب امام حیدر بن مظفر یک فرزند نعمت امام نعمت بن حیدر بن عمار مظفر را دو فرزند یوسف و یونس
اما در اخبار آورده اند که حضرت عمار مظفر را در جنگ صفین شهید کردند امام حیدر و اسکندر و سهراب را
در شور حلقه شهید کردند اما فرزند نعمت بن حیدر بن قاسم بن عمار مظفر یوسف و یونس از مدینه روی بولایت
دارالمرز رستمدار نهادند چون بموضع نایه رسیدند وطن ساختند و زیارت ایشان بیار شد بالقاب
کار و کر **اما در اخبار آورده اند** که در زمان آن حضرت محمد مصطفی ص از دنیای فانی رحلت کنند فرمودند ای
یاران هرکه با من دعوی یا حاجتی یا قصاصی دارد بیاید امروز از من بخواهد که تاب فردای قیامت ندارم ناگاه مر
دی برخواست از میان اصحاب نام او عکاشه بود عرض یا رسول الله بدان و آگاه باش که در جنگ احد تازیانه
بر من زدی عوض تازیانه را میخواهم چون حضرت رسول ص این سخن بشنید گفت یا عکاشه آن تازیانه در خانه
فرزندم فاطمه است برو بیاور آنگاه سلمان بدر خانه فاطمه رفت در قلاب کوبه آنگاه رسید گفت

سلمان

یا سلمان خبر تازه چه داری سلمان عرض کرد که مرا حضرت رسول ص فرستاده از جهت تازیانه که در جنگ احد آورده و بعوض
پیغمبر دم بده تا عکاشه عوض آن تازیانه قصاص نماید که من یاد زدم چون جناب فاطمه این سخن بشنید گریه و زاری
و گفت که پدرم رسول خدا بیمار است و کی طاقت تازیانه دارد آنگاه جناب فاطمه حضرت امام حسن و امام حسین ع را طلب کرد
و گفت ای جان فرزندان همراه سلمان بروید تازیانه که بخواهد عکاشه از جد بزرگوار شما بزنند شما بعوض جد بزرگوار خود در جواب
گفته که جد بزرگوارم بیمار است و طاقت تازیانه ندارد و چون حضرت امام حسن و امام حسین ع این سخن بشنیدند گریه
آغاز کردند و روی بمسجد جناب رسول خدا ص نهادند چون بمسجد درآمدند حضرت پیغمبر را چشم بایشان افتاد و گوشوار عرش اعظم
فرمودند ای جگر گوشه کجا می آئید آنگاه حضرت امام حسن و امام حسین ع عرض کردند یا جد بزرگوار ما
شنیدیم که عکاشه عوض تازیانه از شما میخواهد قصاص نماید و شما رنجوریه که طاقت تازیانه را دارید ما آمده ایم تا عوض
شما تازیانه بما زنند چون حضرت پیغمبر این سخن بشنید و گوشوار عرش گریه در آمد و فرمودند ای نور دیده گان من فردا
ی روز قیامت گناه پدر را از پسر نخواهند گرفت آنگاه سلمان تازیانه را بدست عکاشه داد و حضرت رسول گفت
یا عکاشه عوض تازیانه باز خواه آنگاه عکاشه گفت یا رسول الله آن زمان که تو تازیانه بر کتف من زدی کتف من
برهنه بود چون حضرت پیغمبر ص این سخن از عکاشه بشنید خود را برهنه کرد ناگاه چشم عکاشه بدان مهر نبوت افتاد
تن خود را بتن مبارک حضرت رسول خدا مالید و آن مهر مبارک را ببوسید و گفت یا رسول الله بزبان مبارک خود
فرمودی که هر آن بنده امروز که چشم بر مهر نبوت افتد فردای روز قیامت آن بنده را با اهل بهشت [illegible]
او حضرت حق سبحانه و تعالی بیامرزد و چون حضرت رسول این سخن از عکاشه بشنید دوات و قلم طلب کرد و
بدست مبارک نامه نوشت بدین عبارت که یا عکاشه بدان و آگاه باش که فردای روز قیامت بجز
پای در بهشت نگذارم **حکایت** [illegible] که عکاشه را دو فرزند بود حیدر و انور امام حیدر بن عکاشه را یک

فرزند بود الیاس والیاس بن حیدر بن حکانه را یک فرزند بود حیدر نام در زمان عبدالله زبیر علیه اللعنه فرزندان حکانه
حیدر و انور را در نزد مدینه شهید کردند اما حیدر بن الیاس بن حیدر زخمی شد در زمان عبدالملک مروان از مدینه
روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون بموضع نابه رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بیارند بالقاب حیدر
در ذکر لقمان جلبی آورده‌اند که لقمان بن منظر جلبی که یکی از دوستان خاندان حضرت امیرالمؤمنین علی ع بود و مدد ...
سال صحبت کرده اما لقمان بن منظر جلبی را فرزند بود حربه و حربه را اما حربه بن لقمان جلبی را یک فرزند بود ابراهیم
... در اخبار آورده‌اند که لقمان بن منظر را در جنگ صفین شهید کردند اما فرزندان لقمان بن منظر جلبی رحمة الله علیه حربه
و حربه در شهر حلب بجوار حق ... اما ابراهیم بن حربه بن لقمان بن منظر جلبی نور و منظر در زمان حضرت امام حسن ع
در ... شهید کردند اما ابراهیم بن حربه بن لقمان بن منظر جلبی را دو فرزند بود منصور و منصور را در زمان عبد
الملک مروان علیه اللعنه از بغداد روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون بموضع نابه افتادند وطن ساختند ذریات
ایشان بیارند بالقاب حیدر ... **در ذکر اخبار حضرت سلمان فارسی** در اخبار آورده‌اند که حضرت سلمان فارسی علیه الرحمه
را دو فرزند بود ... و ایشان ... رسول خدا صلعم میرفتندی و حضرت فاطمه ع را دیدندی و حضرت امام حسن ع
و امام حسین ع را خدمت کردندی اما بشیر را سه فرزند بود ابراهیم و محمود و قاسم و ایشان در خدمت حضرت امام
امام زین العابدین ع بودند اما قاسم بن بشیر بن سلمان فارسی را دو فرزند بود نور و منظر و ایشان در خدمت ...
بودند و دست خط حضرت محمد مصطفی صلعم را داشتند از خرج و اخراجات و علوفه و بیکار و سکار و طرح و دست
انداز بر اولاد سلمان فارسی ... و اما سلمان بن محمد حسن بن نور بن قاسم بن بشیر بن سلمان فارسی از
ظلم بنی مروان علیه اللعنه از بغداد روی بولایت ... نهادند چون بموضع ... رسیدند وطن ساختند
ذریات ایشان بیارند بالقاب ... **در ذکر ... عمر رحمة الله** در اخبار آورده‌اند که ... عمر ... بشیر را

داشت و همیشه در خدمت امیر حمزه و عرب بود با مدت سی سال اطاعت کرد تا زمانی که حضرت محمد مصطفی صلعم را در جنگ
احد ... دندان مبارک او را جهودان شهید کردند ... حضرت امیرالمؤمنین علی ع روی بخلافه نهاد و با عمر ... الرحمه ...
جلو آنحضرت ... جعفر را چهار فرزند بود ابراهیم و محمد و حسن و منصور ... جعفر را در جنگ صفین
شهید کردند در آن زمان که حضرت امام حسین ع را خوارجان در زمین کربلا شهید کردند اما فرزندان جعفر ابراهیم
ابراهیم و محمد و حسن و منصور از کربلا روی بولایت دارالمرز مازندران نهادند اما ابراهیم و محمد در ...
... در موضع ... افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بیارند بالقاب امیران اما حسن و منصور در ولایت
رستمدار در موضع ... افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بیارند بالقاب امیران اما در موضع ...
رازده رئیس بود او را نعمان بن نوفل ... و آن ده را از وی خریدند تا زمانی که خالد بن عبدالملک
مروان حضرت امام زین العابدین ع را شهید کردند اما قاسم بن عبدالله بن حضرت امام زین العابدین ع از مدینه رو
بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون بموضع ... رسیدند در خانه حسن امیران و منصور امیران
فرود آمدند با مدت ... سال ماندند و ایشان ... که خانم نام داشت و ... قاسم در او
... فرزندان امام زاده قاسم را شهید گویند والله اعلم **در اخبار آورده‌اند**
در اخبار آورده‌اند که جلال الدین بن محمد بن حسن بن قاسم بن زید بن علاء الدین بن ابراهیم
بن جعفر بن محمود بن نادر بن ... بن ... بن داود بن الیاس بن اهل بن صالح بن نقی
بن یونس بن جلال الدین بن ابراهیم بن حضرت امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود عزیز
و اسمعیل و سعدالدین و محمد تا زمان حضرت ... علاء الدین ... ایزدی در ...
... علاء الدین ... ایشان ...

رفت اما فرزندان جلال الدین عزیز و اسمعیل و سعدالدین و محمد [illegible] روی بولایت دارالمرز رستمدار
نهادند چون بموضع کجور رستاق در زاویه [illegible] افتادند وطن ساختند ذریات ایشان میباشند بالقاب
و [illegible] و درویشی اختیار کردند و گوشه نشینی شدند و القاب آن سیدان [illegible] از سیادت مخفی ماندند
و به روشنی اسم بر آوردند اما در اخبار آورده اند که مهدی بن محمد بن رضی بن عمران بن اوذان بن یوسف بن داود
بن جعفر بن عبدالله بن مطهر بن مهدی بن حضرت امام زین العابدین ع از حله روی بولایت دارالمرز جیلان نهادند
چون بموضع تنکابن افتادند وطن ساختند ذریات ایشان میباشند بالقاب [illegible] و در آن موضع سر بر آوردند
و [illegible] مهدی کیا گفتندی اما مهدی کیا چهار فرزند بود یعقوب و علی و محمود و حسن اما [illegible] یعقوب
و علی از دارالمرز جیلان روی بولایت مازندران نهادند وطن ساختند ذریات ایشان میباشند بالقاب کیا
اما محمود و حسن در تنکابن بماندند ذریات ایشان میباشند بالقاب مهدی کیا [illegible]
اما در اخبار آورده اند که حضرت مختار بن ثقفی را سه فرزند بود راشد و علی و حمزه بعد از وفات حضرت
امام حسین ع مختار بن ثقفی علیه الرحمه خروج کرد و دمار از کشندگان حضرت امام حسین ع بر آورد و در روایت
آورده است که [illegible] هزار مرد که در زمین کربلا حاضر بودند مختار جمله ایشان را بقتل در آورد اما
راشد بن مختار را چهار فرزند بود جعفر و محمد و مختار اما مختار را دو فرزند بود حسن و حمزه اما جعفر بن راشد بن
مختار را سه فرزند بود محمد فاضل و افضل و ایشان در [illegible] کوفه بودند تا در زمان امام علی بن موسی الرضا ع
که مأمون الرشید علیه اللعنه [illegible] و برادر [illegible] شهید کرد و قصد شیعیان آل محمد کرد جعفر و محمد و [illegible] را
و مختار را در [illegible] شهید کردند اما فرزندان مختار [illegible] روی بولایت رستمدار نهادند چون بروند
[illegible] در موضع [illegible] وطن ساختند ذریات ایشان میباشند بالقاب [illegible]

بحمدالله
صحیح

اما

اما فرزندان حسن بن مختار بن راشد بن مختار بن عبدالله بن ثقفی قاسم و مالک و ابراهیم از بغداد روی
بولایت دارالمرز مازندران نهادند چون به [illegible] افتادند وطن ساختند ذریات ایشان میباشند بالقاب
پاشا اما فرزندان محمد بن مختار عبدالله و سلیمان از بغداد روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون
بمیان رود بار افتادند وطن ساختند ذریات ایشان میباشند بالقاب پاشا اما فرزندان جعفر بن مختار محمود و
فاضل و افضل روی بدار المرز نهادند چون بنواحی نهر آمل آمدند وطن ساختند ذریات ایشان میباشند بالقاب [illegible]
در روایت صحیح آورده اند در اخبار آورده اند که محمد بن عمار یاسر در زمانی که حضرت امیرالمؤمنین علی ع در
در جنگ صفین با معاویه علیه اللعنه حرب عظیم کرد و محمد بن عمار یاسر هلال بن علقم علیه اللعنه را بکشت حضرت امیر ع
[illegible] و محمد را در کنار گرفت و سر و روی وی را بوسه
داد و فرمود [illegible] عجب [illegible] کردی که این سگ ملعون را بجهنم رسانیدی یا محمد هذا ولدی یعنی فرزند منی
اما حضرت امیرالمؤمنین علی ع محمد بن عمار یاسر را [illegible] نام خواندی هر گاه که [illegible] از نسب [illegible] بود که هلال
بن علقم کشته بود و هر گاه که اولاد و فرزندی از نسب بود که ولد [illegible] بود و القاب ایشان اولاد و [illegible]
بماند و محمد بن عمار یاسر را دو فرزند ناصر و [illegible] که حضرت امام حسن ع از مدینه روی بولایت
دارالمرز مازندران نهادند چون بموضع اندرس رسیدند مدت شش ماه در آنجا بنشست و در آن موضع
قلعه ساخت اما ناصر و [illegible] را در آن قلعه اندرس نگاه داشت ناصر و [illegible] در آن موضع بماندند ذریات
ایشان میباشند بالقاب [illegible] اما در اخبار آورده اند که [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین علی ع را [illegible] در آن زمان که [illegible]
آن قوم ضلالت با معاویه بیعت کردند و از حضرت [illegible] روی [illegible] و [illegible]

امیرالمؤمنین علی ع و فرزندان وی گشتند که لعنت الله خدا و رسول ص بر ان ظالمان باد و آنگاه امیرالمؤمنین ع روی
بیاران و خویش کرد و گفت مردی در میان شما است که پیغام ما را بجا و بمعاویه علیه اللعنه برساند یکی مردی در میان
اصحاب برخواست نام وی شبرماه طایی مردی بود بغایت بلند و شجاع و سخندان و نیکو صورت گفت یا مولای من هزار
جان من فدای نام تو باد بنده میروم و پیغام شما میبرم حضرت امیرالمؤمنین ع خوش شد و بروی آفرین کرد آنگاه شبرماه طایی
از مدینه روی بدمشق نهادند تا مدت بیست روز بشهر دمشق رسید که عمرو بن عاص علیه اللعنه را گذر بر دروازه افتاد و شبرماه طایی
را دید گفت یا عرب از عثمان چه خبر داری از عرب آنکه مرد بلند بالا و بر شتر سوار بود جواب چنین داد و گفت من
ملک الموت شمایم آمده ام تا جان شما را بستانم آنگاه شبرماه طایی بعمر عاص گفت که معاویه پلید دین کجاست
که نامه مهر و مهر عالم حضرت مرتضی علی علیه السلام را دارم و برسانم آنگاه عمرو بن عاص برفت و بر معاویه پلید
احوال باز گفت آنگاه معاویه کس فرستاد و شبرماه طایی را بخواند چون شبرماه طایی در بارگاه معاویه در
آمد سلام نکرد معاویه سگ را خشم گرفت گفت ای عرب چرا بر من سلام نگویی آنگاه شبرماه
شبرماه طایی گفت چرا آنکس که بر امام برحق روی بگرداند و تیغ بر روی امام برحق و ولی
مطلق کشیده و از لشکر بدولی اندیشه نکرد بلکه ناسزا معاویه گفت و آن ملعون را لرزه بر اندام افتاد
و آهی سرد بلند زد و بعد از گفتگوی زیاد شبرماه روی بمدینه نهاد و بخدمت حضرت امیر ع آمد اما شبرماه طایی
را دو فرزند بود رضی الدین و عزالدین تا در زمانی که حضرت امام حسین ع بدرجه شهادت رسید اما رضی الدین
و عزالدین از کربلا روی بکوه بابه لواسان رسیدند و وطن ساختند و زیارت ایشان میباشد با لقب
بنی طایی ذکر اولاد عمار یاسر علیه اما در اخبار آورده اند که محمد بن عمار یاسر را چهار فرزند بود ابراهیم
و حسن و اسکندر و سهراب تا در زمانی که یزید ملعون حضرت امام حسین ع شهید کرد اما فرزندان

محمد بن عمار یاسر از بغداد روی بولایت ری نهادند اما ابراهیم و اسکندر بکوه بابه از محله رودبار افتادند
و وطن ساختند و زیارت ایشان میباشد با لقب بارواج اما حسن و سهراب در کوه بابه لواسان
در موضع امامه افتادند و وطن ساختند و زیارت ایشان میباشد با لقب رودباری و ایشان هرگز فتنه
نکرده اند که رحمة الله علیه در ذکر بابا سلمان جابر انصاری اما در اخبار آورده اند که بابا سلمان انصاری
پسر بابا جابر انصاری بود اما فرزندان حضرت امیرالمؤمنین ع ابوجعفر و زید و عبدالله از کوفه روی بولایت
حویزه نهادند اما در حوالی حویزه غاری بود بابا جابر انصاری از حویزه روی بولایت لشهبار نهاد و چون بولایت
لشهبار رسید مزرعه بود که او را سرای کمندی و صاحب آن مزرعه را عبدالوهاب نام بود و از محبان
اهل بیت رسول بود آنگاه بابا سلمان انصاری آن مزرعه را بدست خود از عبدالوهاب خریده بود و در وقت یکران
را وقف کرد از برای حضرت امیرالمؤمنین علی ع و [illegible] و دیگر را عبدالوهاب وقف خود ساخت و
آن موضع را بابا سلمان نام نهادند تا واسته اما در روایات صحیح وارد شده در اخبار آورده اند که چون جوا
رجعان اهل بیت رسول خدا را در کربلا شهید کردند چون نوبت بحضرت امام حسین ع افتاد و برادران
و برادرزادگان و خواهرزادگان تمام کشته راه خدا شده بودند آنگاه حضرت امام عزم کرد بمیدان حرب
رود و پرده گیان همه یکبار از خیمه بیرون آمدند و دامن جناب امام حسین ع را گرفتند و عرض کردند که ای
امام تو میروی و ما را که میگذاری آنگاه بلایه شهربانو فریاد بر آورد و عرض کرد که یا حضرت امام حسین
تو میدانی که من در این ولایت غریبم و مرا بغیر از تو یاری و مددکاری نیست و من بعد تو [illegible]
آنگاه حضرت امام حسین گفت یا شهربانو چون مخالفان مرا شهید کنند تو بر اسب من سوار شو و به پیش
برادران خود برو آنگاه حضرت گفت یا بی بی [illegible] مرد نباشد که اهل و عیال مرا بولایت ری و در پیش برادر

ران وی برشاه الحی و حضرت زینب خاتون ع آواز داد که ای برادر غریب من عبدالله بن ابوذر غفاری زنده بخت و برا
شهید نکرده اند چون حضرت امام ع این سخن بشنید و براطلب کرد و گفت یا عبدالله چون ظالمان مرا شهید کنند اول
عیال مرا بولایت ری ودر پیش فرزندان ملک یزدجرد بن شهریار برسان الحکایه عبدالله عرض کرد که یا امام فدایت شوم بر از
جان من فدای جان تو باد و کاشکی مرا در پیش تو شهید کردندی که زنده که بعد از تو عار انجام روایت میکنند
که چون حضرت امام حسین ع را شمر ذی الجوشن شهید کرد الحکایه ذوالجناح جناب امام ع بدر خیمه آمد و اهل بیت
و زینب خاتون با ذوالجناح امام معصوم ع سوار شدند و از کربلا روی بولایت ری نهادند و عبدالله
بن ابوذر غفاری در خدمت ان مرخاتون بود چون بولایت ری رسیدند اما در حوالی شهر ری غاری بود شهر
و در ان غار غایب شد و زبیده خاتون بنت حضرت امام حسین ع را در شهر ری شهید کردند اما عبدالله بن
ابوذر غفاری را چهار فرزند بود ابرار و بیدار و امین و مکین و ایشان در شهر ری مدت روزگار می‌گذرانیدند
وند اما عبدالله در شهر ری بجوار حق رحلت نمود اما فرزندان عبدالله ابرار و بیدار از شهر ری روی بولایت
لارجان نهادند چون بموضع لیهار رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بیدار و ایشان بدان
که همراه شهر با نو آمده بودند القاب ایشان بیدار مشهور شد اما امین و مکین از لار ری روی بولایت الموت
نهادند چون بموضع بسلواشت رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب غفاری اما فرزند
دیلم را و دیلم ابراهیم و محمد کیا و طاکیا و حصار ظلم خلفای بنی عباس از الموت ان کلی جان روی بدار المرز
رستمدار نهادند چون بموضع کارستاق افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
دیلم و دیلمان همه محب خاندان اهل بیت نبوت بودند که رحمت خدا بر ایشان باد **ذکر اولاد زید قاسم**
در اخبار آورده اند که اولاد زید قاسم بن مقتدع سرایتا رحمة الله علیه در زمانی که حضرت امیر المؤمنین علی ع

در جنگ صفین و براشهید کردند و حضرت نفس نفیسه را او رایت مبارک خود دفن کرد اما زید قاسم بن مقتدع
ندا می مه فرزند بود شرابه و سالار و فیلاکوشک ایشان در مدینه بودند تا زمانی که حضرت امام حسن ع از مدینه
روی بولایت دار المرز مازندران نهادند چون بولایت مازندران در موضع بیرن فرود آمدند مدت شش ماه
در ان وشت ماندند و جناب زهر علیه لعنه را بکلم فرستاد چون حضرت امام حسن ع از کشتن ان ملعون فارغ
شدند شرابه را در نواحی آمل در موضع لب کوه جا دادند اما سالار را در ولایت لارجان بموضع
رینه جا دادند اما فیلاکوشک را در ولایت دیلارستاق جا دادند **ذکر اخبار هانی بن عروه علیه** که
هانی بن عروه علیه الرحمه را دو فرزند بود عبدالله و امان الله چون عبدالله بن زیاد علیه اللعنه که حضرت مسلم بن عقیل
و هانی بن عروه را شهید کرد و سرهای مبارک ایشان را بنزد یزید علیه اللعنه فرستاد و فرزندان هانی بن
عروه عبدالله و امان الله را بگرفت و در چاه دار السلطنه در بند کردند تا مدت پنج سال در
ان چاه بماندند و از مصیبت حضرت امام حسین ع جامه سیاه و موی کنده و نشستند تا زمانی که مختار چند
خروج کرد و دمار از ایشان برآورد اما عبدالله و امان الله در چاه دار السلطنه را بیرون آوردند اما عبدالله
چهار فرزند داشت و جعفر و محمد و محمد اما امان الله را دو فرزند بود هادی و هاشم اما امان الله بار فاضل
و کامل و عالم بود آواز خوش داشت چون حضرت مختار نجف جهان بنشست امان الله در روز جمعه بر سر منبر
میرفت و خطبه بنام حضرت امام زین العابدین ع میخواند و بر یزید و اصحاب او و معاویه و بر آل
زیاد و آل مروان لعنت میکردند تا آنکه حضرت مختار را دو نیابت کرده و دیگر باره بنی مروان غلبه کردند
آل بیت کردند اما عبدالله و امان الله در شهر کوفه بجوار حق رحلت نمود اما فرزندان امان الله هادی و هاشم
از کوفه روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند چون بموضع دین کوه رسیدند وطن ساختند و ذریات

ایشان باشند با اصحاب علا **حکایت وهب کلبی علیه الرحمه** اما در اخبار آورده اند که چون حضرت امام حسین ع از مدینه
روی بکوفه نهاد چون بموضع قادسیه رسید مدت سه روز حضرت امام حسین ع در آنجا ماند و در آنجا یک
پیره زن بود یک پسر داشت هر روز بزیارت حضرت امام حسین ع آمدی و دست و پای جناب امام حسین ع
بوسه دادی و آن پیره زن پسر خود را وهب نام نهاده بود و آنجا ده روز بود که عروسی کرده بود یک روز مادر خود را گفت
که ای مادر این قوم چه کسانند و از کجا آمده اند که تو هر روز بزیارت ایشان میروی چون پیره زن از فرزند خود
این سخن بشنید زار زار بگریست و گفت ای جان مادر این آنکسانند که خدای تعالی نور ایشان را پیش از آدم
بچهار صد سال آفرید و اسم مبارک ایشان را در بهشت نوشته که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین اند از حضرت
ایشان نه بوده خدای تعالی هرگز آدم نیافریدی چون وهب از مادر خود این سخن بشنید دلش بسوخت و آه از نهاد وی
برآمد و گفت ای مادر این مردم چه نام دارند گفت جناب امام حسین ع نام دارد و جدش محمد مصطفی ص است
و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا است و برادرش حسن مجتبی است و پدرت کلبی همیشه در خدمت ایشان بود و از ایشان
مدت رضا بیار حکایت میداشتی و هرگاه جبرئیل امین در پیش حضرت رسول خدا آمدی او بصورت پدرت آمدی آنگاه
وهب گفت ای مادر حضرت امام حسین ع با چندین اهل و عیال دارد و یکی میرود و پیره زن گفت ای فرزند می بدان
که مردم منافق علیه اللعنه از دنیا بغرک و لعنت خدا رفت اما یزید پلید کس فرستاد و گفت حسین با ما بیعت
بیعت کن و آن گروه بد اطوار زمان ملک رسول خدا قربانی کردند و با یزید بیعت کردند و از امام حق و وصی
برحق روی بگردانیدند و تیغ بروی فرزندان مصطفی ص کشیدند از بهت خوارجان مکه و مدینه را بگذاشتند
و مردم اهل کوفه چهار صد نامه نوشتند به پیش حضرت امام حسین ع و گفتند یا امام ما را امروز امامی
و پیشوائی نیست و تو بکوفه در آیند تا با تو بیعت کنیم آن حضرت مسلم بن عقیل علیه الرحمه را بکوفه فرستاد و مردم

کوفه با

کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کردند آخر الامر بهوا خواهان یزید پلید نامه به یزید فرستادند که مسلم بن
عقیل بکوفه آمده و مردم اهل کوفه با وی بیعت کردند و مسلم بن عقیل را گرامی داشتند آنگاه
یزید پلید عبدالله بن زیاد را جهت گرفتن مسلم بن عقیل ع بکوفه فرستاد و در کوفه آمدند و مسلم بن
عقیل و هانی بن عروه را در پیش بد ابن زیاد علیه اللعنه بردند و شهید کردند و سرهای مبارک ایشان را در پیش یزید علیه اللعنه
فرستادند و مردم کوفه از حضرت امام حسین ع روی بگردانیدند و بر عبدالله زیاد و متابعت کردند و
حضرت امام حسین ع را تنها و بیکس گذاشتند که لعنت خدا و نفرین رسول و ملایکه بدان ظالمان باد چون وهب از
مادر خود این سخن بشنید زار زار بگریست آنگاه پیره زن گفت ای فرزند بدانکه در آن محل که پدرت وفات
میکرد تو نه ماهه بودی و من تو را به پیره زنی نگاه داشتم از جهت آنکه یک سر ایشان را آمده باشی و امروز
نور دیده مصطفی ص و میوه دل مرتضی ع و جگر گوشه زهرا حضرت امام حسین ع در میان ظالمان در مانده و
بیکس و بی مونس مانده است ای فرزند اگر میخواهی که حق شیر خود را بتو حلال کنم تو باید آن
که امروز بیاری حضرت امام حسین ع یاری کنی از جهت آنکه فردای قیامت شفاعت خواه تو حضرت
محمد مصطفی ص و علی مرتضی و فاطمه زهرا باشند و من که مادر توام از تو خوشنود باشم آنگاه وهب گفت ای
مادر هزار جان من فدای حضرت امام حسین ع و فرزندان او باد و بعد از آن وهب رفت در خدمت حضرت امام حسین ع
حضرت و وهب را در کربلا شهید کردند و زن وهب بار حمل داشت چون حضرت امام حسین ع را
با فرزندان و برادران و یاران شهید کردند و حضرت امام زین العابدین ع با جمله اسیران
در کوه لبنان در بند کردند و زن وهب جدی نام داشت مدت نه ماه در کوه بار حمل بر
زمین نهاد و در یک شکم دو فرزند آورد یکی را ثابت نام کردند و یکی کلبی نام کردند اما در آن زمان

که حضرت امام زین العابدین ع را خالد بن ولید عبدالملک مروان علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد و قصد
شیعیان آل محمد ع کرد اما فرزندان وهب بیک و کلبی از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بشهر
ری رسیدند مدت روزگار بسر بردند اما بیک از شهر ری روی بولایت دارالمرز [illegible] رسیدند از
نهاوند چون بموضع علامک رسید و طن ساخت و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب بیک اما کلبی از شهر ری
روی بسرحد از نهاوند و چون بولایت رود بار علیا و رندک رسید و طن ساخت و زیارت او بسیار شد
بالقاب کلبی ذکر بلال بن حبش علیه الرحمه اما در اخبار آورده اند که بلال بن حبش علیه الرحمه که چهل سال
در خدمت حضرت رسول صلعم و سلم بود اما بلال بن حبش علیه الرحمه را دو فرزند بود یکی مغری و یکی حبشی
لکنه بی تا زمان حضرت امام حسین ع که در زمین کربلا شهید کردند اما فرزندان بلال حبش مغری و
حبشی از بعد از حضرت امام حسین ع جابجا گریختند و از کربلا روی بولایت ری نهادند چون
بشهر ری رسیدند مدتی روزگار بسر بردند اما حبشی از شهر ری روی بولایت دارالمرز نهاد و چون
بموضع نارستانی رسید و طن ساخت و زیارت او بسیار شد بالقاب حبشی اما مغری از ری روی
بولایت دارالمرز نهاد و چون بموضع چهارسو رسید و طن ساخت و زیارت او بسیار شد بالقاب
مغری در ذکر اولاد ابومسلم مروزی اما ابومسلم مروزی را شش فرزند بود محمد و علی و اسفندیار
و سهراب و صالح و طارق تا زمان حضرت امام محمد باقر ع که هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه
که آنحضرت را زهر داد و شهید کرد و قصد شیعیان آل محمد کرد اما فرزندان مسلم بن مروزی در ارض بغداد
بودند قصد را یکنفر برادران با یکدیگر اتفاق کردند و گفتند که پدر ما آنکس بود که وقتی حضرت
امام زین العابدین خروج کرد و چندین خوارجان را بجهنم رسانید و از آن منافقان هیچ اندیشه

نکرد

نکرد و ما [illegible] ظالمان اخذ بیک وقت بخواهیم زد چون شب آمد جمله برادران بدر رفتند
هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه رسیدند و حرب عظیمی کردند و خالد بن هشام بن عبدالملک مروان
را بکشتند و بلعنت خدا و نفرین رسول خدا رسانیدند و غلغله در میان خوارجان افتاد و محمد و علی و صالح
را شهید کردند و قبر ایشان در بغداد در محله دارالقضا مشهور است اما اسفندیار و طارق و سهراب
از بغداد روی بولایت جبلان نهادند چون بالنگور در موضع [illegible] رسیدند و طن ساختند و زیارت ایشان
بسیار شد بالقاب مروزی والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب تمت الکتاب المسمی بانساب

بعون الملک الوهاب فی یوم السبت یکشنبه
بیست چهارم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۳۱
تمّ بالحسنی بعد الف من الهجرة النبویه
صلی الله علیه وآله وسلم کاتب الحروف
محمد قلی نوری این چند کلمه
[illegible]
و معروف بنام [illegible]
میرزا محمد حسین نوری ملقب
بخواجه بیوک آغا قلمی شد
سنه ۱۲۳۸

وقف این کتاب شریف
حاجی سلطان میرزا امامقلی رحمت کشیده
نوشته اما اول این کتاب جلد
شریف اوست و اسعد باشد

[illegible]

هرکه خواند دعای خیر بروح پاک این معصوم و صاحب مالک و نویسنده را از فاتحه یاد کند هرکس درین کتاب به
نفس خرج تا حاصل و حرف


بهر دیار که بر چشم خلق خار لایح
سبک سفر کن از انجا برو بجای دگر
این چند کلمه را ابو الحسن ابن محمد حسین بر سبیل یادگار بر پشت این کتاب نوشت
بچه نصیحت میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال دل باید و نیاید بی وفا
نه بند عمر گرانمایه خود را صرف عبادت کن که الله عوض خواهد داد
اگر شنوی یه شما نخواهد شد این مردم همه دروغ میگویند


کتابخانه مجلس شورای اسلامی

